بتوفیق حضرت حق و بتائید ولی مطلق درین زمان صداقت اقتران
مولانا محمد عبد العلی مدراسی رحمۃ اللہ علیہ

بر در هر که رفت آن در تست	حمد را با تو نسبتیست درست

بمصداق نص صریح وان من شیء الا یسبح بحمده ذرات ممکنات که از پردهٔ علم بعرصه گاه اعیان برآمده اند
لختی بلسان حال و بعضی بزبان قال از مایهٔ سخنوری دست مایه برداشته اند تا هر همه سخنی بنسبت خویش
از هر چه بلند تر باشد بر لوح دل و لوحهٔ درون نقش بسته در خور ستایش حق جل و علا انگارند و لائق سپاس آفریدگار
بر حق پندارند هر چند ستودگیش بدان کمال که شایان نیایش ایزد بیهمال باشد پدید از نگردد و بجز ترانهٔ لا احصی

با برگ هزار در نوای حمدش	صد برگ زبان تر از ادای حمدش	غلغله در گوش نیداز دسه
تا با اقتضای بخشش عامه و سبها	گل کرد شگفتن از هوای حمدش	کی شاخ قلم گل طرب بر بندد

ست که هر ادائیکه از ثنای موجودات درست افتد مژدهٔ قبول یابد و در صفوت کدهٔ اجابت بنوازش
صلوات وارسد همین گونه و صومعهٔ ان الله وملائکته همگنان بر خط فرمان پذیری سر نهاده چندی
صورت خانهٔ الفاظ جمعی از کابهٔ رنگ آمیز معانی صورت ترکیب آگهی گرفته اند تا هر یکی بر مرکز دوائر
نیایش رسم نموده مهر خاتم پیمبر صورت و معنی علیه السلام شناسند و حلقهٔ انگشتری نبوی ماسوا اندیشه

سله بهال بالفتح بمعنی انباز و همتا ۱۲

پس ہر حلقه که بنگین اخلاص ترصیع پذیرفت در خنصر قبول جاگرفت و ہر چند در ابہام ناپذیرفتاری جا یافت
انگشت نمای غش آلودگی در بوته ادبار گداخت اللهم صل وسلم علیه و علی آله و اصحابه الذین هم نجوم
الهدی و بدور الیقین **و بعد** ازین معروض رای اولی الایدی والابصار و ذوی الخبرة الاعتبار
باد که کاملترین مکافات حرمان دولت ملازمت اهل کمال و مشاهده جمال ارباب ذوق و حال استماع اخبار
و استماع آثار ایشان ست و ازینجاست که اخلاف بی خلاف قرناً بعد قرن و زمناً بعد زمن حفظ آثار و اخبار
اسلاف نموده در محافل خود بیان می فرمودند که بمعاینه حال و قال این خدا شناسان طالب را همتی دست
دهد که دست از عقلة التعلقات چیده برا اعلی معارج طلب رسد و فواید این آنرا فواید بسیارست یکی آنکه
در مشکوة شریف بروایت حضرت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نضر الله
امرء سمع منا شیئا الحدیث پس تازه روئی و خوش عیشی از حق تعالی گوینده و شنونده هر دو را ازین حدیث
مستفاد می شود و ما افضل هذا الشرف شیخ محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه گوید که درجه محدثین اعلی است
و در صف انبیا بروز عرصات خواهند ایستاد و این دعا در حق محدثین ست بجهت حفظ کلام نبوی پس
ازین مفهوم می گردد که هر که کلام اولیا را یاد دارد و بطالبان دیگر رساند او را درجه قرب و خوشنودی ارواح
اولیا حاصل خواهد شد در احیاء العلوم ست که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته مولانا روم می فرماید

گفت پیغمبر که شیخ وقت خویش (یعنی خود) — چون نبی باشد میان قوم خویش (یعنی بیگانه)
قول ان من امة را یاد گیر — تا به الا و خلا فیها نذیر

دیگر آنکه شیخ ربانی حضرت ابوالحسن خرقانی فرموده اند که روز قیامت
من ندانم که کسانیکه بزیارت من آمده باشند ایشان را حاجت بشفاعت باشد بلکه ایشان را مقام شفاعت
باشد تا دیگران را شفاعت کنند و هر که استماع کند سخن مرا فردا پیش حق درجه او آن باشد که او را حساب نبود
دیگر آنکه از ابوعلی دقاق پرسیدند که در شنیدن سخنهاے مردان هیچ فائده هست گفت بلے یکے آنکه
اگر مرد طالب بود قوی همت شود و اگر نامرد بود مرد گردد **دیگر آنکه** شیخ الاسلام عبدالله انصاری وصیت
کرده اند که از اکابر روزگار و اماثر نامدار و هر پیرے سخنے یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید که بآن
بهره یابید و هم نشان سعادت درین کارست که سخنان مشایخ شنوی و ترا خوش آید و بدل سعی ایشان

گرامی دیگر آنکه شیخ ابوعلی سیّاح گوید که مرا دو آرزو است یکی آنکه یک سخن از سخنان او شنوم یا کسی را از کسان
او ببینم پس گفت من مردی امی ام نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی توانم خواند پس کسی باید که سخن او گوید و
من بشنوم یا من گویم و او بشنود و اگر در بهشت گفتگوی او نخواهد بود جای من را بهشت خوش نخواهد آمد دیگر آنکه
در رشحات است که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرموده اند که کلمات قدسیه اولیاء الله مقتبس از انوار
حقیقت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم پس همچنانکه تعظیم قرآن و حدیث واجب است کلام اولیا
را نیز لازم است با سخنان ایشان به ادب و حرمت زندگانی باید کرد تا کسی از خود برخورداری یابد دیگر آنکه خواجه
عبیدالله احرار فرموده اند که اگر بشنوم و دانم که در ختا کافری سخنان این طایفه را به اخبار می گوید میروم
و ملازمت وی میکنم و منت میدارم دیگر آنکه خواجه ابویوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار
بگذرد و این طایفه روی در نقاب تواری آرند چه کنیم تا سلامت یابیم گفت هر روز هشت ورق از
سخنان ایشان بخوانید دیگر آنکه شیخ فرید گنج شکر می فرماید که هر مریدی که احوال پیران خود تحریر خواهد نمود او را
مرتبه و درجه و مقام اعلی علیین خواهد شد دیگر آنکه مدار استقامت [illegible] امور اخروی بنی آدم
بلکه دنیوی نیز این سلسلهای عالیه است و نجات بی آنکه کسی در این سلسلهای عالیه منتظم باشد
به آسانی متصور نیست در حدیث آمده است که روز قیامت بنده نومید مانده باشد ناگاه ندا رسد از حق تعالی
فرماید که ای بنده من فلان دانشمند را در فلان مجلس می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم
فرماید برو که ترا بخشیدم پس وقتیکه شناخت سبب نجات می گردد چه جای یاد کنانیدن اخبار و آثار حضرات
سلاسل دیگر آنکه ملک العلماء شهاب الدین عمر دولت آبادی در آخر مناقب السادات می گوید که ای
عزیز روز قیامت روزی صعب است آنجا امیر اسیر گردد و شاه آنجا فقیر و هر یکی از بنی آدم متحیر و مدهوش
باشد اولیا و انبیا نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم صفی الله علیه السلام سوی علم حضرت خیرالانام محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم بشتابد که پناه گیرد و ابراهیم خلیل الله از وی شفاعت خواهد و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
کمر شفاعت بر میان بندد و هر که محب و مخلص خاندان او ست از شفاعتش مشرف گردد و معاند و مخالف خاندان
بشقاوت نگونسار بود و محبان سید صفیا و دوستان اولاد وی بر سر خیست در سرور باشند و دشمنان ایشان

در دوزخ مقهور و مخذول عزیز من هر که را بدولت ایمانی و نعمت عرفان سرشته اند و بخصائل حمیده و عادات
پسندیده پیراسته روح او را با قلوب اولیا و اطهار رسید ابرار مونس گردانیده اند اذا اراد الله شیئا هیّا اسبابه
او سبحانه تعالی همگنان را از دین مصطفی صلی الله علیه وسلم بهره سعادت روزی گرداند بمحمد و آله الامجاد دیگر آنست
که درویشان مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی بترتیب شناسند و نیکو دانند که در همه عالم فقر و شیخی از
خاندان مصطفی صلی الله علیه وسلم پیدا شده و سادات که نتیجه سر دفتر اولیا امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله
وجهه اند پیر و پیرزاده همه عالم باشند و اگر کسی تمام پیران عالم را رسیده باشد و ز هر تمام پیران عالم دریافته از
کرامت اخبار غیبیات گوید و بر هوا پرد لیکن سر موی خلاف قاعده ادب و سوء عقیدت چیزی در دل داشته باشد
تحقیق بدان که او ضال مضل است هر گاه که خود چنین بود دیگران را چون رهاند دیگر آنکه حضرت جنید
میفرماید که حکایات المشائخ جند من جنود الله تعالی از وی پرسیدند که این حکایات مریدان را چه منفعت
می کند جواب داد که حضرت حق سبحانه تعالی می فرماید وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
به فؤادک یعنی قصهای پیغمبران و اخبار ایشان بر تو میخوانم و از احوال ایشان ترا آگاه می کنم تا دل
ترا بآن ثبات باشد و قوت افزاید و چون بار و رنج بر تو رسد از اخبار احوال ایشان شنوی و براندیشی و ببینی
که چون مثل این بارها و رنجها با ایشان رسیده و ایشان دران صبر کردند و توکل پیش آوردند دل ترا بآن ثبات
و صبر افزاید همچنین بشنیدن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مریدان را تربیت باشد و قوت
افزاید و دران از حضرت حق ثبات یابند و در بلا و امتحان از و بر درویشی و ناکامی قدم فشارند تا عزم مردان
یابند و سیرت ایشان گیرند دیگر آنکه سخنان مشایخ و دوستان حق دوستی ایشان آرد و دوستی ایشان ترا
با ایشان در نسبت افگند مصطفی را پرسیدند صلی الله علیه وسلم از مردی که قومی را دوست میدارد اما بکردار ایشان
نمیرسد گفت المرء مع من احب مرد با آنکس است که وی او دوست میدارد دیگر آنکه ابو العباس عطا گوید
که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او دوستی او ست
در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم با ابن مسعود فرمود اتدری ای عری الاسلام اوثق قال قلت الله و
رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم الولایة لله والحب فیه والبغض فیه دیگر آنکه کمترین فایده در شنیدن

حکایات این طائفه آنست که بداند که افعال و اقوال و احوال وی نحوی ایشان ست انکردار خود بر رد
و تقصیر خود در جنب کردار ایشان بیند و از عجب و ریا بپرهیزد دیگر آنکه ذکر اولیاء الله باعث نزول رحمت ست
چنانکه روایت کرد ابو الفرج بن الجوزی در مقدمه صفوة الصفوه و تابع شدا ورا عراقی و مجد شیرازی
و عسقلانی و سخاوی و محمد ابن یوسف دمشقی و غیرهم از امام سفیان بن عیینه که گفت عند ذکر الصالحین
تنزل الرحمة و نسبت کرد این الحافظ ابو عمر بن عبد البر در کتاب العلم و کتاب الاستغنا از سفیان بن سعید
الثوری و صاحب مجمع الاحباب بسوی امام عبد الله بن المبارک و ابن الصلاح در علوم حدیث گوید که روایت دارم
از ابی عمرو اسمعیل ابن نجید که از کبار شیوخ حاکم وغیره است و از اجلہ اصحاب عبد الله بن الامام احمد کہ او سوال
کرد ابا جعفر احمد بن حمدان را که بکدام نیت نویسیم حدیث را فرمود آیا روایت نکرده اید که بذکر صالحین رحمت
نازل می شود گفت نعم ابن حمدان گفت پس رسول الله راس صالحین ست و علامه سیوطی و سخاوی و امام غزالی
و محی الدین بن العربی در کوکب دری در بودن این از حدیث اصل جلیل آورده اند و در طبقات هروی ست که
ان شیخ بغداد الامام محمد بن منصور الطوسی الصوفی المحدث استاذ الحافظ عثمان بن سعید الدارمی
بینما کان یتکلم فی جمع وکان یجری الکلام فی الملامتیة فقال احدهم مالنا ولهذا فقال الامام
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة فاذا الغیث صار ینزل من غیر سحاب قالوا کان
ذلک صورة المعانی الفائضة ولهذا کان بلا سحاب پس ازینجا ثابت شد
استحسان بیان کردن حال اسامی مشایخ طریقت دیگر آنکه درین زمانه جهل و فراموشی آن گونه عموما در طائفه
صوفیه خصوصا شائع گشته که هیچ یکی ازینها تحقیق اسامی بزرگان و گذشتگان خود نمیدانند و در رد در فرق کردن
نمیتوانند الحق کسیکه درین معنی گفته درست گفته | امروز قدر گوهر و خار ابر ابر است | باد سموم با دم عیسی برابر است
چون در مشام اهل جهان امتیاز نیست | سرگین گاو و عنبر سارا برابر است | پس تا بدانستن حالات تفصیلی
و اجمالی ایشان چه رسد و تاریخ ولادت و وفات و مدفن که دیگر طالبان ازو فائده گرفته باشند و این سبب
ترفیح ارواح مقدسه ایشان بود و ابواب عنایت و امداد بر روی وی کشایند و همچنانکه این کس ایشان را
اینجا بخیر ذکر می کند ایشان نیز بحکم تخلق باخلاق الهی ورا دران عالم به نیکی یاد نمایند بالجمله هر چند که مناقب

وبجامداین برگزیدگان بسا اند که اخلاف وارادتمندان ایشان برای یادد‌هانی طالبان صد دستگیری باید نگارش ساخته اند
لیکن اینجا از انجا که درین زمین زی ظاهری خیال پریدن آسمان ست وظن غالب تکمیل خود بمرتبهٔ عرفان
دیدن کتب بس دشوار و دریافتن افعال و احوال و اقوال بزرگان برخلاف اینهمه خویش در دل چون خار [لباس]
خوش گفت صاحب گلشن راز رحمه

افتاده سروری اکنون بجهال ۔ ازین گشتند مردم جمله بدحال

شارح می گوید که در حقیقت سروری و رهنمائی و پیشوائی درین شان حال کاملان و عارفان ست که جامع علوم
شریعت و طریقت و احوال حقیقت بوده باشند و ایشان را علم کمالات قلوب انسانی و آفات و امراض و
ادویه و دخل کما ینبغی حاصل باشد تا طبیب نفوس گشته و ازالهٔ مرض نموده بارشاد تکمیل توانند کرد اکنون
تقاضای زمان ست که سروری و رهنمائی بجهال افتاده ست و جمله خلائق ازان جهت گرفتار اخلاق ذمیمه
گشته اند مشایخ نادان ضال و مضل واقع شده دعوی هدایت و ارشاد می نمایند فی الحقیقت رهزنان راه
طریقت اند الحاصل بوادیهٔ هیچ فضائل و نعم البدل قبائح و فضائح این زمان در خاطر فاتر این خاک
راه منتسبان خاندان عالی شان قلندران احقر علی انور بن حضرت قدوة الاصاغر والاکابر الجامع [رسوائی] [بخشش]
بین علمی الباطن والظاهر صاحب المقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریه مولانا الشاه علی اکبر
قلندر بن لسان العارفین ترجمان المحققین شیخی و مرشدی و جدی حضرت ابو الاکبر مولانا الشاه حیدر علی قلندر
قدس سره هوس آن شد که بذکر پیران سلاسل خاندانی و بیان تاریخ ولادت و وفات و مدفن این
حضرات زبان کشایم اگرچه من گنهگار را چه یارا که آن نام پاک ایشان بر زبان رانم و خود را در
زمرهٔ مادحان و واصفان خدا اندیشان شمارم اما این همه بفحوای صدق انتمای واما بنعمة ربك فحدث
بتحقیق مجملی پرداختم و آن را بنام انتصاح عن ذکر اهل الصلاح مشهور ساختم حق سبحانه تعالی
مقبول اهل قبول گرداند سعی این بیچاره را مشکور نماید حقا که این مجالیست که اگر کسی وقت خود
بدین خوش کند جای آن دارد و اگر طالبی رفع کلفت حرمان ادراک حال تفصیلی حضرات را ازین خواهد امید
که روی حرمان نه بیند اشعار

دارم امید از خدای جهان ۔ که دهد از قبول خویش نشان
کند این را بلطف خویش قبول ۔ به قبول خودش کند موصول
سوی اهل دلش رساند ...

جائے او درمیان جان سازد | نیست جز لطف او کسے مارا | ہو نعم المونس المولی

و این عجالہ مرتب ست بر ہشت سلسلہ قلندریہ و قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و طیفوریہ و فردوسیہ و مداریہ
و نقشبندیہ و تقدیم سلسلۂ قلندریہ در ذکر بر دیگر سلاسل بسبب بودن اوست اصل سلسلۂ خاندان خویش
و ابتدا از ذکر حضرت جد مرشد و انتہا بر حضرت رسالت پناہ بدان وجہی ست کہ در آخر کتاب در بیان
شجرہ نوشتن خواہد آمد و مشتمل بر یک ضمیمہ کہ دران ذکر چہار پیر و چہاردہ خانوادہ بودہ است و یک خاتمہ
کہ دران بیان الفاظ و نسبتے کہ دانستن آن درین عجالہ ضروری ست و چند وصل در بیان چند فوائد تصوف
کہ دانستن آن ہم صوفی را ضرور ست .

سلسلۂ علیہ قلندریہ علویہ ملکیہ ذکر رئیس الفضلا و راس الکملا صدر العلما بدر العرفا فرید اوان بایزید زمانہ وحید العصر غوث الدہر مولانا و استاذنا حضرت شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ

باید دانست کہ حضرت ایشان از اعاظم خلفائے حضرت والد ماجد خویش شاہ تراب علی قلندر بودند ولادت با سعادت
در ماہ رجب المرجب سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجری ست زبدۂ علمائے ربانی و مقرب بارگاہ یزدانی
در صفائی ذہن و جودت و ادراک و قوت و فکر سلامت عقل نادر الوصف بودند کتب اوائل نحو ست حضرت مولانا
شاہ حمایت علی قلندر رہ و مولانا شاہ حیدر علی قلندر خواندند و اوسط و اواخر از جامع المعقول و المنقول حاوی
الفروع و الاصول الشمس البازغۃ لسماء الکمال البدر المنیر لفلک الجمال استاذ استاذی مولانا محمد مستعان
علیہ الرحمۃ و الغفران کہ شاگرد جناب حضرت بحر العلم سندیلی بودند درس فرمودند الحق فیوض و برکات طریقہ علیہ قلندریہ
بل شریعت نبویہ از ذات ایشان چنان دیدہ می شد کہ باید و شاید اگرچہ دست ادراک ارباب قلب از جلالت رفیع الشان
کوتاہ است اما اینقدر باعتقاد فقیر ہست کہ مثل ایشان باین کمال و علو نسبت درین وقت کسی پیدا نبود اخلاق
حمیدہ و اوصاف پسندیدہ خلقی و خُلقی داشتند تکلف و تعسف را دران دخلی نبود بحکم احسن کما احسن اللہ
الیک حسن اخلاق بمرتبۂ تو تکمیل آیۂ وافی ہدایۂ انک لعلیٰ خلق عظیم خوبی اشفاق بدان پایہ کہ ہر گرگ بسی را

انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

(مصنفہٗ)

مخزن نقود کرامات معدن جواہر حسنات گرم رفتار منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت

مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر

(مع تتمہ)

المسمّٰی بہ ایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف دستگاہ

عالم باعمل حضرت شاہ مولانا محمد حبیب حیدر قلندر زینت بخش سجادہ کاظمیہ

(حسب فرمایش)

مرید صادق مخلص واثق مقبول رب احد جناب منشی سید امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

در اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ طبع شد

باہتمام خاکسار محمد عبد الولی بن علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی مرحوم و مغفور

تازہ بشارت

فتح الکنوز

مصنفۂ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ العزیز تصوف کا ایک نایاب خلاصہ ہے۔ حضرت شیخ محی الدین ابن عربی اور ایسے ہی اکثر بزرگون کے کلام سے انتخاب ہی سالک اور طالب الی اللہ کی ہدایت کیلیے لاجواب ہی۔ ریاست رامپور مین طبع ہو رہا ہی خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴/

تحریر الانور فی تفسیر القلندر

مصنفۂ صاحب انتصاح۔ اس رسالہ مین نہایت خوب بیان کیا ہی کہ قلندر کے کیا معنی ہین اور قلندر کسکو کہتے ہین اور اُسکے ضمن مین اُن حضرات کے حالات بھی ہین جو اس مرتبۂ جلیلہ پر فائز ہوے ہین یہ بھی مطبع ریاست رامپور کا مطبوعہ رسالہ ہی۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴/

ہر دو کتب موسومہ بالا و بانتصاح اس پتہ سے مل سکتی ہین۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ۔ بازار جھاؤلال۔ مکان نمبر ۳۱۲

شہادت نامہ (معروف بہ شہادت نامۂ کلان)

مصنفۂ صاحب انتصاح رح۔ یہ شہادت نامہ طبع اولی مین ایسا مقبول ہوا کہ اب دستیاب نہین ہوتا بلکہ اُسکی ایک ایک جلد چار چار پانچ پانچ روپیہ کو فروخت ہوئی اب شائقین کے اصرار سے آسی پریس لکھنؤ مین دوبارہ چھپ رہا ہی۔ اس کی تعریف مین صرف اسقدر لکھنا کافی ہی کہ یہ نہایت جامع ہی اور بہمہ وجوہ بے مثل ہی۔ خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک دو روپیہ۔ ۲/

ملنے کا پتہ قاضی محمد احترام علی خان۔ محلہ قاضی گڑھی قصبہ کاکوری ضلع لکھنؤ

التماس

کتاب انتصاح کی جس جلد پر خاکسار کی مہر نہو وہ مال مسروقہ سمجھی جائے۔ دیگر گزارش یہ کہ جو صاحب شہادت نامہ بھی خریدنا چاہین وہ اگر خاکسار کے پاس فرمایش بھیجینگے انشاءاللہ تعمیل کیجائیگی۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ۔ بازار جھاؤلال۔ مکان نمبر ۳۱۲

صفحہ	مضمون
۷	حال حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح مسکین رح
۷	حال حضرت شیخ صلاح الدین الحاجی چراغ ہند رح
،	حال حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابوالفتح ملتانی سہروردی رح
۷	حال حضرت شیخ صدرالدین عارف سہروردی ملتانی رح
۸	حال حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی رح
	حالات حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی و حضرت شیخ ابوالنجیب
۸	سہروردی و حضرت شیخ وجیہ الدین ابوحفص سہروردی رح
۸۲	حال حضرت شیخ محمد عمویہ رح و حضرت شیخ احمد اسود دینوری رح
۸۳	بیان سلسلۂ عالیہ طیفوریہ و حال حضرت شیخ جمال مجرد ساوجی رح
۸۴	سلسلۂ عالیہ فردوسیہ و حال حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی رح
۸۵	حال حضرت شیخ مظفر شمس البلخی رح و حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری رح
۸۶	حال حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی رح و حضرت شیخ رکن الدین فردوسی رح
۸۷	حال حضرت شیخ بدرالدین سمرقندی رح
۸۸	حال حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رح و حضرت شیخ نجم الدین کبری رح
۸۹	سلسلہ عالیہ مداریہ

صفحہ	مضمون
۹۰	حال حضرت حاجی ڈھن رح و حضرت شیخ ابوالفتح مست رح و حضرت شاہ قاضن رح
۹۱	حال حضرت مولانا حسام الدین سلامتی رح
〃	حال حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار رح
۹۹	سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ رح و حال حضرت مولوی نقشبندی کرسعن رح
۱۰۰	حال حضرت شاہ لعل نقشبندی رح و حضرت سید محمد نقشبندی بریلوی رح
۱۰۱	حال حضرت سید علیم اللہ بریلوی رح
۱۰۲	حال حضرت سید آدم بنوری رح
۱۰۳	حال حضرت مجدد الف ثانی سرہندی رح
۱۰۵	حال حضرت خواجہ باقی باللہ رح
۱۰۶	حال حضرت خواجہ امکنگی و مولانا محمد درویش و مولانا محمد زاہد رحمہم اللہ تعالی
۱۰۷	حال حضرت خواجہ عبیداللہ احرار رح و حضرت خواجہ یعقوب چرخی رح
۱۰۸	حال حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رح
۱۰۹	حال حضرت سید امیر کلال رح و حضرت خواجہ محمد بابا سماسی رح و خواجہ علی رامیتنی رح
۱۱۰	حال حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی رح
۱۱۱	حال حضرت خواجہ عارف ریوگری رح و حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی رح

صفحہ	مضمون
۱۱۳	حال حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رح و حضرت خواجہ ابی علی فارمدی رح
۱۱۴	حال حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رح
۱۱۵	حال حضرت خواجہ بایزید بسطامی رح
۱۱۶	حال حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالی عنہ
〃	حال حضرت سلمان فارسی رضی اللہ تعالی عنہ
۱۱۸	حال حضرت امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
۱۲۱	ضمیمہ در بیان چہار پیر و چہاردہ خانوادہ
۱۳۹	خاتمہ در بیان نسبت و معانی الفاظ کہ در اسامی بزرگان اند
۱۲۵	وصل در بیان اینکہ امور حضرات صوفیہ بر تہ حالات انبیا علیہم السلام عزیز ... اند
۱۲۸	وصل در بیان ثبوت بیعت صغیر و کبیر از حدیث
۱۴۹	وصل در فضائل ذکر
۱۵۰	وصل در بیان شجرہ
۱۵۲	وصل در بیان نہادن شجرہ در قبر
۱۵۵	وصل در بیان اقسام خلافت مشائخ و آداب آن
۱۶۱	وصل در بیان آنکہ پارچہ کہ در حالت نزع افتند استعمال آن اورا درست نیست

صفحہ	مضمون
۱۶۴	تتمہ کتاب یعنی ایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح مع سبب تالیف آن
۱۶۷	حال حضرت شاہ عبداللہ قلندر لاہرپوری رح
۱۶۸	حال حضرت شاہ خدابخش قلندر الہ آبادی رح
۱۶۹	حال حضرت خواجہ حسن مودودی لکھنوی رح
۱۷۰	حال حضرت شاہ علی مظہر الہ آبادی رح
۱۷۱	حال حضرت مولانا شاہ علی اکبر قلندر کاکوروی
۱۷۴	حال حضرت مولانا و مرشدنا حافظ شاہ علی انور قلندر کاکوروی قدس سرہ
۱۷۹	جدول تواریخ و سنین ولادت و وفات پیران سلاسل
۱۹۰	تقاریظ و [illegible]
۲۱۲	کتاب ہذا

از خادمان و چاکران دربارهٔ خدمت ضرورت خودگاهے بالجبر امر نفرمودند در هر کار عمل بر قول خیر خیر الامور
اوسطها می فرمودند عمر شریف هفتاد و هفت سال و وفات هفدهم رجب سنه یک هزار و دو صد و نود
هجری روز چارشنبه قریب یک نیم ساعت روز بعارضهٔ تپ محرقه و مدفن منیف حریم روضهٔ حضرت والد ماجد
خویش جانب مشرق ست و بعد چندی قاضی احمد علی خان صاحب بر ور گنبدے عالی بنا ساختند و
سعادت دارین حاصل نمودند بزار و متبرک با آنکه از اعاظم خلفاے ایشان حضرت مرشدنا و ابینا مولانا
شاه علی اکبر قلندر رحمه و رکن رکین دین متین حضرت مولوی شاه رکن الدین قلندر لاهرپوری قدس سرهما
بودند تاریخ وفات از مولوی غلام امام شهید صاحب سه

رهبر و رهنماے اهل یقین
عالم با عمل یگانهٔ عصر
رخت بربست ناگهان ز جهان
بهر گلگشت باغ علیین
از دل پر تعب شهید حزین
گفت هاتف که پیر و پاشد

پیر کامل تقی علی ولی
در اصول و فروع شرع متین
سال تاریخ رحلتش می جست
کرم و فضل و هم شریعت و دین

ایضاً از مولوی محمد محی الدین خان صاحب ذوق سه

پائی برون ز زاویه هر معتکف کشید
درداکه شحنهٔ ستم چرخ بے خطا
یعنی بسوے شاه تقی آمده ز حق
پیک اجل صداے قم لا تقف کشید
لبیک زبان ز دل معترف کشید
جستم ز غیب حال دل ذوق سینه ریش

برداشت بند صبر ز دل آنچنان فلک
دست نشاط عشرتیان کوته کشید
آن سالک طریق رضا بر پیام غیب
گفت از فراق شیخ تو گوئی الف کشید

ذکر سلطان العارفین برهان الواصلین قیم طریقة المجتبی قطب الحقیقة الاسنی ثانی الشیخ الاکبر مولانا و جدنا و مرشدنا حضرت شاه حیدر علی قلندر نور الله مرقده الاطهر

تکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش شاه تراب علی قلندر و پیر طریقت شیخ عارف بالله
حضرت شاه علی مظهر قلندر خلف و خلیفه حضرت سید شاه مسعود علی قلندر اله آبادی بوده اند ولادت با سعادت
ایشان در سنه ۱۲۰۵ هجری یک هزار و دو صد و پنج هشتم ماه شعبان المعظم بوده حضرت ایشان در سلامت
ذهن و جودت طبع و خوبی صفات و حسن اخلاق و سکوت دائم و بودن جوامع الکلم نادر الآفاق بودند تخلیه از

رذائل وتخلیه بفضائل در ذات قدسی صفات ایشان فطری بود وبتزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت وتصفیهٔ باطن
بآداب طریقت جبلی در علوم طائفهٔ علیه صوفیه مرتبهٔ بلند وپایهٔ ارجمند ودر تقریر مسئلهٔ توحید خصوصا وبمسائل
دیگر عموما شانی عجیب وبیانی غریب داشتند واز مصطلحات ایشان مهارتی تام ودر تحقیق مسائل عقائد دقیق
محققانه ما لا کلام می نمودند کتب درسیه بخدمت عمدة الاذکیا قدوة العلماء والاولیاء عم خویش حضرت مولانا
شاه حمایت علی قلندر قدس سره گذرانیده در ریاضات ومجاهدات آیتی بودند از آیات الله اگر تفصیل آن نگارم
کتابی مستقل گردد بالفعل مختصری مفصل نما حال حضرت ایشان در تکملهٔ روض الازهر که حوض الکوثر نام دارد از
ابتدا تا انتها نگاشته ام هر که آنجا خواهد بنگرد بالجمله ازین وحضرت ایشان مورد عنایت بغایت حضرت
والد مرشد خود گشته براز ونیاز مصطفوی وسوز وگداز مرتضوی آگاه شدند واز خلعت فاخرهٔ خدارسی وخدا
رسانی مشرف گردیدند الحق ع | این دولتیست کنون تا کرا دهند | زیاده ازین اینجا چه گویم که مقامات
بلند وکرامات ارجمند ایشان کفلق الصبح بین وهویدا اند ودر چارسوی عالم چون سپیدهٔ صبح پیدا دیدهٔ بینا باید
ودل دانا شایسته بیند ودریابد چو حوصلهٔ دست از بیان آنها تنگ است خامه را در میدان تحریر طرفه با آهنگ مختصر نیکه

گر بگویم تا قیامت وصف او	هیچ آن را غایت ومنقطع مجو	در شهر رو پوشش گشته آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب	شب بستم ماه شوال قریب یک ونیم پاس از شب باقی مانده روز جمعه	

بعارضهٔ فالج در سنهٔ یک هزار ودوصد وهشتاد وچهار هجری وفات فرمودند مص | رفت آن سلطان معنی بی فتور
رقص رقصان سوی آن دریای نور | وصبح آن روز شنبه بعد ظهر در حریم روضهٔ حضرت مرشدی جانب مغرب
مدفون شدند والآن بران گنبدی بنا ساخته قاضی احمد علی خان صاحب مرحوم قائم است یزار ویتبرک به
عمر شریف هفتاد ونه سال بوده قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی حکیم لطف الله صاحب مص

این حضرت حیدر قلندر مشرب	ای لطف که بود قطب وقت واوحد	بر داشته دل چو شد ز دار فانی
مردانه نمود قطع راه مقصد	تاریخ معنوی وصوری گفتم	هشتاد وچهار ویک هزار ودوصد
ایضا از مولوی حبیب علی صاحب مص	در سزا سی حضرت حیدر علی	آنکه فقر از نسبت او شاه شد

مص بندی باگڈ ز خود است ۱۲۸۴

مصرع پر درد ابر کش حبیب
وقتی ست کز انقلاب دوران
از بهر نثار گوهر آمد
خاکستر غم بسوے سر آمد
طبعم پئے سال بہر آمد

مرشدم حقا فنا فی اللہ شد
شادی و الم بہم بر آمد
هر برق سبلے بخنده بکشود
صیقل گر حسن جوهر آمد
خورشید گرفت منزل ماه

ایضاً از مولوی محی الدین خان صاحب
هر قطره که ریخت دیدهٔ تر
همسر ابر بدیده تر آمد
در تعمیر و تخمیر چه هم
از زاویهٔ افق بر آمد

ذکر حضرت قدوة الاصاغر والاکابر مرشد الشیخ والشاب ذو السلسلة الازهر جد ابی و مرشدی مولانا شاه تراب علی قلندر روح اللہ روحه

بدانکه ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری ست از ابتدای شعور در تحصیل علم و فضل مشغوف و مفطور بودند در ایام صبا از جهت حسن ادب و سلیقه مورد نظر عنایت والد ماجد خویش شدند بلکه حضرت والد ماجد شان بمشاهده همچو فرزندے چون گل شگفته شدند نصیبه وری آن پدید که وی را چنین پسر باشد کتب صغار فارسیه و عربیه از ملا قدرت اللہ بلگرامی و مولوی معین الدین بنگالی و ما بقی از قدوة العلماء الراسخین مولانا حمید الدین الکاکوروی که از اجلهٔ فضلا و عمدهٔ ابرار و اتقیای عصر بودند تحصیل کردند و بعضے از رسائل در خدمت قاضی القضات قاضی محمد نجم الدین علیخان مغفور و حیلدین اخیرین هدایه بر مولوی فضل اللہ ساکن نیوتنی گذرانیدند و در عین تحصیل علوم رسمیه کسب معارف و حقائق و اشتغال بعلوم صوفیه معمول ایشان بود و کیفیت مطالعه و قوت ادراک مطالب غامضه امر مسلم و مقرر نزد شرکای درس ایشان بود و کتب سلوک و طریقت و حقائق در خدمت والد ماجد خود گذرانیدند و سی و چند سال در خدمت والد ماجد خود حاضر بوده کسب مقامات سلوک نموده و انواع ریاضات و مجاهدات بر نهج مقرره ارباب طریقت در عمل آورده بتشریف کلمه کیدهی مشرف شدند چنانچه در کشف المتواری مؤلفه خود ارقام میفرمایند که اجازت و خلافت فقیر در سلاسل سبعه و تربیت و تعلیم امور فقر همه از حضرت والد خود ست اولاً و ثانیاً از بیعت خود حضرت شاه محمد علی قلندر قدس سره و ثالثاً از حضرت شاه عبد اللہ قلندر زاده بهاری برادر زاده و خلیفه

حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهر پوری در سلسلهٔ نقشبندیه نیز از طرف والد خود مجاز و ست آنحضرت را از مولوی احمدی خلیفهٔ شاه عدل عرف شاه لعل بریلوی بالمعاوضه رسیده بود و هم در سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیه و قادریه اویسیه که از حضرت شیخ محی الدین عربی بشاه علی اکبر مودودی رسیده بود و از او شان بخواجه حسن صاحب رسیده بفقیر مجاز ست انتهی و نیز حضرت ایشان را النعمت اجازت خلافت سلاسل خاندانی از حضرت شاه خدا بخش قلندر خلف اصغر حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی رسیده چنانچه در کتاب مستطاب اصول المقصود اظهار حق فرموده اند حضرت ایشان را التصانیف رائقه اند که اکثری از ان بقالب طبع ریخته شده اند و دو یک باقی اند جلالت نیاز ۱۲ و هیبت ظاهری و باطنی ایشان چنانکه دیده و شنیده شده است اگر اندکی از ان نوشته شود کتابی دراز گردد طالب را اکثر حالات حضرت ایشان از صحیفهٔ شریفهٔ روض الازهر فی مآثر القلندر دریافت باید کرد الحق که ذات عالی ما اگر معدن تهذیب اخلاق گویند بجاست و مخزن عموم اشفاق گویند روا روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی وقت دو پهر دفعةً عارضهٔ فالج جانب ایمن عارض گردید و هنگام شب یکشنبه یک و نیم پاس از شب باقی مانده که صباح آن پنجم جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و پنج ۱۲۷۵ جامهٔ عنصری گذاشتند و علی الصباح بتاریخ پنجم قریب ظهر در حظیرهٔ بیرون خانقاه مابین مزار والدهٔ ماجده و اهلیهٔ صالحهٔ خویش دفن شدند والآن گنبدی عالی و عمارتی رفیع بناساختهٔ قاضی احمد علی خان صاحب مبرور بران قائم ست یزار و یتبرک به عمر شریف نود و چار سال بوده حضرت ایشان را خلفا اند اعظم و ارفع شان این هر دو صاحبزادگان اند که قدری از حال شان بالا ذکر کرده شد قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی محی الدین خان صاحب ذوق ؏

سوز کدام حادثه سر زد که این سپهر | جان حزین بشعلهٔ ماتم کباب کرد
دانم که بدر اوج حقیقت رب شاه | زینجا بعزم خلد مگر یا تراب کرد

ایضاً از مولوی هادی علی صاحب اشک سنة العربیه ؏

مقتدی الخلق راح من دنیا | عاد نحو المعاد محمله
قال فکری لعام رحلته | قل بروض الجنان منزله

ایضاً از منشی محمد رضا صاحب صبر ؏

پیر ما چون ز جهان گذران کرد سفر | شد نہان مہر ز پشت دوتا چرخ کہن
گفتم از روی بکا مصرع سال تاریخ | پیر من مرشد من هادی من قبلهٔ من

فائده باید دانست که سلسلهٔ قلندریه را شعب بسیار اند اکثر و اوثق از ان شعبهٔ مجتبائیه است که بواسطهٔ حضرت شاه مجا قلندر لاهر پوری میرسد و این شعبه هم شعب کثیره دارد

اشهر ازان شعبهٔ باسطیه است که بواسطهٔ حضرت سید شاه باسط علی قلندر الہ آبادی میرسد و این نیز شعب کثیره دارد و ارتباط حضرت مرشدی بدو شعبه است یکی به شعبهٔ مسعودیه که بواسطهٔ سید السادات شاه مسعود علی قلندر بیر بیت حضرت مرشدی میرسد و دیگری شعبهٔ کاظمیه که بواسطهٔ سیدی شاه محمد کاظم قلندر میرسد چنانچه در شجرهٔ منظومهٔ خود حضرت مرشدی میفرمایند ع

از دو شاهنشاه گردیدم مجاز

و مراد ازین آن هر دو حضرت شاه مسعود علی قلندر و شاه محمد کاظم قلندر بوده اند۔

ذکر السید العارف وحد زمانه فریدا وانه جامع مکارم الاخلاق رضی الشمائل فی الآفاق قبلة العرفا صفوة العلما شیخ شیوخ الاماجد الاعالی الامام العالم المعی مولانا شاه محمد کاظم قلندر العلوی روح الله روحه

بدانکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت سید شاه باسط علی قلندر الہ آبادی اند ولادت با سعادت ایشان هفدهم ماه رجب المرجب روز دوشنبه سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری ست در سلامت ذهن و جودت ادراک و خوبی صفات و حسن اخلاق نادرهٔ آفاق و یگانهٔ روزگار بودند تخلیه از رزائل و تحلیه بفضائل در ذات ستوده صفات ایشان فطری ست و تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی اوائل کتب درسیه بخدمت حافظ عبد العزیز کاکوروی و عمدة العلماء الراسخین مولانا محمد حمید الدین کاکوروی نور الله ضریحه گذرانیدند و اواسط و اواخر از رئیس الاذکیا سید غلام یحیی بهاری و ملا حمد الله السندیلی تحصیل فرمودند و فی الحقیقت علوم ایشان همه وهبیه بودند و فائدهٔ این تحصیل صوری محافظت سنت الله بوده است و درس و مطالعهٔ کتب قدماء صوفیه چون تعرف ابوبکر کلاآبادی و قوت القلوب ابوطالب مکی و رسالهٔ امام قشیری و کشف علی غزنوی و امثالهم و از متاخرین کتب حجة الاسلام محمد الغزالی و غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلانی و شیخ محی الدین ابن عربی و مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی و اتباعهم از معمولات بوده است روش حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در سلوک و تحقیقات ایشان را بسیار پسند می فرمودند و در طریقهٔ علیهٔ قلندریه

علو حضرت ایشان را شانی عظیم و حالی فخیم عطا شده اگر کسے بهرهٔ کامل از اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت و رخصت کما حقه نداشته باشد بمذاق سخن ایشان نتواند رسید الله تعالی قوتے عظیم و عظمتے تمام ایشان را در قلوب خواص و عوام نهاده و مرتبهٔ قطبیت کبری و ولایت عظمی عطا فرموده جمیع فرق ناس را از فقها و فقرا و طلبهٔ علوم از اقطار ارض و آفاق عالم توجه بجناب عرش مآب ایشان داده چشمها ے حکمت از محیط قلب شریف بر لسان فیض ترجمان جاری ساخت و علامات قدرت و امارات ولایت ظاهر و باهر گردانید و مفاتیح خزائن جود و تصرف وجود بقبضهٔ اختیار ایشان سپرد و بسیاری از اصناف مردم بصرف توجه و التفات ایشان از کجی براستی آمده سالک مسالک صدق و صواب شدند و جمیع مشائخ و اکابر عصر بکمال فضل و ولایت ایشان معترف و در رعایت تعظیم و تکریم متفق بودند و شیوع و استقامت ارکان دین و شریعت که از توجه و صرف همت حضرت ایشان بظهور آمده آثار آن هنوز باقی اند اول دلیل ست بکمالات باطنی و احوال حقیقی ایشان رضی الله عنه و ریاضات و مجاهدات و کرامات و محاسن اخلاق و محامد اوصاف و حفظ آداب ظاهر و باطن و تقوی و ورع که شنیده شده است برهانی واضح ست بر علو مرتبت ولایت و سمو منزلت قطبیت در **فصول مسعودیه** که ملفوظ سید السادات سیدی شاه باسط علی قلندر اله آبادی ست مرقوم ست که حضرت ایشان مدت ده سال در خدمت مرشد طریقت خود حاضر مانده و تحصیل علم حقیقت و تکمیل اذکار و افکار و دعوت اسما بوجه احسن نموده باجازت سلاسل سبعه سرفراز شده ملقب بصاحب السر عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر شدند و در وطن خود رخصت اقامت و استقامت نهاده عالمی را بانوار طاعات و مجاهدات و افادت علوم دینی و افاضهٔ معارف یقینی مستفیض ساختند انتهی غرض در خاندان قلندریه باسطیه صاحب طبقه و چون آفتاب درخشان بودند کمالات ایشان اظهر من الشمس ست حاجت بیان ندارد کتاب اصول المقصود و مجاهدات الاولیا و مثنوی شیخ فیض بخش صاحب که از اجلهٔ احباب و عمدهٔ اصحاب ایشان اند در شرح و بیان حالات و مقامات حضرت ایشان کافی ست وفات در عمر شصت و سه سالگی بعارضهٔ تپ بتاریخ بست و یکم ربیع الآخر روز چارشنبه سنه یک هزار و دو صد و بست و یک هجری ست و حضرت ایشان را اجازت سلسلهٔ نقشبندیه از مولوی احمدی صاحب ساکن کرسی که از خلفاے معتبرین سید محمد عدل عرف شاه لعل بهیلوی بودند بالمعاوضه رسیده بود یعنی حضرت ایشان او شان را اجازت

سلسلۂ قلندریہ دادہ بودند و اوشان ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از اعظم خلفاے ایشان برادر خرد ایشان
حضرت شاہ میر محمد قلندر و ہر دو صاحبزادگان ایشان حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر و حضرت مولانا شاہ
حمایت علی قلندر بودند و سواے ایشان دیگر حضرات بودہ اند کہ تفصیل آنہا را کتاب اصول المقصود کافیست
مزار شریف اندرون تکیہ شریفہ پائین مزار والدین ایشان ست بعد مدتی شیخ لعل محمد از مریدین مخلصین ایشان
عمارتی عالی و روضۂ متعالی بنا ساختند کہ تا حال نظارہ بخش زمانیان ست تاریخ وفات از حضرت پیر و مرشد

بحق قدس سرہ	شاہ کاظم قدوۂ اہل صفا	صاحب سر و امام عارفان
چون ز دنیا رفت وصل شد بحق	از فراقش ماتمے شد الامان	شد بفکر سال تاریخش اب
از براے یادگار طالبان	ہاتف غیب از سر افسوس گفت	حیف رحلت کرد آن قطب زمان

ذکر سید الاجل قدوۃ ارباب الطریق و زبدۃ اصحاب التحقیق سلالۃ السادات الاماجد الکرام نتیجۃ الاولیاء الاکابر العظام النور الاظہر والنور الازہر سیدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر الہ آبادی قدس سرہ

ولادت باسعادت در روز یکشنبہ بست و سوم ماہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و شصت و پنج ہجری شدہ
بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر و خلیفہ و صاحب سجادہ حضرت شاہ باسط علی قلندر اند از ابتداے سن تمیز
تا عنفوان شباب در حجر عنایت والد ماجد خود تربیت یافتہ و حظی کامل نصیبے وافر از وے وختہ عالم بعلوم
کتاب و سنت و کامل در شریعت و طریقت و حقیقت بودند کتب تصوف و علوم دیگر بالضبط و الاتقان تمام
بر والد ماجد خود خواندند و اسرار باطن از آنجناب گرفتند جمیع معارف ایشان در حقیقت معارف والد
ایشانند کہ در مرآت باطن ایشان از غایت جلا و صفا پرتو انداختہ و ہمہ علوم ایشان در حقیقت علوم آنجناب
اند کہ بر ساحت استعداد کمال ایشان ورود یافتہ و فی نفس الامر ہمہ کمالات ایشان افاضی ست کہ کسب
را دران دخل نیست ہیچ وقت ایشان از لیل و نہار خالی از طاعات نبودہ والد بزرگوار ایشان بجمیع امور

درویشی ورازونیازواذکارواشغال واسرارقلندریہ ونعمت آبائی ومرشدی خود مالامال ساختند مگر رسم بیعت
واجازت وخلافت از مرشدزادۂ خود حضرت شاہ عبدالرحمن قلندرخلف وخلیفہ سیدنا شاہ الہدیہ احمد قلندر
قدس سرہ بپاس ادب وحفظ سنت آبائی گذانیدہ بودند من بعد اجازت وخلافت وجانشینی خود درحین حیات
بایشان بخشیدند حضرت ایشان بعد از وفات حضرت والد بزرگوار خود قریب بست وپنج سال برصدر ارشاد
وسجادگی جلوہ فرما اند وفات آنحضرت بتاریخ بست وپنجم جمادی الاولی یوم دوشنبہ سنہ یکہزار ودوصد و
بست ویک داد عمر شریف پنجاہ وپنج سال بود مزار مبارک در موضع دمگڈھہ برابر مرقد شریف حضرت شاہ
محمد وصل عم ایشان طرف شرق ست واز جملہ خلفاے مشہورین ایشان کہ مروج سلسلۂ علیہ قلندریہ باسطیہ
شدند حضرت مولانا ومرشدنا جدابی شاہ تراب علی قلندر کاکوروی بودند اگر زیادہ ازین خواہی درکتاب
مستطاب اصول المقصود نظر کن۔

ذکر عمدۃ المشایخ والاقطاب امام الائمۃ فرد الاحباب سید السادات ومنبع السعادات رابط النعم وباسط الایادی ملقب باسرار اللہ وکلید عرفان سیدی شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی قدس سرہ

بدانکہ ولادت باسعادت ایشان در سنہ یک ہزار ویکصد وچہاردہ ہجری واقع شدہ وآنحضرت سید رضوی
نیشاپوری نقاوۂ دودمان سیادت وسلالۂ اہل علم وعبادت بودند در صغر سن بارادۂ تحصیل علم از وطن
مالوف مہاجرت اختیار کردند وسالہا از اُستاد عصر خود استفاضۂ علوم عقلی ونقلی نمودند بعد چندی طالع رسا
بخدمت حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری رسانید چند سال بخدمت بابرکت حاضر ماندہ بشرف
بیعت وارادت وتعلم اذکار واشغال قلندریہ مشرف گردیدند روزے حضرت قلندر صاحب فرمودند کہ علم ظاہر
کہ بچندین ریاضت حاصل کردہ اید وقریب بفراغت رسیدہ باید کہ درخدمت حاجی صفت اللہ خیرآبادی رفتہ
ازان ہم فارغ شوید چنانچہ حضرت سید صاحب صباح روز دوم رخصت شدہ پیش حاجی صاحب رسیدہ

پنج سال در خدمت ایشان مانده جلدین اخیرین هدایه و شرح مواقف و حاشیه سید زاهد هروی بر امور عامه و دیگر
کتب معقول و تفسیر و حدیث از ایشان تلمذ کردند و سند درست نمودند بعد ازان باز بخدمت قلندر صاحب آمده
کتب تصوف و حقائق از ایشان خواندند و از بعینیات کثیره برای تکمیل اسما بر آوردند تا به اسرار محمدی و مرتضوی
مالا مال و بمقصد اعلی فائز گردیده بخلافت و اجازت سلاسل سبعه سرفراز گردیده مامور باقامت وطن مالوف
خود شدند و عالمی را از فیض ارشاد سیر و سیراب نمودند حضرت ایشان را همیشه حضوری عالم ارواح می بود
هرچه می خواستند از عالم ارواح می پرسیدند و عجیب مقام و استعداد آنحضرت بود که کم کسے از اولیا را این
نسبت و قدرت بوده است تفصیل اضافات و مجاهدات ایشان را کتب مناقب الاصفیا و فصول مسعودیه
و اصول المقصود و مجاهدات الاولیا وافی است وفات آنحضرت بتاریخ هفدهم ذی الحجه سنه یک هزار و یک صد و
نود و شش هجری رو داده و مدت عمر شریف هشتاد و دو بود قطعه تاریخ وفات از مولوی عبد القادر جونپوری

حضرت مظهر حق قطب زمان غوث جهان — رخت از دار فنا بست سوی باغ ارم

وقت و روز و مه و سال از تو چو پرسند بگو — شب شنبه سحر هفدهم عید دوم

و بر مزار شریف ایشان در موضع دگڈھا که چند کروه از شهر الٰه آباد است روضه بسیار نفیس که هزار ها روپیه در
عمارت او صرف شده از تعمیر مهارانه نکیت راے بهادر که از خدام با اختصاص بودند واقع است نیز از مشاهیر
از اعاظم خلفاے ایشان که جامع کمالات ظاهری و باطنی و صاحب تصانیف اند عارف بالله شاه محمد کاظم
قلندر کاکوروی و مولانا عبد القادر جونپوری و مولانا فضل علی ساکن ترده و مولانا شاه حفیظ الله شیهوی اند
و حال دیگر خلفا از فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا باید جست ـــ

ذکر الشیخ العلامة العارف الفهامة المشهور له بالقطبیة العظمی الشیخ الامجد سمی حبیب الله الصمد قطب العارفین غوث العالمین سیدی شاه الهدیه[همنام ۱۲] احمد قلندر لاهرپوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان برادر زاده حقیقی حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قلندر و خلیفه راستین حضرت شاه

فتح قلندر اند اولا کسب علوم رسمیہ از علماے شہر خود کردہ در طلب مرشد پیش مشائخ زمان خود رفتند آخر
در بیعت و ارادت شاہ فتح قلندر داخل شدہ مدتے در خدمت عالی حاضر بودہ تکمیل علوم باطنی و اکتساب
طریقہ کما حقہ نمودہ بشرف اجازت و خلافت مشرف شدند و از قلندر پور رخصت شدہ در لاہرپور اقامت اختیار
فرمودند عالمی از ذات بابرکات ایشان مستفیض شد حالات و کرامت و تصرفات و ریاضت و مجاہدات ایشان
نہ چندان ست کہ بحیز تحریر آید قطب وقت خود بودند در فصول مسعودیہ مرقوم ست کہ روزے حضرت شاہ فتح قلندر
قدس سرہ از شاہ بہار الحق خیرآبادی کہ خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر و برادر خالہ زاد حضرت شاہ الہدیہ قلندر
بودند فرمودند کہ مبارک باد اینوقت برادر خالہ زاد شما را از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت علی مرتضی
کرم اللہ وجہہ خلعت قطبیت مرحمت شدہ ہست و ہم از جناب شیخین پاک خطاب آنحضرت قطب الاقطاب فرد و
غوث العالمین بود و خودی فرمودند کہ دو چیزی مرا از جناب حضرت علی کرم اللہ وجہہ مرحمت شد نیز آنحضرت را
تخلق با سماے نود و نہ نام باری تعالی بسیار بودہ ہست و حالات عجیب و غریب پیدا شدند وفات ایشان
بتاریخ بست و دوم ذی الحجہ سنہ یک ہزار و یکصد و چہل و ہفت ہجری ست و مزار در لاہرپور پایاند رون
برابر مزار حضرت شاہ نجا قلندر قدس سرہ جانب شرق واقع است مولانا عبد القادر صاحب جونپوری
تاریخ وفات گفتہ ؎ شاہ الہدیہ احمد سیرت   وارث مرتبہ قاب و قوسین
بہر سال سفر آنحضرت   خوان ز قرآن یرثون الفردوس   و از خلفاے ایشان سید الہدیہ
ہرگامی و قاضی مبارک گوپامئوی شارح سلم و محشی زواہد ثلثہ و شاہ عزت اللہ نواسہ شاہ شرف الدین یحیی
منیری و مولانا محمد مقیم و سید مراد رسولی و مولانا نظام الدین و مولانا اکرام اللہ و مولانا عبد الغفور آکہ آبادی و مولوی
محسن قدوائی و شاہ عزیز اللہ دہلوی و شاہ ولی اللہ دہلوی کہ از فرزندان خواجہ باقی باللہ و صاحبزادہ ایشان
حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر و غیرہم و اکثرے از ایشان عالم و مدرس و صاحب تصانیف در انواع علوم اند
تفصیلش در اصول المقصود و مناقب الاصفیا الطالب

ذکر العارف الجلیل و الکامل النبیل عارج معارج الکشف و الشہود

تاج مناهج الکون والوجود سیدی الشاه فتح قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان از کمل خلفاء حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قلندر لاهرپوری و برادرزاده حضرت
شاه عبدالقدوس قلندر جونپوری اند در اوائل بخدمت عم بزرگوار خود حاضر مانده اخذ علوم ظاهری و باطنی
کردند و در آواخر بعد وفات عم خود موافق حکم ایشان بخدمت حضرت شاه مجتبی قلندر آمده استفاده کمالات
کما ینبغی نموده باجازت و خلافت سلاسل سبعه سرفراز شدند، از ذات ایشان اشاعت طریقه قلندریه بدرجه رسید
که ظهور نیافت از دیگری نشد هزاران مریدان از بلاد دور و دراز حاضر شده بدرجه کمال و تکمیل رسیدند منقول است
که چون حضرت ایشان در خدمت حضرت شاه مجا قلندر تربیت و تعلیم و تکمیل یافتند روزی حضرت قلندر
صاحب از ایشان پرسیدند که شما این قدر طاقت دارید که حضرت عبدالعزیز مکی را بیدار سازید یا نه
عرض کردند آنحضرت یک کس را بیدار کردن می فرمایند اگر حکم شود از لاهرپور تا جونپور همه مردگان را بیدار
کنم و از اینجا تا آنجا حشر برپا کنم پس حضرت فرمودند بس کنید حق تعالی شما را این مرتبه عطا کرده است
اما اظهار این نباید کرد که مصلحت وقت نیست و آنحضرت در اوائل بر کوهی فتح تکیه بسنگی نموده بریاضت
اشتغال نمودند و مدتی برهمین نهج بهمان یک مکان بودند گاهی جنبیدند حتی که مشهور است در وقتی که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حکم کردند که ای قلندر از این کوه بزیر آئی و مردمان را ارشاد کن چون آنحضرت پشت
را از سنگی که بران تکیه کرده بودند جدا ساختند پوست پشت با آن سنگ همچسپیده بود که جدا نمی شد الغرض
کرامات و قدرت و ریاضات و مجاهدات آنحضرت چندان ست که بتحریر آید هیچ کسی از خلفای حضرت
شاه مجا قلندر باین زور و شور و قدرت و تصرف نشد دست دفتری باید که مناقب وی نوشته شود وفات
آنحضرت بتاریخ بست و دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هیزده هجری واقع شده تاریخ وفات خلیل
است و قبر آنحضرت در قلندرپور است که از توابع اعظم گده است آنحضرت را چهار هزار مرید صاحب الکشف
والکرامات در ممالک عالم بوده از انجمله قاضی عبدالرحمن شرنجی و شاه ابومحمد و شاه محمد صفت حسینی و سید محمد
مکی و سید ابراهیم حسینی و شاه الهدیه احمد قلندر لاهرپوری وغیرهم که عدد اسامی شریفه ایشان طولی دارد طالبان

باید کہ بکتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیہ و مناقب الاصفیا رجوع کنند۔

ذکر الشیخ العالم الربانی والمرشد الہادی الصمدانی قطب الحقیقۃ الاسنی سید العرفا الملقب الغیب بہ محی الدین ثانی (بلند تر ۱۲) سیدی شاہ مجتبی المعروف بہ شاہ مجا قلندر اللاہرپوری قدس سرہ

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت شاہ عبد القدوس قلندر جونپوری اند صاحب طبقہ و خلافت
کبری بودہ اند سلسلۂ علیہ قلندریہ از ذات ایشان رواج و رونق تمام یافت نسب شریف ایشان بحضرت
عبد اللہ بن عباسؓ میرسد منقول ست کہ حضرت ایشان بخدمت مرشد خود تا سیزدہ روز توقف نمودہ اذکار قلندریہ
و قادریہ و چشتیہ وغیرہ اخذ کردند از شدت اذکار کہ بقوت تمام علی التواتر والتوالی می کردند روزے استفراغ
کردند خون بسیار آمد تا آنکہ مرض جبنی کہ شاید عبارت از سل باشد و از مدتی عارض بود مواد آن دفع گردید و صحت
کلی حاصل شد قطب العالم وقت رخصت فرمودند کہ نسخۂ کیمیا میدانم و معمول خاندان قلندریہ است کہ میدہند
(یعنی مرشد ایشان را ۱۲)
برای جمعیت خاطر می آموزند کہ عند الحاجت بکار خواہد آمد عرض کردند کہ حضرت سلامت کیمیاے عظیم
آنست کہ از حادث قدیم گردد و از ممکن واجب شود نسخۂ این کیمیا ارشاد فرمودند ہمین کیمیا کافی ست و
حاجت بکیمیائی کہ از مس زر سازند ندارم و نمی آموزم قطب العالم ازین استغنا و علو ہمت ایشان خیلی محظوظ
شدند و فرمودند مرتبۂ شما از من فوق ست زیرا کہ من آموختم و بعمل نیاوردم و شما نمی آموزید تا بعمل چہ رسد
آخر الامر باجازت قطب العالم بہ لاہرپور آمدند و بیرون آبادی در یک مسجد کہ در تعلق خود بود و مکانے مختصر
درست نمودہ اقامت گزیدند و روز و شب در ذکر و فکر مشغول بودند بالجملہ کشف و کرامات و ریاضات و
مجاہدات حضرت ایشان نہ چندان ست کہ بحیز تحریر و تقریر در آیند اگر کتاب مناقب الاصفیا و مراد المریدین
و فصول مسعودیہ و اصول المقصود مطالعہ کردہ شود بر قدرے از ان اطلاع حاصل می تواند شد عمر شریف ایشان
شصت و سہ سال شدہ بود وفات بتاریخ پانزدہم ربیع الآخر سنہ یک ہزار و ہشتاد و چہار ہجری ست

روضهٔ منوره در لاهر پور ست که از خیرآباد بفاصلهٔ هفت کروه واقع ست مزار شریفش از سنگ مرمر ست و تعمیر روضهٔ شریفه نواب عزت خان دهلوی که از مریدین مخلصین حضرت شاه یوسف قلندر امیٹهوی که از خلفائے حضرت ایشان بودند کردند خلفائے حضرت ایشان بسیار اند شاه عبد الرسول کهپندوی و شاه عبد الرسول سترکهی و شاه عبد الرسول بنارسی و شاه فتح قلندر جونپوری و شاه محمد ماه قلندر الٰه آبادی و شاه یوسف قلندر امیٹهوی و شاه ابو نجیب قلندر امیٹهوی و شاه جنید ثانی نبیرهٔ بندگی نظام الدین امیٹهوی و شاه عباس قلندر و شاه قاسم دهلوی و شاه بهار الحق بن شاه فتح قلندر و قاضی معین الدین المعروف بقاضی مینا جونپوری و شاه عبد النبی اکبرآبادی و شاه محمد رفیع و شاه محی الدین بلگرامی و شاه مظفر اودهی وغیرهم۔

ذکر الشیخ الامام عمدة الابرار قدوة الاخیار قطب الهدی کهف الوری الشیخ عبد القدوس قلندر الجونپوری قدس سره

پناه ۱۲۰

بدانکه حضرت ایشان خلف رشید و خلیفه راستین قطب العالم شیخ الاسلام شاه عبد السلام قلندر جونپوری اند مناقب و کمالات ایشان بسیار اند باوجود کمالات همیشه در خمول و گمنامی و بے تعلقی و انقطاع از جمیع ما سوا الله حال شان بوده است در حجة العارفین ست که شاه عبد السلام مقام ۱۲ پیش از وفات بارها بشیخ عبد القدوس فرمودند که بعد از من بخدمت قطب جهان شاه عبد الرحمن جانباز قلندر لاهر پوری باید رفت چنانچه ایشان مدتے در صحبت قطب جهان ماندند و کسب علوم ظاهری و باطنی کرده باحوال و مقامات عالیه ارباب ولایت فائز شده رخصت مراجعت بوطن خود گرفتند در اثنائے راه که گذر بلکهنؤ افتاد شیخ محمود قلندر لکهنوی برائے استقبال از شهر بیرون آمد و باکرام تمام در منزل خویش آورده بوظائف ضیافت قیام نمود از انجا متوجه قصبه امیٹهی شد شیخ عبد الرزاق بن مخدوم خاصهٔ خدا پیشتر رفته باحترام و تعظیم بسیار بمسکن خود آورده در ادائے مراسم ضیافت مساعی بسیار نمود در ایام اقامت امیٹهی شیخ نظام الدین امیٹهوی را با حضرت ایشان صحبتهائے پر فوائد و فیوض ماند بعد از ان شیخ عبد القدوس بجونپور آمده و گمنامی خود سعی بلیغ نمود که کسے میداندست که وے قطب روزگار ست مگر چند کسے از مشائخ جونپور گویند که در لقمهٔ طعام بغایت احتیاط کردی تا بدقت...

در تنگی احوال خود را بحصول قوت حلال و کسب ریاضت مخفی داشته کشاورزی می کرد و همین مخارج غشا و اخفا
فقر ساخته بود اما چون بر هان قوی داشت بالآخر پوشیده نماند و اشتهار یافت و مرجع جهانیان گشت نقل است
که روزی مهمانی پیش ایشان وارد شد تشریف باندرون بردند و با اهل خانه فرمودند که نان برای مهمان تیار کنید
ش گفت که هیزم مشتعل نیست مگر از وی پیرم حضرت آرد خمیر کرده نان درست کرده بالای سر مبارک
داشتند و چندان حبس دم کردند که از گرمی آن نان پخته شد و پیش مهمان بردند مهمان صاحب باطن بود
آگاه گردید و بسیار محظوظ و مسرور گشت منقول است که آنحضرت روز وفات از شیخ عبد الکریم نامی فرمودند
که از بزرگان جونپور خبر کن که برای نماز جنازهٔ من بیایند وی پس و پیش می نمود چون مکرر فرمودند رفته
خبر نمود از انجا مراجعت کرده دید که روح پرفتوح باعلی علیین رفته وفات حضرت ایشان روز یکشنبه
دوازدهم شوال سنه یکهزار و پنجاه و دو هجری ست عمر ایشان از یکصد و ده سال بوده قبر وی در علی پور
نزد قبر پدر و جد خود است خلفا حضرت ایشان بسیار اند یکی از آن دیوان عبد الرشید جونپوری اند که فضائل و
مناقب علمی و عملی شان اظهر من الشمس اند دیگرے قدوة العلما شیخ عطاء الله ولد مولوی غلام نقشبند سجاده
نشین شاه پیر محمد لکهنوی و دیگرے سید راجی احمد مانکپوری که از مکمل اولیاے وقت و سجاده نشین شیخ
حسام الحق مانکپوری اند و دیگرے ملا محمد نعیم ساکن بد و سراے و ملا بدلی نیز از مسترشدان قطب العالم
بوده است از خدمت قطب الاقطاب بیعت داشت و کمالات این هر دو بزرگ علمی و عملی مشهور است و
شیخ شمس الدین محمد جونپوری جد مخدوم الملک نیز از مسترشدان قطب العالم بود۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد المعظم شمس سماء الولایة الکبری مرکز دائرة الهدایة العظمی شیخ الاسلام شاه عبد السلام قلندر الجونفوری قدس سره

حضرت ایشان مرید پدر خود اند تربیت و تعلیم و اجازت و خلافت سلاسل از پدر خود دارند و نزد بعضے
اجازت و خلافت از جد امجد خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر نیز دارند صاحب ارشاد المریدین
می نویسد که در شجرهٔ بعضے اصحاب نام حضرت شیخ محمد قطب قلندر داخل نیست می تواند بود که شیخ الاسلام

شاه عبدالسلام قلندر بزمانه جد خود درک نموده باشند زیرا که تا سنه هشت صد و هشتاد هجری حضرت بینادل قلندر
بر مسند حیات بودند کما یفهم من الصراط المستقیم و بعد ازان مدتی زندگانی نموده اند مخدوم شیخ عبدالرزاق بن
مخدوم خاصه خدا پیش از سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در جونپور رفته و بخدمت حضرت شیخ الاسلام رسیده
مستفید شده اند دران وقت سن شریف حضرت شیخ الاسلام یکصد و پانزده ساله بود چنانچه این معنی
از مقامات متفرقه محبوب القلوب و مناقب حضرت بندگی و خزانهٔ بندگی که هر سه نسخه در بیان احوال حضرت
بندگی نظام الدین امیٹهوی ست معلوم می شود پس درین صورت احتمال دارد که تربیت و تلقین شیخ
عبدالسلام قلندر از خدمت جد خود بلا واسطه شده باشد حضرت ایشان بسیار صاحب ریاضات و مجاهدات
و کشف و کرامات بودند چنانچه نقل ست که حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری نزد ایشان بجونپور آمده گفتند که من
چندین چله دعوت برای ہلاک شیرشاه بر آورده ام و بر لشکرش اثر معلوم شد اما بر پادشاه مذکور هیچ اثر نشد
حضرت فرمودند که شما را علم وقت آن نیست و نحو فرمودند که درفلان وقت پادشاه مذکور ہلاک خواهد شد آخر
همچنان شد وفات ایشان بتاریخ پانزدهم ذیقعده واقع شد مزار شریف برابر مزار مخدوم شیخ محمد قطب
قلندر جانب مغرب در علن پور که محلات شهر جونپور ست واقع ست ایشان را خلفاے اصحاب الکشف و الکرامات
بسیار شده اند یکے ازان حضرت شاه عبدالرحمن جانباز قلندر لاهر پوری جد حضرت شاه مجا قلندر لاهر پوری
دیگری شاه محمود قلندر لکهنوی ست که عمر دراز یافت خلق از ایشان فیضیاب شد شیخ نظام الدین امیٹهوی
سالها در خدمت ایشان بوده اند قبر ایشان در لکهنؤ در بنگالی باغ زیارتگاه خلائق بوده است و دیگری شاه
عبدالرزاق بن مخدوم خاصه خدا ساکن امیٹهی که خلافت از حضرت ایشان نیز دارند چنانچه شیخ عبدالله ولد
شیخ عبدالرزاق در خزانهٔ بندگی در باب دوم آورده که شیخ من و پدر من از چند جا خلافت دارد یکے از حضرت
بهاء الحق خاصه خدا المعروف به مخدوم شیخ خاص دوم از شیخ الاسلام شاه عبدالسلام المعروف بشیخ
علن قلندر جونپوری سوم از بندگی نظام الدین امیٹهوی سلطان محمود جد مادری ملا محمود جونپوری نیز از خلفاے ایشان اند

ذکر الشیخ الامام عمدة السالکین و نخبة الواصلین کاشف اسرار

برگزیده ۱۲

الصوری والمعنوی سیدی شیخ محمد قطب قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان فرزند اکبر حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری اند بیعت و تربیت و اکتساب
اذکار و افکار و مراقبات و اسرار سلسلهٔ علیه قلندریه و دیگر سلاسل که تفصیل آنها بجای خود مذکورست از
خدمت والد ماجد خود نموده مدت العمر بریاضات و مجاهدات گذرانیده صائم الدهر و قائم اللیل بوده اند و در
فقر خلف الصدق و خلیفه راستین والد خود اند و در جمله سلاسل با جمیع انهاج مجاز و ماذون بعد وفات والد
ماجد خود بر مسند ارشاد قیام مع الاستحقاق نموده عالمی را فیض رسان بوده اند روش ایشان خمول و انزوا
و تنهائی و انقطاع بوده همت در اخفا و استتار سعی بلیغ داشته اند حالت سکر و جذب بر آنحضرت غالب بود و اکثر
اوقات در مراقبه سر بزانو چنانکه داب حضرت سید خضر رومی قلندر بود میداشتند و قادر بر احیا و اماتت
بودند اما از نظر خلق خود را مخفی میداشتند و بخلق کم التفات می فرمودند در تقریر مسئله توحید بیانی کافی و وافی
داشتند و اکثر می فرمودند که مرا در ابتدای حال دو دلیل بر مسئله اثبات توحید بود حالا بعنایت جد و جهد شاه زده
دلیل کافی یافتم و می فرمودند که درویشی بیش از دو چیز نیست یکی تهذیب اخلاق دوم محبت اهل بیت نبوی صلی الله
علیه وسلم عمر شریف نود ساله بود وفات بتاریخ نهم ماه ذیقعده وقوع یافته سنه وفات بدریافت نرسید قبر ایشان
پائین قبر والد ایشان ست در علن پور من محلات جونپور که الحال بجوگیا پور و شیخپور شهرت دارد مرید و خلفای ایشان
بسیار شدند و از خلفای معتبرین و مشاهیر پسر ایشان حضرت شاه عبد السلام قلندر اند ـ

ذکر عارف الجلیل والواصل الجمیل قدوة اهل الکشف والشهود اسوة ارباب العرفان والوجود حامل اسرار النبوی سیدی الشاه قطب الدین بینا دل قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان از فرزندان خلیفهٔ دوم حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه اند ولادت حضرت ایشان

در سنه هفت صد و هفتاد و شش هجری ست خلافت از غوث زمان سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره
دارند در مراد المریدین گوید که چون سید نجم الدین غوث الدهر قلندر به شهر پور که از توابع جونپور ست رسیدند حضرت
قطب الدین بینادل را دیدند که در اطفال بازی می کنند فرمودند که این همه سیر من برای تربیت این طفل بود
پس به تربیت مشغول شدند چون کار ایشان بانصرام رسید همه امانات سلسلهٔ قلندریه و سلاسل دیگر تفویض
نمودند و به قطب الدین بینادل سرانداز غوثی ملقب ساختند و خود روانه شدند و ملقب کردن به بینادل بسبب
آن بود که ایشان را چشمان ظاهری نبودند و آنچه مردم از چشم ظاهر می دیدند بلکه نمی توانستند دید ایشان بدل
می دیدند و وجه لقب سرانداز غوثی آنست که در سلسلهٔ قلندریه ذکری ست که آن را ذکر غوثیه می گویند آنحضرت
این شغل را بحد کمال رسانیده بودند چنانچه حضرت شاه مجا قلندر در انیس العاشقین در بیان همین کسب نوشته اند
که حضرت غوث العالمین قطب الدین بینادل را سیر سموات و الارض از همین کسب حاصل بود و در اثنای این
ذکر سر مبارک ایشان جدا می شد و این مرتبهٔ غوثیت می باشد و آنحضرت را اجازت و خلافت سلسلهٔ قلندریه مکیه علویه
و طیفوریه و چشتیه قطبیه و نظامیه و قادریه و سهروردیه نظامیه از سید نجم الدین غوث الدهر ست و اجازت و خلافت
سلسلهٔ فردوسیه از شیخ حسین بن معز بن شمس البلخی یافته در کتب اکابر قلندریه مرقوم ست که چون شیخ حسین
بن معز را کشف معلوم شد که امانت شاه قطب الدین بینادل نزد ما هست در شهر پور آمده تلقین و تعلیم علوم
و اعمال و اذکار سلسلهٔ فردوسیه بحضرت ایشان کردند و این تعلیم و تلقین قبل از ملاقات حضرت سید نجم الدین
غوث الدهر ست چنانچه مولوی معنوی بحر العلوم والمعارف مولانا عبدالقادر جونپوری در رسالهٔ منظومه می نوا[یسد]
که شیخ حسین بن معز بعد تلقین اذکار ؎ گفت کار شما بساز درست — سیدی کو کنون بغار حراست
و اجازت و خلافت سلسلهٔ سهروردیه بهائیه که منسوب بشیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ست از شیخ شمس الدین
بڈهن ظفرآبادی ست که ایشان در ظفرآباد بخانهٔ حضرت قلندر صاحب آمده درخواست اذکار قلندریه کردند قلندر
صاحب فرمودند که درخواست در پیرانه سالی کی می تواند شد پس بخانه رفتند و از انجا اجازت سلسلهٔ سهروردیه
که نزد خود داشتند نوشته فرستادند چنانچه مولوی معنوی در رسالهٔ منظومهٔ خود می نویسند ؎

آمد از قطب خدمت و صعب انگاشت
رفت و اهمال نمود آنچه بداشت
وفات حضرت در سنه

نهصد و بست و پنج هجری بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان المعظم عمر شریف ایشان یکصد و چهل و نه سال و پنج روز
زیاده بود مزار شریف ایشان از سنگ ست در محله لال پور بیرون شهر جونپور که الحال به جوگیا پور مشهور ست و آنحضرت
فرموده اند که در فاتحهٔ من گوشت بکار نبرند بلکه برنج و روغن شکر آمیز یا برنج که آن را درین دیار سکهرن می گویند فاتحه کرده باشند
خلفاے حضرت ایشان بسیار اند این جا بذکر بعضے اقتصار اختیار افتاد شاه نظام الدین قلندر بهاری شارح
قصیدهٔ کبری و مخدوم شاه عماد جد بحر العلوم و المعارف مولوی عبد القادر جونپوری و سید فضل الله معروف
بسید گوشائین قطبی منیری که از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی اند و شاه داؤد
شرست قلندر که نسبت دامادی با آنحضرت نیز دارند و شاه نصیر قلندر و شاه نور قلندر ابن شاه نصیر قلندر
و وی خلیفهٔ والد خود نیز بود گویند چون شاه نصیر قلندر علو مرتبت ایشان دیدند فرمودند که دو آفتاب یک جا
نمی مانند بنا بر آن ایشان در شهر بهر پور اقامت کردند و قبر ایشان در انجاست و آنچه در اخبار الاخیار ست که شاه
نور قلندر مرید شاه داؤد ست و شاه بیرک از وی تربیت یافته آن شاه نور دیگر ست که مزارش در باندا واقع ست
دیگری امیر سید وجیه الدین حسینی قادری عرف امیر سید گشائین سمندر توحید و ابراهیم صوفی و غیر ایشان که
درعد اسماے گرامی آنها طولی ست اگر دانستن تفصیل احوال شان منظور باشد رجوع بکتاب مستطاب
اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا و مراد المریدین و غیرها من الملافیظ نمایند۔

ذکر سلطان السالکین برهان الواصلین السید السعید و القطب الحمید سیدی سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره

بدانکه ولادت حضرت ایشان در سنه شش صد و سی و هفتم هجری ست و ایشان سید حسینی اند نسب شریف
ایشان بامام زید شهید فرزند امام همام زین العابدین منتهی میشود چنانچه در اصول المقصود و دیگر کتب ثقات
مرقوم ست جد بزرگوار ایشان سید مبارک غزنوی از خلفاے شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
است چون بوجود آمد والد ماجد او را بخدمت شیخ برد شیخ دیده و فرمود که محمود منا چون بخانه آورد بعد چند روز
بیمار شد و بظاهر چنان شد که گویا مرده است مگر والد در تدفین توقف ساخت و گفت شیخ در حق او فرموده است

هو بمنّا او را از شیخ نصیبی خواهد بود او چگونه پیش از این بمیرد و بخدمت شیخ حاضر شده حال بعرض رسانید
حضرت شیخ فرمود که شاید سکته باشد و یاران را گفت بیائید تا به بینیم آمده دید و چادر از روی او کشید فرمود صحیح
است پس با فاقت آمد و گریه کرد و هرگاه به بلوغ رسید شیخ تربیت فرموده و خلیفه خود گردانید و بغزنین برای هدایت
وارشاد فرستاد رضی الله تعالی عنه و حضرت سید نجم الدین قلندر را اولاً در خدمت حضرت سید نظام الدین اولیا ح
ارادت آورد و ریاضتها کشید چون کشود کار نشد حضرت سلطان الاولیا فرمود که این وقت چنان نموده اند
که کشود کار تو بر دست سند المجذوبین و حجة المحبوبین سید خضر رومی ست که مقتدای قلندریه ست و در ولایت
روم می باشد برو او را آنجا طلب کن حضرت سید به بلاد روم رسید و در بعضی از بازارهای روم جماعتی را دید
که امام شان مردی با عظمت و هیبت و جلالت با حلیه که سلطان الاولیا نشان داده بود میبرد از سکنه آنجا
پرسید که این پیر نورانی و این جماعت کیستند گفتند که سند المجذوبین سید خضر رومی ست و این جماعت قلندران
است حضرت سید گوید که بعد حصول معرفت بر قدمهای مبارک او سر نهادم حضرت سید بدون استفسار فرمود
یا نجم الدین جئت سالماً غانماً فرمود برادرم نظام الدین خوش ست بزبان ادب گفتم که شیخ خوش ست
و فرمود میدانم که شیخ ترا بر من فرستاده است خوش آمدی و قبول کردم چون بمنزل خود رجوع فرمود مرا زیر
نعش خود جا داد و نشست نقش مبارک ذات آنحضرت بود در مراقبه پس در خدمت او سالها سفر کردم
و انقطاع زمین را گشتم و در امتثال او امر او دقیقه نگذاشتم و در خدمت حضرت سید به هند رسیدم و حضرت سید
تربیتی و تلقینی نفرمود تا آنکه صحبت جماعت قلندریه گذاشته بمقام امام الاولیا حجة الاصفیا مولانا معین
الحق والدین چشتی آمدم و بدعوت اسم اعظم مشغول شدم تا این خبر بسمع مبارک حضرت سید رسید فرمود بداز
یاران که بروید و سید نجم الدین را بیارید که بغیر خدا مشغولی دارد یاران آمده مرا پیش حضرت آوردند پس
بخوردن نان و گوشت و شوربا امر فرمود که در دعوت این همه ترک شده بود پس مرا بخلوت طلبید و تربیت کرد
و تلقین اذکار کرد و تربیت چنانکه باید فرمود عند التحقیق درمیان تعلیم و تلقین سلطان نظام الدین اولیا بدوی
و تلقین حضرت سید السادات خضر رومی قلندر فرقی نیافتم مگر فتح الباب بر دست مبارک حضرت سید
روزی من بود بعد از این پنج سال دیگر در صحبت حضرت سند المجذوبین ماندم تا مرا خلافت بخشید و رخصت

در سینهٔ من انچه حق در سینهٔ او ریخت و وداع فرمود بسوے مکه رفتم در رسالهٔ غوثیه مذکور ست که حضرت غوث
سی و سه حج گذارد مرویست که حضرت غوث رضی الله عنه را خطے منقوش در جبین پدید آمده بود هر کس معائنه
می کرد و آن خط لفظ قطب الاقطاب بود چون وقت وفات حضرت غوث نزدیک رسید یک کف بر پهلو
بر هم زد و لفظ الحق بر زبان راند و برحمت حق تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بتاریخ بستم
ذی الحجه روز چهارشنبه سنه هشت صد و سی و هفت هجری پیوست تاریخ وفات از مولوی معنوی مولانا
عبد القادر جونپوری رحمه
والنجم اذا هوی چو خواندم ز امام — آغاز ندارد این کلام و انجام
از بهر امام نجم دین غوث الدهر — تاریخ وفات فهم کردند کرام
عمر شریف ایشان دو صد سال
و از مشائخ چشت حضرت شیخ فرید گنج شکر و سلطان نظام الدین اولیا را دیده بود و سید اشرف جهانگیر و شیخ
کبیر سرهرپوری و سید عبد الرزاق نور العین بملاقات حضرت غوث رسیده قبر آنحضرت در کوه ماندو بود بر حوض
چندلاو در اصول المقصود ست که قبر آنحضرت در صوبهٔ مالوه قریب گڈھ مانڈا در موضع مالچه که متصل گهاتی نونهر
که در آنجا محل سلطان غوری و حوضی عظیم ست بجانب غرب آن حوض مرقد مبارک ایشان ست و بجانب
شرق محل مذکور و آن حوض را تالاب چندلاو می گویند که معروف به تالاب بی بی نہی ست از خلفاے ایشان
درین دیار دو کس بودند یکی شاه حسین سرهرپوری که صاحب رسالهٔ غوثیه است دیگرے حضرت شاه قطب الدین
بینا دل قدس سره و شیخ اڈهن بن شیخ بهاء الدین جونپوری نیز از وی اجازت و خلافت سلسلهٔ چشتیه و قلندریه داشت

ذکر الامام الهمام سید التابعین سند العارفین السید الاعظم سلالة اولاد الرسول الاکرم سیدنا الاکبر الخضر الرومی القلندر قدس سره

اصل ایشان از ولایت روم ست و از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبد العزیز مکی قلندر اند و نعمت
چشتیه از حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی نیز یافته هرگاه که حضرت سید قدس سره از روم بدهلی
رسیدند خواجه صاحب خرقهٔ خویش در پیش آنحضرت آوردند چون عمر حضرت خواجه کم بود و سید صاحب
کبیر السن فرمودند یاران نه بینید که این طفل با ما بازی می کند حضرت خواجه فرمود که من از خود نمی گویم بلکه

بموجب امر می گویم بعد ازان بحضرت سید بہ گرفتن طریق چشت مامور شدند تا خود بمکان خواجہ صاحب رفتند
و طریق چشت و خرقہ و کلاہ از خواجہ صاحب گرفتند و اذکار چشتیہ دیدہ فرمودند کہ چشتیان خدا را مفت یافتند
در مراد المریدین ملفوظ قاضی محمد تقی قلندر مرقوم ست کہ حضرت سید چرم پوش بودند و کچکول قلندریہ با خود
داشتند ہر چہ کسے می گذرانید در ہمان کچکول می گرفتند در سیر و سفر ہر کرا ہر چیز کہ دل می خواست از ہمان
کچکول برآوردہ می دادند و کرامات و خوارق عادات از حضرت سید بسیار بوجود می آمد و تربیت ایشان بلا واسطہ
از شیخ عبد العزیز مکی ست و عمر حضرت سید شش صد سال ست و حضرت سیدنا شاہ باسط علی قلندر نوشتہ اند
کہ ولادت حضرت سید خضر رومی در آغاز صدی پنجم ہجری ست و وفات بتاریخ سیزدہم رجب ہشت صد
و پنجاہ ہجری و عمر سہ صد و پنجاہ سال و روضۂ آنحضرت بشہر کیہ روضۂ نانچی شہید خواہرزادۂ سلطان شمس
است مشہور ست و در مناقب الاصفیا نقل می کند کہ قبر ایشان در روم بعد وفات آنحضرت مولانا بحری کہ
خادم خاص و در سیر عرب و عجم ہمراہ بودند باذن شان قائم مقام شد ہر گاہ کہ حضرت سید نجم الدین غوث الدہر
از سفر حجاز مراجعت فرمودہ بمزار فائض الانوار حاضر شد و مولانا بحری را بر مقام حضرت سید یافت مولانا
بحری از سید نجم الدین قلندر گفت کہ این مقام شما ست حضرت سید فرمود کہ قف فی مقامک فانا قوم
سفر در رسالۂ غوثیہ نوشتہ کہ سید السادات خضر رومی دو سید را تربیت کرد و از خلفاے خود گردانید ہر دو
کامل و مکمل بودند یکے سید نجم الدین قلندر غوث الدہر کہ سفر عرب و عجم کرد و در ہر زمینے کہ رسید الوف مردم
بہ بیعت شدند دوم سید روح اللہ داو در خدمت سید زمانی دراز ماند و صاحب خوارق و کرامات بود آہن
را بر تنگۂ سیم می مالید و در آتش می انداخت تنگۂ زر می شد تا این خبر بحضرت سید رسید طلب فرمود یاران را
گفت گلیم او بگیرید و گفت اینجا مباش دیہ بلاد فرنگ اقامت کن او آنجا تا بدید رسید انتہی شیخ
بو علی قلندر پانی پتی از خلفاے سید بحری قلندر ست و بہ واسطے مرید حضرت سید خضر رومی قلندر ست
و بہ دو واسطے سلسلۂ ایشان بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ بطریق اویسیت
و ملاقات روحانی میرسد صاحب سفینۃ الاولیا گوید کہ شیخ شرف الدین پانی پتی کنیت ایشان ابو علی و لقب
قلندر ست از عقلاے مجانین و بزرگان این طائفہ و کبار مشائخ ہند بود در علم تصوف و توحید یگانہ روزگار

بوده و اولیاے وقت را رجوع بایشان بود و از معاصران سلطان نظام الدین اولیا قدس سره اند عالم بودند
بعلوم ظاهری و باطنی و ممتاز در ریاضت و مجاهده علماے ظاہر از قصور فہم خود بر ایشان انکار داشته اند
نسبت ارادت و استفاده ایشان بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی قدس سرہما ست
چنانچه بعضے از مکتوبات خود نوشته اند که در روم بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی
رسیده ام و از ایشان نوازش یافته بپانی پت آمده مقیم گشتم و قبر ایشان در پانی پت مشهور و معروف ست
نزدیک بقبرے که در کرنال ست اصلی ندارد فقیر مکرر بزیارت رسیده و بر من مکشوف شده که ایشان در ان قبر
آسوده اند این رباعی از وست ؎ آمد بدرت عشق با بهر خانه رسید — در دل با خویش و بیگانه رسید
از دست غم عشق تو بیچاره دلم — گویند که راه برد دیوانه رسید — و صاحب مراة المریدین نقل می کنند
که شرف الدین بو علی قلندر بعد تحصیل و تکمیل علم ظاهر تربیت باطن از حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار
اوشی یافته و مرشد دوم ایشان حضرت نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و شیخ عبد الحق محدث در اخبار الاخیار گوید
شیخ شرف الدین پانی پتی او را بو علی قلندر نیز گویند از مشاهیر مجاذیب اولیا ست گویند که در اوائل حال تحصیل
علم کرده و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نموده و در آخر مجذوب شد و کتابها را در آب انداخت نسبت ارادت
او بیکی از مشائخ مشهور نیست بعضے گویند به نظام الدین اولیا ارادت داشت و بعضے گویند بخواجه
قطب الدین بختیار اوشی و هیچ یکے ازین دو نقل بصحت نرسیده است و او را مکتوب ست بزبان عشق و
محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی و جمله آن بنام اختیار الدین
می گویند و رساله دیگر در عوام الناس شهرت دارد که او را حکمنامه شیخ شرف الدین می گویند ظاهرا نسبت
آن از مخترعات عوام الناس ست والله اعلم انتهی۔

ذکر سلطان التابعین برهان العارفین ممهد قواعد الطریقة العلیة الصوفیة مؤسس اساس السلسلة القلندریة الشیخ عبد العزیز مکی المعروف بعبد الله علمبردار قلندر قدس سره

بدانکه این خانواده علیه قلندریه منسوب بحضرت ایشان ست و هر که نسبت ارادت باین خاندان دارد او را

ملندری گویند حضرت ایشان از اصحاب صفه واز نبائر مہتر صالح علیه السلام اند قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم منتظر ظهور نبوی بودند چون ظهور آنحضرت شد بشرف اسلام مشرف شده داخل جماعت اصحاب صفه
عاشقان جمال جهان آرای نبوی بودند شده تدو دربانی حجرهٔ شریفه را سعادت دارین انگاشته از کونین
دل برداشته بکاری دیگر رو نمی آوردند و در سفر و حضر جز خدمتگذاری شغلی دیگر نداشتند در رسالهٔ غوثیه ست
که ان بدین لواء النبی صلی الله علیه وسلم وازین وجه ملقب بعلمبردار شدند ونبودن نام ایشان
در اسماء الرجال منافی این امر نمی تواند شد زیرا که بسیاری از اصحاب اند که ذکر آنها در اسماء الرجال نیست و
اسماء الرجال ذکر آنهاست که از رواة حدیث بوده اند در مرادالمریدین گوید که زمان عیسی علیه السلام ادراک
نموده اند و عالم و مقتدای دین نصاری بودند و بصحبت سید الانبیاء علیه التحیة والثنا مشرف شده اخذ
فیض و برکات و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت نموده امام و قدوهٔ اہل اسلام گشتند قبله همت ایشان
نیت که توجه ایشان غیر ذات مطلق نیست مختار منتسبان ایشان همین روش ست و کمال و تکمیل
همین طریقه دیده و دانسته از تشیخ و تکلف و تصنع و درماندن خودی و خودنمائی را مانع وصول مقصود فرموده اند

نباه شریعت هر حال منظور نظر ایشان ست
زاهد ار راه به رندی نبرد معذورست
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
حضرت مرشدی میفرماید
اب از حق همیشه خواه بحفظ شرع و طریق ارشد
خدای دیدن خدای گفتن بذکر و فکر خدای ماندن

بدانکه حضرت عبد العزیز مکی شخص واحد اند مستعد در ملفوظ بندگی نظام الدین ساکن امیٹھی که چشتی اند
جامع آن شاه عبد الله بن شاه عبد الرزاق بن مخدوم شیخ خاصهٔ خداست می نویسد که منشاء این
سلسله یعنی قلندریه شیخ عبد العزیز مکی عبد الله علمبردار پیغمبر اند که معروف به شیخ عبد العزیز هستند انتهی
پیدا ازین اختلاف روایات ست از بعضی کتب چنان معلوم می شود که بهر چار یار ذوی الاقتدار بیعت
نموده از بعضی چنان معلوم می شود که بعد تشریف باسلام واختیار بیعت وصحبت سید الانام در سفری
که در رکاب آن سرور حاضر بوده در مراقبه چنان استغراق واقع شد که از انجا نقل و حرکت واقع نگردید
تا زمانیکه اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بهوش آمدند و مشرف بخدمت

و بیعت این خلیفه بحق شدند و از ینجا ست که در کتب اکابر قلندریه رضوان الله علیهم اجمعین سلسله قلندریه را دو نهج می نویسند قلندریه بکریه که بلا واسطه دیگرے بسرور انبیا صلی الله علیه وسلم میرسد و قلندریه علویه که بواسطه حضرت علی مرتضی سلام الله علیه می پیوند و چند بیت از کتاب رابطه المشائخ که از تصانیف علامه عصر مولانا عبد الصمد جونپوری ست و موضح این مقصد ست می نگارم ذهن واکن

خواجه عبد الله پسر عبد الله	آن علمدار مصطفی ز سپاه	با نبی بود در سفر بوفاق
در نکاسے گرفت استغراق	تا زمانی که حیدر صفدر	سوی صفین بر آمد با لشکر
غیب لشکرش بگوش رسید	با فاقت در آمد و دید به	گفت کو مصطفی و لشکر او
من فدست غلام چاکر او	قوم گفتند رفت از دنیا	و ز پس او سه مرد از خلفا
این وصی و لیست و شیر خدا	کین علی مرتضی امیر هدا	تا بدولت آنجناب رسید
بیعتش کرد و خدمتش گزید	هر که فهمید سر مرتضوی	خواند ما را قلندر علوی

و ازین واضح شد که عبد العزیز مکی از جناب رسالت مآب بلا واسطه فیض و بیعت دارند و هم بواسطه شیر خدا علی مرتضی کرم الله وجهه و نمودن وساطت جناب امیر را مستبعد نباید انگاشت سلسله نقشبندیه را در کتب ایشان ببینید که بواسطه جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم میرسد و بواسطه جناب امیر کرم الله وجهه نیز پس وساطت جناب امیر در یک نهج نیست و در نهجے دیگر ست و اعتماد درین امور بر کتب قوم باید نه بر افواه فقرائے زمان که از حلیه علم و عمل عاری اند اگر تفصیل احوال این اکابر منظور ست طلاب را باید که ملفوظات قلندریه را که مبوب و مفصل اند مطالعه کنند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید دانست که در عمر حضرت ایشان اختلاف ست و درین اختلاف دو قول اند در یک قول هزار سال و در قول دیگر شش صد سال و مشهور همین قول ثانی ست و طول عمر و بقاے ایشان جاے استبعاد نیست حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه فی تمیز الصحابه در ترجمه سلمان فارسی می نویسند که سلمان فارسی دریافت حضرت عیسی علیه السلام را می گویند که دریافت وصی عیسی را و در جامع الاصول گوید که می گویند اهل علم که عمر سلمان فارسی سه صد و پنجاه سال بود و بعضے گویند دو صد و پنجاه سال و شیخ محمد طاهر فتنی

درمجمع البحار که لغات و شرح صحاح سته حدیث ست می نویسد که قس بن ساعده ایمان آورد با آنحضرت پیش
از بعثت آنحضرت و بشارت داد بر بعثتاو و از حکما و فصحاے عرب بود و گویند عمراو هفت صد سال بود و چون خضر
والیاس و اصحاب کهف پیش از زمان آنسرور صلی الله علیه وسلم و بقاے شان الآن خود ثابت و محقق ست
شیخ محی السنة البغوی در معالم التنزیل می گوید اربعة من الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض الخضر
والیاس و اثنان فی السماء ادریس و عیسیٰ علیهم السلام و قصهٔ رتن هندی که در سنه شش صد ظاهر
شد و دعوی لقاے آنحضرت کرد در نفحات الانس مذکور ست و علامهٔ مجد الدین شیرازی صاحب قاموس
ورا از صحابه میداند و سید اشرف جهانگیر سمنانی در لطائف اشرفیه رسیدن خود بملاقات رتن هندی می نویسند
و بآن فخر می نمایند و نسبت اخذ خرقه از او شان ثابت می کنند و مولانا بحر العلوم شیخ عبد العلی محمد در شرح مسلم الثبوت
می فرماید که ینبغی ان لا یذکر الرتن بالشر لاحتمال الصحبة حذرا عن الوقوع فی الکبیرة و نیز می نویسد که ثم
مثل الرتن ما یدعون الاولیاء القلندریة البررة الکرام صحبته عبد الله و یلقبونه بعلم بردار
و ینسبون خرقتهم الیه یدعون اسنادا متصلا و یحکون حکایة عجیبة و یدعون لقاءه قریب
من ست مائة ولا مجال للنسبة الکذب الیهم فانهم اولیاء الله صاحب الکرامات محفوظون
عن الله تعالیٰ و الله اعلم انتهی پس تردد در بقا و طول عمر ایشان کسی از شیعه که قائل بوجود مهدی اند و سنی که
قائل بوجود انبیا اند نخواهند کرد القصه آنحضرت آخر الامر در مکان پٹن که مشهور به پیران پٹن ست آمدند و با مردمان
گفتند که من در سرداب در می آیم شما از بالای آن بگل یا گچ بند کنید همچنان کرده شد تے در ان سرداب بود چون
چندروز برائے برآمدن آنحضرت از سرداب باقی مانده بود شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ فرید الدین
گنج شکر قدس سرهما را برائے حل عقده که این هر دو عارفان را مانده بود از جناب قطب الهند خواجه
معین الدین چشتی قدس سره حکم شد که شما هر دو کسان در پٹن رفته از محاسن خود خاک و خاشاک گرد سرداب
حضرت شاه عبد العزیز مکی روبیده باشید که چندروز برائے برآمدن او شان باقی ست برآمده آن عقده
را حل خواهند کرد پس این هر دو بزرگان همچنین کردند تا آنکه حضرت قلندر رضی الله عنه از سرداب برآمدند و عقدهٔ
این هر دو بزرگان را حل کردند حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدرے زمین برائے قبر خود درخواست کردند

آنحضرت رحمت فرمودند وہما بجائے شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سرہ است وفات شیخ فریدالدین گنج شکر در عمر
نود و ہشت سال است در ششصد و ہفتاد و وفات شیخ بہاءالدین ذکریا قدس سرہ در سنہ ششصد و شش
ہجری وقوع یافتہ بعدش حضرت قلندر رضی فرمودند کہ من الحال باز در سرداب در می آیم کسی بالائے سرداب باز نکند مگر
آنکہ در زمان مہدی موعود علیہ السلام خواہم برآمد و بتاریخ دوازدہم ذی الحجہ روپوش شدند ہمان روز عرس
آنحضرت است این چنین شان قلندری و درین طریقہ با اینہمہ سکر و غلبہ حال نکتہ از شریعت فروگذاشت نشدہ
حضرت شاہ مجتبی معروف بہ شاہ مجا قلندر لاہرپوری کہ سرحلقہ این خانوادہ بودہ اند در مکتوبی می فرمایند کہ صوفی
قدم از دائرہ متابعت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم بیرون نمی تواند نہاد ھ بود مرد آنکہ از بہر تمامی
کند با خواجگی کار غلامی زیرا کہ صوفی را مرتبہ صفا بوجہ ہمین متابعت حاصل شدہ است آنانکہ
گردن خود از ربقہ اتباع شریعت حقہ برآوردہ وازین اوصاف مذکورہ بیگانہ اند نام صوفی و قلندری بر ایشان
عاریت است در حقیقت شیخ احمد علائی صاحب الذوارف شرح عوارف می فرماید کہ قوم فمنہم الشیطان علی
صورۃ القلندریۃ او غیرہا سموا انفسہم بالملامتیۃ ولبسوا البسۃ الصوفیۃ لتلبس العوام الذین لاخبرۃ
لہم بانہم الصوفیۃ وما ہم من الصوفیۃ بوجہ من الوجوہ انتہی ومولانا عبدالوہاب شعرانی در ارشاد الطلبۃ
والمریدین می گوید کہ دور دار خود را از مصاحبت این لباسیان کہ خود را بنام مشائخ آوازہ می دہانند یا خود را
از اتباع شان می گویانند ملامتیہ وقلندریہ وحیدریہ وبسطامیہ وغیرہم زیرا کہ اکثر ایشان مخالفت با مشائخ
است در جملہ امور چہ کہ منقول از مشائخ تقیید است بکتاب وسنت حتی کہ بود سیدی عبدالقادر الجیلی رضی اللہ عنہ
کہ با اصحاب خود می فرماید کہ لازم گردانید برخود مقید گردانیدن خود را بہ کتاب وسنت وبپرہیزید از برآوردن
بدعتہا در دین اینقدر اشارت از شیخ است وعبارت از من۔

ذکر اصل الاصول السلسلۃ التی اصلہا ثابت وفرعہا فی السماء امام الائمۃ باب مدینۃ العلم والحکمۃ فاتح ختم الخلافۃ من خاتم النبوۃ خاتم الولایۃ الکبیر سید الاولیاء الشہیر حامل الرایۃ المحمدیۃ فی الدنیا والآخرۃ سید المحبین

المحبوبین الذی قد ورد فیه تنصیصاً و تخصیصاً انه یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله بل احب الخلق الی الله بعد سید العالمین قدوة السالکین
فی ملکوت السموات علی المتوطنین فی اعالی المقامات المنتهی الیه خرقة کل
طالب مطلوب کل راغب قطب دائرة المقاصد و مطالب مولانا و مولی الکل
سیدنا ابو تراب ابی الحسن و الحسین سیدی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابوالحسن و ابوتراب ست و لقب مرتضی و اسد الله ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم
بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف ولادت ایشان در مکه معظمه بوده ست
درون خانه کعبه روز جمعه سیزدہم ماه رجب المرجب بعد از واقعه فیل بسی سال و بعضے گفته که ولادت در خانه کعبه
بود در سال اول بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یازده ساله بودند و بعضے سیزده ساله می گویند و اول کسی که
از صبیان ایمان آورده ایشان بودند و در سی و پنجم یا ششم علی اختلاف القولین از ہجرت بر مسند خلافت نشستند
مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه و بقولے چار سال و نه ماه بوده و وجه کنیت یا کنیتی ابی تراب مسلم از سہل بن
سعد روایت می کند که علی بسیار دوست می داشت که او را ابوتراب گفتندی و وجه تسمیه او آن بود که روزے
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه فاطمه آمد علی را نیافت فرمود این ابن عمک گفت میان من و او گردی واقع شد
غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شخصے فرمود ببین که علی کجاست آن شخص باز گشته گفت
یا رسول الله در مسجد بخواب ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد علی مرتضی ہنوز در خواب بود ردا از وے جدا شده بود
و خاک باو رسیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را از خاک پاک کرد و فرمود قم یا ابا تراب مولانا روم میفرماید ؎
خاک شو خاک تا بروید گل ۔ که بجز خاک نیست مظهر کل ۔ وفات حضرت ایشان در شب دوشنبه

بست ویکم ماه رمضان سال چهل هجری و بقولے هفدهم ماه مذکور رو نمود و ابن سعد گوید که هفدهم روز جمعه
زخم خورد و در شب یک شنبه وفات فرمود و متابعت کرده همین را مولانا جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن
حجر مکی در صواعق محرقه و ابن ابی شیبه گوید که مقتول شد آنحضرت روز جمعه بست ویکم و وفات یافت روز شنبه
و بقول زید بن وهب و شعبی گوید که مقتول شد وی رضی الله عنه هیزدهم و وفات یافت در اول شب از
عشرهٔ اخیره و عبد الرحمن بن ابی لیلی و شرجیل بن سعد گویند که مقتول شد در روز جمعه هفدهم و مدت عمر شریف
شصت و سه سال یا پنج سال و مزار مبارک در نجف ست در شواهد النبوت ست که امیر المومنین علی امام
حسن و امام حسین رضی الله عنهما را وصیت فرموده بودند که چون میرم مرا بر سریرے نهید و بنجف رسانید آنجا سنگی
سفید خواهید یافت که از نور درخشان ست آن را بکنید و آنجا مرا دفن کنید و ملا عبد الغفور لاری گفته اند که قبر حضرت
امیر علیه السلام در بلخ ست در موضعیکه مشهور بآستانهٔ حضرت امیر المومنین ست و درین باب حجتها آورده و بعضے
بر آنند که دفن کرده شد آنحضرت در قصر الامارت کوفه میان خانهٔ خویش و ابوبکر بن عیاش گوید که پنهان شد مزار او
تا از کندیدن خوارج علیهم ما علیهم محفوظ ماند و شریک گوید که نقل فرمود جسد شریف را حضرت امام بسوے مدینه
و دیگر اقوال اند که در نقل آنها طول بے محل ست والله اعلم بالصواب فضائل حضرت خارج از حد و حصا اند و اقعی
آنحضرت افضل ناس اند در علم و عمل و شجاعت چنانچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلی در حسن العقیده فرموده و بنظر
تعمق اگر ماهر لبیب نظر فرماید بیند که روشن شود این یک فضل حضرت ایشان که انا و علی من شجرة واحدة
است تفضل و فضیلت جمله دیگران نمیرسد زیرا که دیگر هر جا که هست اظهار فضیلت و بزرگی ست و درین حدیث
نسبت حضرت امیر اظهار یکتائی و یکجهتی ولا یخفی ما بینهما من الفرق بدانکه مودت حضرت امیر بر جمیع مومنین
بمدلول قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی واجب و لازم ست و حب حضرت ایشان ایمان ست

ازمهر علی کسیکه یابد عرفان
یابند ز بینات نامش ایمان
نامش همه دم نقش کنند بر دل و جان
این نکته ظرفه بین که ارباب کمال

و همین محبت را ذریعهٔ مفاخرت و حسن خاتمت خود میدانم

بس که تا بمهر حیدر رهبر دم از سیماے من
آسمان را سرفرازی باشد از بالاے من
چون سخن گویم ز معراجش که آن دوش نبی ست
پاے در دامن کشد فکر فلک پیماے من

ہر وصافی او سنتم تا بدم گشتم زبان
تا نگردد غیر مدحش ظاہر از اعضاے من

طبع من پاک ست چون دریا ز فیض مرتضیٰ
ابر گوہر بار جوید فیض از دریاے من

گر نبودے ذوالفقار مہر او در دست دل
طعمہ می کردی مرا این نفس اژدرہاے من

خاک راہش در دو چشم من بجاے سرمہ ہست
نیک دیدم آفرین بر دیدۂ بیناے من

نے من تنہا بمدحش سرفرازی میکنم
غیر ازین ہرگز کسے نشنیدہ از آباے من

اے صبا در گردنت خاکم ببر سوے نجف
بعد مردن چون عنبر در ریزد ہم اعضاے من

مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب می نویسند کہ فرقۂ اہل سنت کہ شیعۂ خاص جناب مرتضوی اند و بدل و جان فداے خاندان نبوی اند اجماع دارند برآنکہ محبت اہل بیت کلہم بر ہر مسلم و مسلمہ فرض و لازم ست و داخل ارکان ایمان ست انتہی و از حضرت ولی النعمت طالب ثراہ در محبت و اعتقاد با فضیلت اہل بیت اطہار و تمسک باقوال و احوال ایشان و استمداد از ارواح طیبۂ ایشان ہرچہ دیدہ ایم اگر نویسیم در دفترہا ہم گنجائش ندارد میفرماید

جہان مین خاکِ شفا اسکی خاک کیون نہ بنے
جو دل سے ورد کرے شاہ بوتراب کا نام

تشنہ کامی سے تراب اپنے تو کیون کھاتا ہی غم
پہونچی ہی فریاد تیری ساقی کوثر تلک

تجھپر تو اسے تراب علی کا کرم ہی رت
لپشتی پہ ہی ہمیشہ ترے شاہ مجتبےٰ

تراب البتہ تجھکو وان ملین گے جام کوثر کے
کہ تیرا جد اعلےٰ حیدر کرار ساقی ہی

وصل باید دانست کہ احادیث فضائل جناب امیر زیادہ ازان ست کہ احصاے آن در مقدور آید اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ماجاء لاحد من اصحاب رسول اللہ صلعم من فضائل ماجاء لعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و سبب این معنی اجتماع دو سبب ست یکی رسوخ او در سوابق اسلامیہ دوم قرب قرابت او با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنجناب اوصل ناس بارحام و اعرف ناس بحقوق مراتب بودند باز چون عنایت الٰہی مساعدت نمود حضرت امیر را در کنار تربیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انداخت مرتبۂ قرابت دوبالا شد و کرامت دیگر در کار اکردند باز چون حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا را در عقد او دادند مزید فضیلت با و یار شد و اسمٰعیل قاضی و نسائی و ابو علی گویند کہ نہ وارد شد در تفضیلت صحابہ

باسانید حسان اکثر از آنچه وارد شد بفضل علی و بعضی از متاخرین گویند که چون از ذریت علی اہلبیت نبوی اند
سبب این فضائل ہمین ست حضرت مولانا شاہ ولی الله دہلوی در ازالة الخفاء در باب فضائل جناب امیر فرمایند
کہ من المتواترات انت منی بمنزلة هارون من موسی روی ذلك عن سعد بن ابی وقاص واسماء بنت
عمیس وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن عباس ومن المتواتر حدیث انا من علی وعلی منی اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه رواه زید بن ارقم وبریدة وعمران ابن حصین وعمرو بن اشاس ومن المتواتر
حدیث لما نزلت انما یرید الله الخ دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم هؤلاء الخمسة روی ذلك عن
سعد وام سلمة وواثلة وعبد الله بن جعفر وانس بن مالك ومن المتواتر اعطاه الراية یوم
فتح الخیبر وقال لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله رواه عمر
وابو هریرة وغیرهم و مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدر خویش روایت می کند که امر کرد معاویه بن
ابی سفیان سعد را پس گفت چه چیز مانع ست ترا از دشنام دادن علی گفت سعد تا یاد دارم سه حدیث را که
فرموده ست رسول الله هرگز دشنام نخواهم داد علی را زیرا که هر یکی از ان سه دوست ترند مرا از تونگری شنیده ام
رسول الله را که گذاشته بود آنحضرت علی را در بعض غزوات بزنان پس التماس کرده بود علی از رسول ع
که یا رسول الله مرا می گذاری بزنان و کودکان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا علی خوش نمی شوی اینکه
باشی تو از من چون هارون بموسی مگر بتحقیق نبوت نیست بعد من و شنیده ام رسول الله را که می فرمود
در خیبر هر آینه خواهم داد این رایت را بمردے که دوست میدارد الله و رسول را تا آخر قصه و چون نازل شد
قل تعالوا الخ خواند رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن و حسین را و فرمود اللهم هؤلاء اهلی
ترمذی و حاکم از بریده می آرد که فرمود رسول الله که بتحقیق حق سبحانه تعالی امر کرد مرا بدوستی چهار چیز
و خبر داد مرا اینکه حق دوست میدارد آن چهار را گفته شد یا رسول الله نام بگیر فرمود یکی علی از انها ست
و ترمذی از ابن عباس و ابن عمر می آرد که عقد مواخات فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم درمیان اصحاب پس
آمد علی اشک آلوده چشمان پس عرض داشت که یا رسول الله مواخات کردی درمیان اصحاب خویش و عقد
مواخات نه بستی درمیان من و کسی فرمود آنحضرت انت اخی فی الدنیا والآخرة و ترمذی از ابی سعید خدری

روایت می کند که ما منافقان را بعلامت بغض علی می شناختیم طبرانی وحاکم از ابن مسعود روایت می کند که
بود رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه که غضه می شد جرأت نمی شد کسی را که با و کلام کند مگر علی طبرانی وحاکم
از ابن مسعود روایت می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نظر بر علی عبادت ست واسناد این حدیث
حسن است ابویعلی و بزار از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که ایذا رساند علی را پس
بتحقیق ایذا رسانید مرا طبرانی بسند حسن از ام سلمه روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که دوست داشت
علی را پس دوست داشت مرا و هر که دوست داشت مرا دوست داشت حق را و هر که بغض داشت با علی
بغض داشت با من و هر که بغض داشت با من بغض داشت بحق و نیز ام سلمه روایت می کند که شنیده ام رسول الله
را که می فرمود هر که دشنام داد علی را دشنام داد مرا و از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی ست که فرمود آنحضرت
بهترین اخوان علی ست و بهترین اعمام حمزه و ذکر علی عبادت ست و خطیب از انس روایت می کند که
فرمود آنحضرت عنوان صحیفه مومن حب علی بن ابی طالب ست و ترمذی و نسائی روایت می کند که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آئینه جنت مشتاق ست بسه کسان علی و عمار و سلمان و ابن عباس روایت
می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ام عطیه روایت می کند که فرستاد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سریه که دران علی بود آنحضرت را شنیدم که می فرمود بار خدایا نمیرانی مرا تا نمائی
علی را ام سلمه روایت می کند که میفرمود آنحضرت لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن هذا
و باقی از صواعق محرقه ابن حجر و ازالة الخفا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی فاروقی و دیگر کتب باید دید
مجمل اینکه حضرت علی مرتضی و فضائل او را باعث آنست که در اصل جبلت اخلاق قویه که فحول رجال را
می باشند او می داشت از شجاعت و قوت و حمیت و وفا و این جود الهی آن همه اخلاق را در رضیات خویش صرف نمود

ذکر خاتم الانبیاء والمرسلین سید الاولین والآخرین مولانا و مولی الثقلین محبوب رب المشرقین والمغربین شمس السالکین سراج العارفین مصباح المقربین محب الفقراء والغرباء والمساکین الذی

قال اللہ تعالیٰ وتبارک فی مدحه وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

اوست ایجاد جہان او وسط	درمیان خلق و خالق او بط
شاہباز لامکانی جان او	رحمة للعالمین در شان او

لا یمکن ثناؤہ من العالمین بل من الملائکة المقربین

سیدنا ابوالقاسم محمد بن عبداللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

جمہور اہل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکہ حضرت اسماعیل و ابراہیم و نوح و شیث علیہم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند و اسامی گرامی آنحضرت بسیار اند از انجملہ نود و نہ نام مشہور اند و نام نامی آنحضرت در توریت احمد و ضحوک و در انجیل حامد و بروایتے فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است و ولادت باسعادت آنحضرت باتفاق علما و اہل سیر بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبہ بود لیکن در تعین سال و ماہ و تاریخ اختلاف است عامۂ اہل سیر و تواریخ بر آنند کہ آن سرور در سال فیل متولد شدہ بعد از پنجاہ و پنج یا چہل روز و قولے آنکہ ہر دو قصہ در یک روز واقع شدند و بزعم بعض ولادت آنحضرت بعد سی سال از واقعۂ فیل ست و بگمان بعضے بعد از چہل سال رو دادہ و قول اول صحیح ست و عقیدۂ جمہور علما آنست کہ تولد آن سرور در ماہ ربیع الاول واقع شد و زعم طائفہ آنکہ در ماہ رمضان واقع شدہ مشہور آنست کہ دوازدہم ماہ ربیع الاول واقع شدہ در دوم و ہشتم نیز گفتہ اند و بقول بعض اول دوشنبہ از ماہ مذکورہ بودہ و گویند کہ آن سرور در عہد نوشیروان تولد شدہ اند بعد از آنکہ چہل و دو سال از حکومت او گذشتہ بود و صاحب جامع الاصول و غیرہ آوردہ کہ ہشت صد و ہشتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشتہ بود و بروایت ابن عباس از زمان حضرت عیسیٰ علیہ السلام تا ولادت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم

شش صد سال بوده و ابتدای نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر
روز دوشنبه سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آن سرور صلی الله علیه وسلم بود و نزد جمعی کثیر
از ائمهٔ سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان و بعضے از متاخرین علماے حدیث گفته که ابتداے وحی
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب بود در ماه ربیع الاول و در ابتداے ماه رمضان و معجزاتیکه از آن سرور
صلی الله علیه وسلم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز
متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار و سوای این بسیار است و آن قدر معجزاتے
که از آنحضرت ظاهر شده اند که از انبیای پیشین نشده و معراج آنحضرت بقول اکثر در ماه ربیع الاول
سال دوازدهم نبوت واقع شده در شب بیست و هفتم رجب و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و نزد بعضے
در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و هجرت آن سرور با حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
در شب بیست و هشتم ماه صفر یا در ربیع الاول سال سیزدهم یا یازدهم از بعثت واقع شد اکثر اهل سیر
بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضے بر آنند که پنجشنبه بوده و وجه جمع آنست که
خروج از خانهٔ حضرت ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داخل مدینهٔ منوره شدند روز دوشنبه بوده
از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود اختلاف است بعضے بر آنند که اول ماه و بقولے دوازدهم و بقولے
سیزدهم بوده و واقعهٔ وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد جمهور اهل سیر هنگام چاشت روز دوشنبه
دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولے دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه و بقول
بعضے روز سه شنبه در مدینهٔ مطهره در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها در ان مکان قبض
روح مقدس واقع شده و همدران حجره آنحضرت را دفن کردند صلی الله علیه وآله وسلم و سن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شصت و سه سال بود باتفاق از کتب سیر نقل است

سلسلهٔ عالیهٔ قادریهٔ رضویه

بدانکه این سلسله منسوب است بسید السادات حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

وچون حضرات این سلسله تا حضرت سید نجم الدین غوث الدهر در سلسلهٔ علیهٔ قلندریه ذکر کرده شدند لهذا آغاز این سلسله از ذکر حضراتی که بعد حضرت سید صاحب اند کرده می شود۔

ذکر سید السادات منبع الفیض والکرامات الابدی سیدی حضرت نظام الدین غزنوی

منسوب بغزنین که ولایتی معروف ست حضرت ایشان خلیفهٔ رشید پدر خود اند و پدر حضرت سید نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و معاصر حضرت شیخ صدر الدین عارف سهروردی سنه و تاریخ ولادت و وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الشیوخ قدوة الاماجد والاعالی سیدی سید نورالدین مبارک غزنوی

حضرت ایشان مرید و خلیفه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند چون بوجود آمدند والد ماجد ایشان بخدمت شیخ الشیوخ بردند چنانکه در حال حضرت سید نجم الدین غوث الدهر قلندر نوشته شد و مراد از مریدین ست که حضرت ایشان خواهرزاده شیخ الشیوخ نیز اند بعد تربیت و هدایت شیخ او را از خلفای خود گردانیده بغزنین برای هدایت و ارشاد فرستادند و بعد از ان بدهلی آمد چون باوصاف زهد و تقوی دیانت و امانت موصوف بود سلطان شمس الدین التمش او را شیخ الاسلام دهلی مقرر کرد و میر دهلی لقب یافت از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی منقول ست که بزرگی بود نام او شیخ اجل شیرازی می گفتند که سید نورالدین مبارک بحالت خورد سالی اول نعمت از و یافت و در آنوقت بازرگانی بود از مریدان شیخ اجل روزی او بخدمت شیخ آمد و عرض کرد که در خانهٔ من پسری ست شیرخوار نعمتی برای او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز بامداد بگذارم پسر خود را بیار و از جانب راست و نظر من در آری از اتفاقات پدر سید نورالدین مبارک هم دران وقت حاضر بود

چون این حدیث از زبان شیخ اجل شنید باخود گفت که من نیز پسر خود را بیارم چون وقت نماز بامداد شد بازرگان در آمدن خود درنگ کرد و پدر سید نورالدین مبارک برخاست وقبل از نماز پسر خود را بمسجد برد و بعد از نماز از جانب راست در نظر شیخ در آورد شیخ در وی نظر کرد و نعمت ولایت بوی ایثار نمود چنانچه این همه برکت و نعمت که بوی عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگرچه بار دیگر سید نورالدین بخدمت شیخ الشیوخ رفت کار خود بتکمیل رسانید و خرقهٔ خلافت گرفت تاریخ وفات ایشان سیزدهم ربیع الثانی سنه ششصد و دی وده و بقول صاحب اخبار الاخیار و بقولے ششصد و چهل و هفت اند و مقبره جانب شرقی حوض شمسی هست حضرت ایشان اجازت سلسلهٔ قادریه و سهروردیه هر دو از حضرت شیخ الشیوخ دارند۔

ذکر منبع عیون المجاهدة مطلع انوار الریاضة
سیدی شیخ الشیوخ شهاب الدین السهروردی

سهرورد بضم السین و الراء الاولی چنانچه در بهجة الاسرار و حاشیهٔ مواهب بشبر املسی ست از انساب و در تاریخ ابن خلکان وغیره بفتح راست نسبت بسهرورد و بلده ایست نزدیک زنجان از عراق عجم کنیت ایشان ابوحفص ست ولقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری پدر بزرگوارش شیخ محمد قریشی سهروردی است نسب شریفش بحضرت صدیق اکبر منتهی میگردد رضی الله عنه قطب زمان و غوث آوان و عالم عامل و فاضل کامل و پیشوائے وقت بوده اند و مذهب و امام شافعی میداشتند در بغداد مشهورترین متاخرین بوده اند ارباب طریقت اند و روز دیگر استفتائے مسائل طریقت از وے می کردند مرید عم خود شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی بودند و بصحبت حضرت غوث الاعظم سید محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی قدس سره العزیز نیز مشرف گشته فوائد عظیم حاصل می نمودند حضرت غوث الاعظم اکثر در حق وے فرموده که یا عمر انت آخر المشهورین فی العراق حضرت ایشان فرموده اند که در جوانی بعلم کلام مشغول بودم و کتاب چند دران یاد گرفتم عم من مرا ازان منع می کرد روزے عم من بزیارت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه آمد و من باوے بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردے می رویم که دل وی از خدای تعالی

خبر سید بر منتظر باش برکات بسیار وی بجوان نشستم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادرزادهٔ من
بعلم کلام مشغول است هر چند منع می کنم از آن باز نمی ایستد حضرت غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب
حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب او دست مبارک خود در سینهٔ من فرود آورد والله که یک لفظ
از آن کتب بر حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی
مملو ساخت و فرمودند که آنچه یافته ام از برکت شیخ عبد القادر جیلانی است از خلفای ایشان حضرت
نور الدین مبارک غزنوی و حضرت بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی بن برغش شیرازی و شیخ
حمید الدین ناگوری و از جملهٔ مسترشدان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ولادت شیخ الشیوخ در ماه رجب سنه
پانصد و سی و نه هجری است وفات ایشان در غرهٔ ماه محرم سنه ششصد و سی و دو و مزار مبارک درون شهر
بغداد است و عمر شریف نود و سه سال بود حضرت ایشان را تصانیف بسیار اند مشهور ترین از آنها عوارف
المعارف است که تا حال متداول میان حضرات صوفیه است۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد الافخم قطب الولایت نجم الهدایت خلاصة سلسلة المحمدیة سلالة البرکات الاحمدیة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه

حضرت ایشان مرید و خلیفهٔ حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی اند ولادت با سعادت بقول صاحب
سفینة الاولیا و نفحات الانس اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک
هجری است و بنا بر مناقب الاصفیا مستند در ماه ربیع الآخر چهار صد و هفتاد و یک هجری است و حنبلی
مذهب بودند و فتوی بر مذهب امام احمد بن حنبل و شافعی میدادند و کنیت آنجناب ابو محمد است و سبب
ملقب شدن بلقب محی الدین این است که میفرمودند که روز جمعه از بیرون بغداد در شهر می آمدم ناگاه در
راه بر سر بیماری نحیف البدن متغیر اللون گذشتم بیمار بسوی من متوجه شد و گفت السلام علیک

یا عبدالقادر گفتم وعلیک السلام یا عبدالله گفت نزدیک من آی نزدیک وی رفتم گفت مرا بنشان بنشاندم
چون بنشست فی الحال جسدا و تازه و صورت او روشن گشت و رنگش صاف گردید گفت مرا می شناسی
گفتم نه گفت من دین جد توام پیش از تو ضعیف شده بودم و بسیار بحالت زار چنانکه دیده حالا مرا خدای تعالی
ببرکت وجود مسعود تو بار دیگر زنده گردانید و انت محی الدین پس ازو در گذشتم و در مسجد جامع رفتم شخصی
نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا محی الدین چون نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم می کردند و دست
و پای مرا می بوسیدند و می گفت یا محی الدین و این لقب آنجناب در زمین ست و در آسمان لقب
وی باز اشهب و غوث الثقلین و تصرف آنجناب بر جن و ملک و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس وی
حاضر شده مستفیض می شدند جنیان نیز حاضر می گشتند و اسلام می آوردند عمر شریف نود سال و وفات
در شب جمعه بعد نماز عشا یازدهم ربیع الآخر و بروایتی نهم سنه پانصد و شصت و یک یا پانصد و شصت و دو
باقی در کتب دیگر موجود ست حاجت بیان نیست از خلفاء حضرت ایشان شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی و شیخ ابو الحسن علی بن جامع و غیرهم اند۔

فائده بدانکه آنحضرت را جیلی ازان جهت می گویند که اصل شان از ولایت جیل ست و ولادت باسعادت
نیز در آنجا واقع شده و آن ملکی ست ورای طبرستان که آن را جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند
جیل موضعی ست بر کنار دجله یک روزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی ست جیل نزدیک ائن
بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی می گویند اما جماعتی که نسبت آنحضرت باین دو
موضع کرده اند از آنجمله یکی صاحب روضة النواظر ست که از اکابر وقت بوده اند و قول ایشان سند ست
نوشته اند که قول آنها غلط ست و گفته اند می تواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند
چنانچه در بحر عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان ست و صاحب معجم البلدان آنحضرت را به موضع بشتیر
که از مضافات گیلان ست نسبت کرده والله اعلم۔

ذکر امام الاولیاء و مقام الاصفیاء مرشد

غوث الثقلین حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی

لفظ المخزومی بالزاء است یا بالراء المہملہ منسوب بہ مخرم کہ محلہ در بغداد ست و بزا منسوب بقبیلہ ایست کہ در عرب
مشہور ست کما قال مولانا الشاہ ولی اللہ محدث در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ و فی الحکات الاثریۃ علی
الاحادیث الجزریۃ قال الحافظ ابن ناصر الدین ابی سعید بسکون العین تلیہا الدال ہو المبارک بن علی بن
الحسین بن بندار البغدادی المخرمی کما فی رسالۃ الخرقۃ للامام ابن العربی ہو بکسر المہملۃ المشددۃ نسبۃ
الی المخرم محلۃ ببغداد وشرقیہا فظنہا بعض الائمۃ من بنی مخزوم والقدم انتہی الذہبی والشمس بن الجزری وابن
ناصر الدین والیافعی والزبیدی والشیخ علی المتقی ومولانا عبد الحق دہلوی وعلم جرا الی القشاشی والکردی
وفی النفحات وحاشیتہ وہو المشہور المذکور فی الاسانید الحنفیۃ البلاد الہندیۃ المخزومی کاتب المخزومی مگر بعد
از قول تفصیل ہمین ست کہ اگر خوانده شود مخرم براء مہملہ پس منسوب بمحلہ بغداد ست و اگر بزاء معجمہ پس
منسوب بہ بنی مخزوم قبیلہ عرب ست چنانکہ حضرت شاہ صاحب افادہ فرمودہ اند نام حضرت ایشان
مبارک بن علی بن حسین المخزومی ست قدوۂ سالکان و قبلۂ عارفان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت
و صحبت خضر علیہ السلام وحنبلی المذہب اند مرید شیخ ابو الحسن علی ہکاری و پیر خرقہ حضرت غوث الثقلین رض
بنا مدرسۃ الازج کہ تعمیر غوث الثقلین رض منسوب ست ایشان کردہ اند و در حیات خود باو شان دادہ بودند
چنانچہ قبر شریف حضرت غوث الاعظم در ہمان مدرسہ است وفات حضرت شیخ ابو سعید باتفاق اہل تواریخ در ماہ محرم
سال پانصد و سیزدہ ہجری ست و باقوال بعضے در سال پانصد و ہشت بوقوع آمدہ۔

ذکر سلطان الاولیا برہان الاتقیا قدوۃ العارفین
عمدۃ الواصلین حضرت شیخ ابو الحسن علی ہکاری

بدانکہ ایشان ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر القرشی الہکاری اند و جمہور مورخین و محدثین گویند کہ علی بن احمد
است و موافق اند جمہور را زہاد و قشاشی و کردی و شیخ اکبر و جامی و محقق دہلوی گویند کہ ابی الحسن علی

ابن محمد بن یوسف القرشی الاموی الهکاری و ابن خلکان گوید که بفتح ها و تشدید کاف و بعد الف را از جمله
نسبت ست بسوی قبیلهٔ از اکراد لهم معاقل و حصون و قری من بلاد الموصل و در قاموس ست
که هکاریه شده ناحیه ایست فوق موصل و حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه می فرماید
الهکاری بتخفیف کاف نسبت ست به هکاریه قبیلهٔ از اکراد کذا قال الشیخ ابراهیم الکردی فی غیر هذه النسخ
انتهی ملا عبد الغفور لاری به تشدید کاف ضبط کرده اند در ترجمهٔ عدی ابن مسافر هکاری پس آنچه منسوب
به قبیلهٔ اکراد ست بتخفیف باید خواند و آنچه منسوب به هکاریه که شهریست بشام به تشدید باید خواند هذا هو
وجه التطبیق و شیخ الاسلام ابو الحسن علی اموی قرشی منسوب بشهر هکاریه است کذا رأیته بخط بعضهم عن
لب الانساب غرضکه حضرت ایشان از بزرگان مشائخ و مقتدای زمان صاحب خوارق و کرامات صائم الدهر
و قائم اللیل بودند گویند که بعد سه روز لقمهٔ طعام خوردی و دو ختم قرآن بعد از نماز خفتن تا نماز تهجد کردی
مرید و خلیفهٔ شیخ الشیوخ ابو الفرح یوسف طرطوسی اند وفات ایشان در ماه محرم سال چهارصد و هشتاد و شش
هجری بوقوع آمده و نزد بعضی سال چهارصد و هشتاد و چهار و پنج نیز ست۔

ذکر سراج الاصفیا و نبراس الاولیا برهان الواصلین و حجة الله فی العالمین حضرت شیخ ابو الفرح یوسف الطرطوسی

در بعضی روایات طرسوسی نام آنحضرت در مناقب الاولیا خواجه یوسف طرطوسی گفته و در سفینة الاولیا
مذکور ست که شیخ ابو الفرح یوسف طرسوسی اصل ایشان از طرسوس ست انتهی و این نسبت بسوی طرطوس ست
که بلده ایست در قاموس گوید که طرسوس بروزن حلزون بلده اسلامی ست که بود برای
رمن و بعد از ان باز آمد درین هنگام بمسلمانان ایشان مرید ابو الفضل عبد الواحد تمیمی اند
قدوهٔ اولیای زمان و زبدهٔ مشائخ جهان صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و در توکل
قدم محکم داشت و در تجرید و تفرید یگانهٔ وقت بود وفات ایشان در سال چهارصد و چهل و هفت
باتفاق اهل تواریخ ست۔

ذکر قبلة الاولیا و کعبة الاصفیا نخبة العارفین و عمدة الواقفین حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی رح

و در بعضے روایات تمیمی منسوب باین که شهرت شده و تمیمی منسوب به بنی تمیم قبیلهٔ عرب آنحضرت مرید و خلیفه پدر خود حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی اند کنیت ایشان ابو الفضل و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این طائفه علیه و خادم شریعت و سالک طریقت واقف حقیقت و امام اهلسنت و جماعت بودند و در راه شریعت و طریقت قدم بر قدم پیر روشن ضمیر خود داشتند و از کمل مریدان و خلفاے حضرت شیخ ابوبکر شبلی بودند محدث تمیمی و شیخ اسحق المحدث الطبری و فقیه شعبی و حافظ برهان العلوی و فقیه الجبال بن عمر و حافظ شمس ابن الجزری و حافظ ابو الفتوح الطاوسی و محدث داودیافعی وغیرهم گویند که ایشان از ابوبکر شبلی خرقه پوشیده اند و روایت کرده اند امام حافظ یونس العباسی صاحب امام ابن العربی و امام شهاب الدین سهروردی صاحب قسطلانی و جمال العسقلانی و امام جلال البخاری و امام الفقیه المحدث موفق الدین ابو محمد عبد الله محمد بن احمد بن محمد بن قدامه و حافظ ابو المظفر یوسف السرسری و حافظ شمس الدین ابو عبد الله بن ابی بکر الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و حافظ زین الدین رضوان المقری و حافظ شمس السخاوی و شیخ علی المتقی و محدث قشاشی وغیرهم که ایشان خرقه پوشیده اند از پدر خود شیخ عبد العزیز می گویند بنده ضعیف که این مضائقه ندارد زیرا که تعاصر میان این حضرات متحقق ست چنانکه حضرت آنحضرات مرشدی و جدابی شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب مستطاب کشف المتواری فی احوال نظام الدین انقاری مؤلفهٔ خود بصفحه ۱۰۸ می فرمایند که در بعضے خاندان قادریه درمیان ابو الفضل عبد الواحد تمیمی و ابوبکر شبلی واسطهٔ شیخ عبد العزیز می نویسند و در بعضے خاندان نمی نویسند پس هر دو صورت جائز ست بدین وجه که شیخ ابو الفضل و شیخ عبد العزیز هر دو را از شیخ ابوبکر شبلی رسیده است پس ابو الفضل از طرف پدر خود شیخ عبد العزیز هم مجاز بود و هم از طرف شیخ ابوبکر شبلی قدس سره انتهی وفات ایشان در ماه جمادی الاخری سنه چهارصد و بست و پنج هجری و بقول بعضے بست و شش هجری است و مزار مقبره امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه واقع بغداد ست۔

ذکر عمدة السلاک و عمدة النساک حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی رح

عبادت کنندہ ۱۲

ہمچنین در نسبت ایشان یمینی و تمیمی ہم اختلاف ست حضرت ایشان از اعاظم مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند فاضل و کامل و مقتدائے زمانہ و از کبار اولیاء اللہ و سر حلقہ صوفیان عالی مقام اند کمالات و کرامات و حالات ایشان از بیان مستغنی اند سال وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر رأس القوم و رئیسهم فخر الاولیاء تاج الاصفیا صاحب الکرامات العالیہ عارف مقامات الالٰہیہ حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح

کنیت ایشان ابوبکر ست و نام جعفر ابن یونس و صحیح داشت این را شیخ الاسلام ہروی و تابع شد آن را جامی و ہمین مکتوب ست بر مزار او و سلمی و قشیری و ابوبکر کلاآبادی و جلالی و ابن خلکان و ذہبی و یافعی دلف ابن جحدر گویند و بعضے دلف ابن جعفر و حافظ طمی گویند کہ ابوبکر محمد بن خلف و کنیت کردہ شد بہ دُلف ورڈا دگوید کہ بر آنند مشائخ ما و متابعت کردہ اند او شان را قناشی و کُردی و سندی گوید کہ محمد بن دلف بضم دال المہملہ و فتح اللام بن خلف بن محمد بن جحدر بفتح الجیم فمہملات کجعفر المحدث الفقیہ المالکی المصری البغدادی المتوفی من السماع نیاردی الہروی و شبلی نسبت ست بشبلہ و این دہی ست از دہات اُشروشنہ از بلاد ما وراء النہر و مرید خاص حضرت شیخ جنید اند و خرقہ نیز از ایشان دارند چنانچہ میفرمودند کہ ہر قومی را تاجی ست و تاج این قوم شبلی ست مالکی المذہب بودند و بقولے اصل ایشان از موضع شبلیہ خراسان ست و در طبقات سلمی مذکور ست کہ خراسانی الاصل و بغدادی المولد والمنشا اند و بقولے مولد ایشان سامرہ است و اصل از اُسروشنہ کہ از توابع فرغانہ است وفات ایشان در شب جمعہ بست و ہفتم ماہ ذی الحجہ بسال سہ صد و سی و چار ہجری بودہ و مدت عمر شریف ہشتاد و ہفت سال و قبر در بغداد ست۔

نقل ست کہ از حضرت شیخ شبلی پرسیدند کہ اکرم الاکرمین کہ بود فرمود تد آن بود کہ گناہ آمرزندہ باشد ہر کسے را و بآن گناہ عذاب نکند کہ این گناہ ست کہ من فلان دوست و بندہ خود را آمرزیدم و در مناقب الاولیا

مسطور ست که ابوبکر شبلی خلیفهٔ رشید حضرت جنید بغدادی است و جنید گفت بچشمی که یکدیگر را می نگرید شبلی بنگرید فانه عین من عیون الله اصلش از خراسان نشو و نما ببغداد یافته در ابتدای حال در مجلس خیر نساج توبه کرد و بخدمت جنید مرید گشت ۔

نقل ست که شبلی بازاری گذشت خیار فروشی می گفت ده خیار بدانگی شبلی گفت هرگاه که ده خیار بدانگی فروخته باشند حال بندگان بد چه باشد ۔

نقل ست که شبلی مرض الموت داشت مریدی گرفته بمسجد میرفت مردی در راه پیش آمد گفت که مرا فردا با این مرد کاریست چون بخانه آمد جان شب وفات یافت گفتند در فلان موضع نیکو عشا ایست خادم گفت بیا تا زونست از چه دانستی گفت آنکه گفته بود که فردا با این مرد کاریست **مقالات** گفت آزادگی آزادگی از دل ست تا آزادی تو گفت عجب تر آنکه هر که خدا را شناسد و عصیان کند گفت یاران سرمایهٔ وقت نگهدارید و را تکان تمهید کنند فردا از شما خواهد بود ۔

ذکر قدوة المقربین ذروة ارباب الیقین صفوة اصحاب الصحو والتمکین باسط الایادی حضرت خواجه ابوالقاسم جنید بغدادی رح

کنیت ایشان ابوالقاسم و لقب سید الطائفه و طاؤس العلما و قواریری و زجاج و خزاز زجاج ازان گفتند که پدر ایشان محمد بن جنید آبگینه فروش بود و خزاز بفتح خاء معجمه و تشدید زاء و بعد الف زائے ثانیه کسی که بعمل خز مشغول باشد و قواریری بفتح قاف و واو و بعد الف راے مکسور و بعد ازان یاے تحتانیه ساکنه و لیس ازین راے ثانیه نسبت آن گویند که پدرش قواریری بود و والد حضرت ایشان از نهاوند بوده اند و مولد و منشا سید الطائفه بغداد بوده و همین است نام او پیش ائمه متقدمین و سمعانی و سبکی و غیرهم و در قاموس ست که جنید کزبیر لقب ابوالقاسم سعید ابن جنید سلطان الطائفة الصوفیه مرید کامل و خواهرزادهٔ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار و مطلع سادات باعتبار بحر الحقائق و الاسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای جهان و اوتاد زمان و از ائمه سادات این قوم بوده اند و بحارث محاسبی و محمد قصاب قدس سره صحبت داشته اند و رویم و ابوالحسین نوری و شبلی و خراز و غیره

مشائخ سلسلهٔ نسبت خود بایشان درست می کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و ازین جهت ایشان را
سید الطائفه و امام الائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت ست و هیچ کس از مشائخ متقدمین و متاخرین که ظاهر و باطن
ایشان انگشت نمی توانست نهاد بقبول همه بوده بناسط طریقهٔ ایشان صحو و سکر ست چنانچه صاحب کشف المحجوب مفصل بیان کرده اند
روزی از شیخ سری سقطی قدس سره پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلند تر از پیر شده هست گفت بلی جنید فوق درجهٔ من ست خلیفه بغداد
رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته ام یعنی هر کس که نیم روز با جنید صحبت
داشته باشد از وی بی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد گفته اند که اگر عقل مردی می بود بصورت جنید بودی گویند که حضرت شیخ جنید سی سال نماز خفتن
گذارده برپای ایستادی تا صبح الله گفتی و بدان وضو نماز بامداد گذاردی و می فرمودند که خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید
سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز می فرمودند که یک روز دلم گم شده بود گفتم الهی
دلم باز ده ندای شنیدم که جنید ما دل بدان برده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی که تا با غیر ما بمانی۔

نقل ست که یکی از بزرگان رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی
آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که بر جنید ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم
فرموده چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا بجنید مباهات ست حضرت شیخ را ظاهر و باطن از شرع شریف آراسته بود

نقل ست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره زد او را از آن منع کردند برنجانیدند و فرمودند که اگر بار دیگر
نعره زنی ترا مهجور خواهم کرد بعد از آن باز سخن شدند این جوان خود را نگاه داشت تا حال بجائی رسید که طاقتش
نماند هلاک شد رفتند او را دیدند در میان دلق خاکستر شده بود۔

نقل ست که در بغداد دزدی را آویخته بودند رفتند و پای آن دزد را بوسیدند مردم از آن سوال
کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانیده که سر در سر آن کار
کرد وفات ایشان روز شنبه بیست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بود و در تاریخ یافعی ست
سال دو صد و نود و هفت و بقولی دو صد و نود و نه هجری بوده و قول اول اصح ست گویند چون وفات ایشان
نزدیک رسید تسبیح می گفتند بانگشت عقد می گرفتند یا چهار انگشت بستند و انگشت مسبحه را واگذاشتند
و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب بچشم رساند

با تفے آواز داد کہ دست از دیدۂ دوست ما بدار کہ چشمے کہ بنام ما بستہ باشد چرا بلقاے ما نکشاید پس خواست کہ
انگشت بعقدہ ایشان باز آید کہ چشمے کہ بنام ما بستہ شد چرا بغیر ما کشادہ نگردد مزار ایشان در بغداد است

ذکر برہان الکاشفین و سلطان العاشقین الصادقین منبع الفیوضات الابدی حضرت خواجہ سری ابن مغلس السقطی رح

کنیت ایشان ابو الحسین است مرید حضرت معروف کرخی اند و خال حضرت جنید ابن خلکان گوید کہ السری ابن المغلس
بضم المیم و فتح الغین المعجمۃ و کسر اللام المشددۃ و بعدہا سین المہملۃ یعنی مصلی الفجر فی الغلس و غلس یعنی تاریکی آخر شب
کذا فی المنتخب و سقطی نسبت ست بسوئے فروخت سقط یعنی متاع ردی کذا فی القاموس ایشان مقتدای زمان
و شیخ وقت و امام اہل تصوف بودہ اند و اول کسیکہ در بغداد سخن حقائق گفت او بود و اکثر اولیاے عراق مرید او
بودند در مبادی حال سقط فروش بودند از صحبت معروف سقطی شدند در ابتداے حال بدکان خویش ہر روز دہ
ہزار رکعت میخواندند مردی گفت کہ فلان بزرگ از کوہ لکام ترا سلام رسانید گفت در کوہ بودن کارے نبود
مرد باید کہ در بازار بحق مشغول باشد روزے گفتند کہ بازار بغداد بسوخت گفت من نیز فارغ شدم چون دکان
خویش مسلم دیدند گفتند الحمد للہ و ہمہ کالا بفقرا دادند و گوشہ گرفتند گفت پنجاہ سال است کہ استغفار کنم از ان
شکری کہ کردم کہ چرا خود را بہتر از مسلمانان خواستم حضرت جنید میفرماید کہ روزے سری سقطی می گریست از حال
پرسیدند گفت کہ کوزہ برہوا آویختم تا آب سرد شود حورے زیبا دیدم گفتم تو آن کیستی گفت آن کسیکہ کوزہ در ہوا
ندارد وفات او سنہ دو صد و پنجاہ و سہ سوم رمضان شریف روز سہ شنبہ بعد الفجر و بقولے سنہ دو صد و پنجاہ و
مدفون شدند در بغداد با شونیزیہ بغداد۔

ذکر امام الہمام و الفقیہ المحدث العلام مہبط الفیوض السری حضرت شیخ معروف کرخی رح

کنیت ایشان ابو محفوظ و نام پدر ایشان فیروز و بقولے فیرزان و بعضے نگارند کہ معروف بن علی الکرخی منسوب
بکرخ کہ محلہ بغداد است ابن خلکان گوید کہ کرخی بفتح الکاف و سکون الرا و بعدہا خاء معجمۃ ہذہ النسبۃ الی الکرخ

وهو اسم لتسعة مواضع ذكرها ياقوت الحموي في كتابه واشهرها كرخ بغداد والصحيح ان معروف الكرخي منه انتهى و حفاظ
حدیث در مناقب ایشان کتبها نگاشته اند چنانچه از او شان ابو نعیم اصبهانی ست و ابن جوزی در صفوة الصفوة
گوید که ابراهیم حربی گفت که قبر معروف کرخی تریاق مجرب ست برائے قضائے حاجات و اجابت دعوات و تجربه
کرده اند این را اهل معرفت و ثقه و همچنین نقل کرده سُلمی و قشیری و هروی و ابن خلکان و یافعی و سبکی و ابن الجوزی
و شعرانی و امثالهم و ابن حبان در ثقات می گوید که اهل عراق بسیار حکایات در کرامات و استجابت نقل کرده اند
و علامه شبراملسی در حاشیه مواهب از شیخ الاسلام ذکریا شافعی در شرح رساله قشیری نقل می آرد که ابو عبد الرحمن
زهری گفت که هر که پیش قبر امام معروف کرخی قل هو الله یک صد بار خواند و حاجتے که داشته باشد بخواهد روا گردد
و همچنین منقول ست که خواندن این عمل در روا گردانیدن حاجت پیش قبر اشهب و ابن قاسم صاحبی مالک
انتهی غرضکه حضرت معروف کرخی با والدین بر دین ترسا بودند و بر دست امام علی موسی رضا مسلمان شدند و حضرت
امام را با ایشان کمال محبت و عنایت بود و آنچه یافته اند از تربیت و برکت امام بوده و دربانی امام میکرده
در فخر الحسن ست نقلا عن الصواعق المحرقة في ترجمة امام علی موسی رضا که از موالی امام حضرت معروف کرخی
استاد سری سقطی ست انتهی و شیخ عبد الوهاب شعرانی در طبقات خود در ترجمه معروف می گوید که هو من موالی علی بن
موسی الرضا و صعب داؤد الطائی و مناوی ذکر کرده که موسی رضا او را از مولای او گرفته بود و معنی مولی مولی
العتق نیست بلکه مولی الاسلام کما یفهم من حدیث الطبرانی و ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی و غیرهم عن ابی امامة
من اسلم علی یدیه رجلا فله ولاءه و بخاری در تاریخ خود و ابی داؤد و طحاوی از تمیم داری آورده که سواء
ارید بالولاء ولاء الارث او ولاء الموالات، فلامنافات و این مثل قول ابن حبان ست
در بیان نصرانی که با کرام سر امام حسین الشهید مشرف شده بود و پس از ذکر امثله دیده اسلام آورد و گردید مولی الحسین
ای منزله بندگان و گویا تابعدار و خادم و معنی مولی ولی و سید نیز آمده کما قال العلامة الهرابی و المولی
هو الولی اللازم الولایة القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المناوی في شرح الجامع الصغیر فی حدیث
من کنت مولاه و تمام این قصه حضوری حضرت معروف با والدین و اسلام آوردن در مرآة الجنان مذکور
است و نیز امام قشیری از شیخ خود امام المجتهد في الآفاق القاری صحیح البخاری نقل کرده و هم ابن خلکان و ابن التحقیق

کاتب الحروف باید دانست که لفظ مولی مستعمل است بر چند معنی یکے بمعنی اولی چنانچه در قرآن مجید در حق منافقین است
مأواکم النار هی مولاکم دوم بمعنی ناصر چنانکه در قرآن مجید است ان الکافرین لا مولی لهم سوم بمعنی وارث
چنانکه در قرآن مجید است ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون چهارم بمعنی عصبه قال الله تعالی
وانی خفت الموالی پنجم بمعنی صدیق قال الله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ششم بمعنی سید
و معتق صاحب تذکرة الاولیا گوید که اگر معروف نبودی عارف نبودی صاحب کشف المحجوب گوید که معروف کرخی
را مناقب و فضائل بسیار است اند فنون علم مقتدای قوم بود و حضرت شیخ معروف فرموده اند که علامت
جوانمردان سه چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر سپاس بے نعمت و دیگر عطاے بے سوال ایشان حنفی المذهب
بوده وفات ایشان در دوم محرم سال دو صد هجری رو داد و قبر در بغداد است۔

ذکر امام الهمام علم الاعلام المحدث الفقیه والمحقق المدقق النبیه سیدی ابو الحسن علی الرضا

بکسر الراء و فتح المعجمة کما فی التقریب و غیره ولادت ایشان در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر
سال یکصد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات جد ایشان امام جعفر صادق پنج سال و بقولے هشتم
شوال و بقولے هفتم و بقولے ششم و نزد بعضے در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده مادر ایشان
ام ولد بودند که ایشان را نجمه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
آورده اند که حمیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که فرمودند که کنیز خود را بموسی پسر خود ببخش زود باشد
که از وے فرزندے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از ام الرضا روایت می کنند که چون برضا حامله
شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و زمانیکه رضا بوجود
آمد دست خود بر زمین نهاد و روے بآسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانچه کسے سخن گوید و مناجات
کند مدت عمر شریف ایشان چهل و نه سال بود و بقولے پنجاه سال و وفات ایشان در ولایت طوس
واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و سه هجری

ابن حبان گوید که مات علی بن موسی الرضا بطوس من شربة سقاها ایاه المامون فمات من ساعته وذلک من یوم السبت آخر سنة ثلاث ومائتین وسمعانی در انساب گوید که وفات یافت آخر روز از سنه دو صد و سه هجری زهر داده شد بآب انگور و ابن خلکان گوید که وفات امام در آخر صفر سنه دو صد و دو ہست و بعضے گویند پنجم ذی الحجه ونزد بعضے سیزدهم ذیقعده سنه دو صد وسه هجری ذکر کرده ہست یافعی ونزد بعضے وفات امام پنجم یا نهم رمضان ونزد بعضے چاردهم ذیقعده ونزد بعضے هفتم صفر سنه دو صد و دو علی اختلاف الاقوال و در سفینة الاولیا است که قبر ایشان در قبۀ قبر هارون رشید ست بقریه که مشهور لسناباد ست حمید بن قحطبة الطائی ست وآن قریه امروز معموره کلان ست و بمشهد اشتهار دارد و در مناقب الاولیا ست که حضرت امام علی رضا در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلاثة وخمسین ومائة متولد شد و بروز دوشنبه نهم ماه رمضان سنه دو صد و یک بروایتے دو شربت شهادت چشیده و در حدود طوس در مشهد مقدس مدفون گردید و اولاد پنج پسر بوده اند امام محمد تقی و جعفر و حسین و علی و حسن۔

ذکر امام العالم وارث الکمال المحمدی عارف اطوار الوصال الاحمدی سلالة السادات الاعاظم ابی الحسن ابی ابراهیم موسی الکاظم رض

امام شافعی گوید که قبر امام تریاق مجرب ست روایت کرد این را بسیاری از کسان کذا ذکره العلامة الفقیه العارف احمد المعروف بزروق المغربی و در صواعق محرقه است که موسی کاظم را کاظم ازان گویند که بود کثیر العفو والحلم واعبد اهل زمان واعلم واسخا ناس و در سفینة الاولیا است که ایشان ابن جعفر صادق اند و در مناقب الاولیا مذکور ست که چون امام جعفر صادق به بیست وشش سالگی رسید موسی کاظم در مدینه وقیل در ابوا در یکشنبه هفتم صفر سنه یکصد و نه هجری متولد گردیدند و در جمعه بست وچارم صفر سنه یکصد و هشتاد وسه در بغداد وفات یافت ولقبوا سنه یکصد وشصت وسه کذا فی طبقات شعرانی۔

نقل ست که چون حضرت کاظم را یحیی بن خالد در رطب بموجب فرموده هارون رشید زهر داد ایشان بعد تناول زهر فرمود که امروز معاندان اهل بیت رسول الله مرا زهر داده اند فردا بدن من سرخ خواهد شد و پس فردا

نصفی سرخ و نصفی سیاه خواهد گشت آنگاه من ازین جهان فنا بدار البقا رحلت خواهم کرد پس همچنان شد که فرموده بود امام زین العابدین را پنج پسر بود و مادرش حمیده ام ولد بود و بست و هشت دختر گذاشت و سی و یک پسر
این قدر است مختصر امدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بود۔

ذکر صفوة المجتهدین الاعلام و قدوة المحدثین الانام المتوکل علی الله الخالق ابی عبد الله جعفر الصادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله یا ابو اسمعیل و لقب صادق و نام جعفر و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ولادت ایشان در مدینه در سال هشتاد از هجری و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بود مدت عمر شریف شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال یک صد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است در مناقب الاولیا مسطور است که حضرت امام جعفر صادق تولدش در مدینه روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول در سنه هشتاد و سه هجری بود امام جامع علوم ظاهری و باطنی بود جمعی از اهل طریقت بخدمت امام استفاده نموده اند از انجمله بایزید بسطامی اند۔

نقل است که امام جعفر را نادر خلوت گزیده سفیان ثوری بر در رسید گفت مردم از انفاس متبرک تو محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان۔

نقل است که شخصی امام را گفت که اهل فضیلت است ولیکن متکبر فرمود از کبر خود بر آمدم این کبریائی است نه کبر خود نمائی **مقالات** میفرمودند که بسا معصیت که بنده را بخدا نزدیک کند و بسا طاعت که دور کند که مطیع با عجب عاصی است و عاصی با ندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بهشت است و هم دوزخ بهشت دنیا عافیت است و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه رضی الله عنها را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی زن نوح علیه السلام و زن لوط علیه السلام را نجات میسر شدی در پانزدهم ماه رجب سنه

یک صد و چهل و هشت هجری روز دوشنبه وفات یافت و خلافت گذاشت امام موسی کاظم و عبدالله افطح و
اسمعیل را و در بقیع دفن نموده شد۔

ذکر امام الهمام اجل المقام وارث برکات جد الصمد امام محمد الباقر رضی

کنیت ایشان ابوجعفر و لقب باقر و نام محمد ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از قتل امیرالمومنین حسین چهار سال
بود در روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان ام عبدالله بود بنت امیرالمومنین حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایشان سلام رسانیده اند چنانچه در کتب سیر از جابر رضی منقول است
گفت روزی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو باقی تا آن وقت که ملاقات
کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد وی را
از من سلام رسان مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقولی شصت سال و بقولی هفتاد و سه
بود و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر ایشان پنجاه و هشت سال بود و وفات ایشان ماه ربیع الاول
در سال یک صد و سیزده هجری بوده و بقول یحیی بن معین در سال یک صد و سیزده هجری و بقولی یک صد
و هفده و قبر ایشان در بقیع است نزد مزار امام زین العابدین و در مناقب الاولیا مسطور است که حضرت امام محمد باقر
ولادتش روز جمعه ششم ماه صفر سنه شصت و پنج هجری بود و مادرش فاطمه بنت امام حسن بود و عمر امام پنجاه و دو
سال و دوازده روز بود در روز دوشنبه ماه رجب سنه یک صد و هشت یا هفت هجری وفات یافت قبرش در بقیع است
شش پسر گذاشت امام جعفر صادق و علی و عبدالله و ابراهیم و احمد و حسین۔

ذکر سید السادات منبع الفیض و البرکات قدوة الزاهدین و العابدین حضرت امام زین العابدین

کنیت ایشان ابومحمد است و نام علی و در سفینة الاولیا مسطور است که کنیت ایشان ابومحمد است ابوالحسن نیز
گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و هو ابن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهما ایشان امام چهارم اند ولادت

ایشان بمدینه منوره بوده است پنجم شعبان. و در شنبه در سال سی و سه از هجرت و بقولے سی و هشت یا سی و هفت و نام مادر ایشان شهربانوست دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بوده یا سلافه نام مدت عمر ایشان شصت و یک سال یا شصت و دو سال بوده و بقولے پنجاه و هشت سال و بقولے پنجاه و هفت سال و بقولے پنجاه و پنج سال و وفات ایشان در شب هیجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجری یا نود و پنج یا نود و سه روی نموده قبر ایشان نزد قبر حضرت امام حسن در جنة البقیع واقع مدینه منوره است رضی الله عنه و در مناقب الاولیا مسطور است که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه تولدش بمدینه روز دوشنبه ماه شعبان سنه ست و اربعین بوده در پانزده سالگی امام را یزید حبس نمود بعد خلاصی از زندان بمدینه استقامت ورزید۔

نقل ست که هرگاه امام وضو می کرد روے مبارک ایشان زردی شد از ین حال پرسیدند گفت که می دانید که پیش که خواهم ایستاد۔

نقل ست که یزید در سنه شصت و سه هجری مسلم بن عقبه را با دوازده هزار سوار بر مدینه فرستاد که از اهل مدینه بیعت ستاند و گرنه قتل و تاراج کند اهل مدینه بر سر خندق جنگ کرده غالب آمدند چون فوج یکبر مروان درون مدینه در آمد عبد الله بن زبیر که بعد از امام حسین مردم باو گرویده بودند بمکه گریخت ده هزار مردم مدینه کشته شدند بقیه بیعت قبول کردند و بعضے گریختند۔

نقل ست که مسلم بن عقبه امام زین العابدین رضی الله عنه را بخشم تمام طلب نمود چون امام در رسید مسلم برخاست و تعظیم نمود و گفت بفرما هرچه فرمائی امام در حق هر که شفاعت میفرمود قبول می نمود چون امام بخانه آمد مسلم را پرسیدند چه سلوک کردی گفت باختیار من نبود که دلم از خوف و صلابت پر بود و امام را پرسیدند چه لبهامی جنبانیدی فرمود می خواندم اللهم رب السموات السبع تا آخر مسلم بعد از فتح مدینه بطلب عبد الله بن زبیر بطرف مکه روان گشت در اثناے راه بجهنم رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من اذابه اهل المدینة بسوء اذابه کما اذاب الملح فی الماء آخر وقت حصین را نائب خود ساخت حصین مکه را محاصره نموده منجنیق نهاد ناگاه در غره ربیع الآخر خبر رسید که در نصف ربیع الاول سنه شصت و چهار هجری بادشاه بازاکم ذات الجنب از ین عالم رفت بعده مروان خارجی بر تخت نشست دران زمان امام هفده ساله بود چون نوزده سالگی

رسید امام محمد باقر متولد گردید و هرگاه بسی و هفت سالگی رسید امام جعفر صادق رضی الله عنه بجای امام محمد باقر رضی الله عنه متولد گشت و عمر امام چهل و هشت سال و نه ماه بود که روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه نود و چهار هجری وفات یافت قبر وی در بقیع ست هشت پسر گذاشت امام محمد باقر و عبد الله و زید و علی و حسن و حسین و عمر و عبید الله رضی الله عنهم در سفینة الاولیاست که قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن ست رضی الله عنه۔

ذکر سید الشهدا و سعید السعدا فلذه کبد البتول بضعه قلب الرسول سلطان دارین شهریار نشاتین سیدنا و مولانا ابی عبد الله المسمی بن عند الله بالحسین رضی الله عنه

پاره جگر ۱۲ / پاره گوشت ۱۲

مختصر حال خیر مآل حضرت ایشان اینکه کنیت ایشان ابو عبد الله ست و لقب سید و رشید و امام سوم اند از ائمه ولادت ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان و بقولی پنجم سال چهارم از هجرت و بقولی از دهم رمضان روز پنجشنبه و بقولی آخر ماه ربیع الاول سنه سوم مدت حمل ایشان ده ماه و چند روز بوده میان امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را حسین نام نهاده اند ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین تمام مکان روشن می شد گویند حسین و حسن رضی الله عنهما پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتی می گرفتند و رسول صلی الله علیه وسلم حسن رضی الله عنه را فرمود که بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را می گوئی که خرد را بگیر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اینک جبریل علیه السلام حسین را همچنین میگوید مدت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و بقولی پنجاه و چار سال و شش ماه و بقولی پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و هشت سال بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو داده آورده اند که روز قتل امام حسین ع در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند که دران روز خون از آسمان بارید قبر ایشان در کربلاست و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام حسین رضی الله عنه سبط دوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بود و خلیفه دوم حضرت علی مرتضی صاحب مقام

وجامع کمالات اجتبا سلسلهٔ چشتیه مخصوص است وسلسلهٔ قادریه هم بواسطهٔ حضرت امام علی رضا متوسل بدست حضرت امام پنجم شعبان سنه رابع متولد شد حضرت علی کرم الله وجهه روایت نموده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخانهٔ ما قدم فرمود وقت شیر و خرما نزد ما حاضر بود ما همه با آنحضرت تناول کردیم آب وضو طلبید وضو کنانیدم متصل قبله بدعا مشغول گشت کا اثر گریه بر زمین رسید پرسیدن نتوانستم حسن می نگریست فرمود ای فرزند مرا می نگری گفت بایدی ترا گریان دیدم فرمود امروز بشما زیاده تر مسرور شدم ناگاه جبرئیل در رسید و گفت همه ایشان شهید شوند و در مضاجع متفرق گریستم و دعا بخیر و عافیت کردم۔

نقل ست که چون یزید ماه رجب سنه شصت هجری بر تخت نشست حضرت امام حسین رضی الله عنه از مدینهٔ منوره بمکهٔ معظمه نقل فرمود اهل مدینه و مکه و کوفه بیزید بیعت نکردند اهل کوفه نوشتند که اگر امام توجه فرماید با هم بیعت کنیم قریش گفتند مکه دار الامان وطن آبائی شماست نگذارید امام فرمود من برای امر دین میروم و از تقدیر نمی گذرم حاضری شوم یا شهادت می یابم هر کرا شهادت مطلوب باشد همراه آید هرگاه امام و جماعت مومنان تا کربلا رسیدند فوجهای یزید سد راه شدند امیر لشکر عمرو بن سعد از جانب عبید الله ابن زیاد که نائب یزید بود هشتم و نهم محرم جنگ کرد دهم محرم سنه شصت و یکم هجری حضرت امام بسعی شمر ذی الجوشن شربت شهادت چشیدند و کافهٔ مومنان نیز شربت شهادت چشیدند یزیدیان سر امام را بریده و عیال و اطفال را مع حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه قید کرده پیش یزید بدمشق بردند و در وقت ملاقات سیدنا امام زین العابدین گفت

ماذا تقولوان اذ قال النبی لکم وماذا قتلتم وانتم اخر الامم

بعد از چند روز محبوسان را گذاشتند که بمدینهٔ منوره واپس آمدند حضرت امام شش پسر داشت امام زین العابدین و علی اکبر و علی اصغر و عبد الله و علی اوسط و محمد جعفر و دو دختر گذاشت سکینه و زینب رضوان الله علیهم اجمعین

سلسلهٔ علیهٔ چشتیه

بدانکه حضرت سید جعفر روشن قلندر را اجازت این سلسله از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه رسید چونکه ذکر پیران این سلسله تا حضرت سید صاحب موصوف در سلسلهٔ علیهٔ قلندریه

گذشته اند ازبزرگانی که بعد حضرت سید صاحب بوده اند مذکور می شوند

ذکر سلطان الطریقه برهان الشریعة الذی قتل بمحبت الجبار القوی قطب الملة والدین بختیار الاوشی

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ست مولد و منشا ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست
از توابع اندجان و کاکی ازان جهت گویند که خواجه را بقالی بود همسایه در اوائل از و وام کردی و او را گفتی
که وام تو چون سی صد درم شود زیاده ازان ندهی چون فتوح رسیدی هم ازان ادا کردی بعده با خود
جزم کرد که بعد ازین وام نکنم بعده از فضل خدای عزوجل یک قرص زیر مصلای او پیدا شدی که
همه خانه را بسنده بودی بقال دانست که خدمت شیخ از من ناخوش ست که وام نمی ستاند منکوحهٔ خود را
بجهت تفحص حال بحرم شیخ فرستاد حرم شیخ حال بوی کشف کرد بعد ازان کاک پیدا نشد از شیخ نظام الدین اولیا
نقل ست که می فرمود که شیخ معین الدین تا پانصد درم شیخ قطب الدین را اذن کرده بود که قرض کند
چون کار بکمال رسید ازان نیز دست بر داشت و شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب ذکر او چنین کرده است
بختیار الاوشی کان من اولیاء السالکین المرتاضین بالخلوة والعزلة وقلة الطعام وقلة
المنام وقلة الکلام والذکر بالله دوام فی الاربعینیات وله فی احوال الباطن شان کبیر، و وی خلیفهٔ
بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیا و اجلهٔ اصفیاست قبولی عظیم داشت و بغایت ترک و
تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی و چون کسی بزیارت او آمدی زمانی
بایستی تا بخود باز آمدی آنگاه با یند[ه] مشغول شدی از حال خود یا حال آینده چیزی بگفتندی بعده گفتی مرا
معذور دارید و باز بحق مشغول شدی و اگر یکی از اولاد او بمردی او را ازان خبر نشدی مگر بعد ازان بزمانی
و در سیر الاقطاب می گوید که اول وی را بختیار نام کرده بودند همان زمان از حضرت حق سبحانه مخاطب بخطاب
قطب الدین گشت ولیکن در مرآت الاسرار می آید که حضرت خواجه بزرگ قدس سره او را از راه مهربانی اکثر
قطب الدین بختیار فرمودی ازان وقت وی را لقب بختیار شد و نسب وی قدس سره صاحب سیر الاقطاب

بحضرت امام حسین بن حضرت علی کرم الله وجهه بدین طریق رسانیده است که قطب الاقطاب خواجه قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره ابن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن
سید اسحق حسن بن سید معروف بن سید احمد چشتی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین
بن سید جعفر بن امیر المومنین حضرت امام محمد تقی الجواد تا حضرت علی مرتضی شیر خدا رضی الله عنهم و آنحضرت در قصبه
اوش بوقت نیم شب متولد شد دران هنگام چندان نور ظاهر گشت که تمام خانه را فرو گرفت تا درش پنداشتند
که آفتاب طلوع کرده است باقی حال از سنابل و سیر الاقطاب و خیر المجالس و سیر الاولیا و مرآت الاسرار و اقتباس الانوار
و اسرار السالکین و سیر العارفین و شجرة الانوار توان جست ۔

نقل است که در خانقاه شیخ علی سجزی صحبت بود خواجه هم در انجا حاضر بود قوال این بیت شیخ احمد جام خواند

کشتگان خنجر تسلیم را | هر زمان از غیب جان دیگر است

خواجه را این بیت درگرفت چار شبانه روز در تحیر ماند به شب پنجم رحلت کرد وفات حضرت خواجه روز دوشنبه
و بزعم صاحب مرآت الاسرار شب دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ششصد و سی و سه و بروایتی سی و پنج
در زمان سلطان شمس الدین التمش و عمر شریف ایشان پنجاه سال و بقولی پنجاه و دو سال و بروایتی هفتاد و چار
سال علی اختلاف الاقوال قبر شریف در دهلی متصل حوض شمسی ست و در مناقب الاولیا مسطور ست که شیخ احمد و
شیخ محمد پسران حضرت خواجه بودند و از جمله خلفا الشیخ حمید الدین جرجانی و شیخ ضیاء الدین رومی و شیخ حسن دلوانی
و سید خضر رومی اند انتهی و اعظم و اشهر خلفاے ایشان حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر ست نام ایشان مسعود
ابن عزالدین محمود ست سلطان واصلان حق و برهان فانیین ذات مطلق بودند در طریق تصوف شانے
بزرگ و آیتے سترگ داشتند جمیع مشائخ بر کمال عشق و عرفان و محبوبیت و وجدان ایشان متفق اند و آن قدر
ریاضات شاقه و تجرید و تفرید و فقر و شوق ایشان که می داشتند هیچ یکے را ازین طائفه میسر نشد و در کشف و کرامات
و وجد و حال و همت و شجاعت عدیم المثال بودند و بجمیع علوم متبحر و محبوب ترین خلفاے خواجه قطب الدین
بختیار کاکی اند حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده بودند که بختیار شاهبازی عظیم الصید آورده
است که جز به سدرة المنتهی آشیانه نگیرد این شمعے ست که عالم را منور سازد و هزار عالم از شفاعت او شفاعت

خواہند یافت وفات حضرت شیخ فرید روز سہ شنبہ پنجم ماہ محرم سنہ ششصد و شصت و چار ہجری بقولی شصت و نہ

و بروایتے نود در زمان سلطان غیاث الدین بلبن رو دادہ مدت عمر ایشان نود و پنج سال و بقولے نود و سہ سال

و قبر در قصبۂ اجودھن عرف پاک پٹن کہ از توابع ملتان ست در حجرۂ خاص واقع شد۔

ذکر بدر العارفین شمس الواصلین کاسر اصنام الغیر و الغیریۃ ناصب خیام الوحدۃ و الاحدیۃ مہبط تجلیات الشہود محور کرۃ الوجود قطب الاقطاب معین الحق والدین حسن ابن السید غیاث الدین حسن الحسینی الرضوی السجزی

مولد و اصل ایشان سجستان ست و نشو و نما در دیار خراسان سجزی بفتح السین و کسرہا و سکون الجیم و زاء معجمہ

حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ می فرماید کہ نسبت بسیستان سیستانی را

بزبان عربی سجستانی و سجزی گویند و این تعریب ست و تقلید کردہ اند شاہ صاحب مجد و ابن خلکان و ابن

ماکولا را و آنہا تقلید کردہ اند جوہری را و ہمچنین ست در معجم البلدان و فی جامع الاصول منسوب الی سجستان الاقلیم

السجستان و منہ ابوداؤد السجستانی صاحب السنن و ابوسعید عثمان بن سعد الدارمی و ابن حبان و عبد الاول

و جماعۃ از حفاظ الائمہ کما فی القاموس و الصراح و در شرح نخبۃ الحسن ست کہ قال الشیخ عبد العزیز الدہلوی فی بستان

المحدثین فی ترجمۃ ابوداؤد و قد وقع لابن خلکان مع کمال علمہ بالتاریخ و تصحیح الانساب فی ہذہ النسبۃ غلط فقال النسبۃ

الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری البصرۃ قال الشیخ تاج الدین السبکی بعد نقل ہذہ العبارۃ و ہذا وہم والصواب

ان نسبۃ الی الاقلیم المعروف ببلاد الہند انتہی و لفظ السبکی من سجستان الاقلیم المعروف ببلاد الہند و وہم ابن خلکان

فقال سجستان قریۃ من قُری البصرۃ قلت ہذا عجیب منہما فان عبارۃ ابن خلکان فیما رأیت من غیر واحد من

النسخۃ الصحیحۃ تکثر و ہو ان ہذہ نسبۃ الی سجستان الاقلیم المشہور و قیل بل نسبۃ الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری

البصرۃ واللہ اعلم و نیز شاہ صاحب می فرمایند کہ آن منسوب ست بسجستان خلاف قیاس انتہی و فی تہذیب الاسماء

ویقال لابی داؤد السجستانی و سنجری و سجزی سجستان انتهی و در مشترک یاقوت حموی ست که سجستان بکسر سین مهمله
و جیم و سکون سین ثانیه بعد ازان تای مثناة فوقانیه و الف و نون شهریست درمیان خراسان و مکران و سند
و کرمان انتهی و ابن حوقل تفصیل این شهر به بیان حدود نوشته است و در لباب ست که نسبت بسجستان سجزی
بکسر سین مهمله و سکون جیم و زای معجمه بر خلاف قیاس ست و سجستانی نیز نسبت آمده انتهی حضرت ایشان مرید
حضرت خواجه عثمان هارونی اند و در هندوستان سر حلقهٔ چشتیان ولادت باسعادت وی بقصبهٔ سجز در سال
پانصد و سی و هفت و بقولے ششصد و سی و در خراسان نشو و نما یافته ایشان از سادات صحیح النسب اند
که بدوازده واسطه بامیر المومنین علی مرتضی میرسد حال تفصیلی حضرت ایشان از ملفوظ چشتیه عموماً و کتاب
انیس الارواح ملفوظ حضرت خواجه عثمان هارونی که حضرت خواجه در بست و هشت مجلس جمع کرده اند
و تحفة الراغبین خصوصاً باید دریافت مدت عمر نود و هفت سال و بقولے یک صد و هفت سال وفات
روز دوشنبه ششم رجب در سنه ششصد و سی و دو و بروایتے روز دوشنبه ششم رجب سنه ششصد و
بست و هفت بقول صاحب کلمات الصادقین و نزد بعضے سی و سه و بروایتے سوم ذی الحجه سال مذکور
در زمان سلطان شمس الدین التمش واقع شده قول اول اصح ست و عرس ایشان در دیار هندوستان در ششم
رجب می کنند و از آفتاب ملک هند تاریخ وفات وی برمی آید و قبر در دار الاسلام اجمیر شریف بحجرهٔ خاص
بوده و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور متصل شهر تالابی ست عظیم و نام آن ساگر تالاب شده و وجه تسمیهٔ اجمیر
آنکه آجپا رام راجه بود از راجه هاے هند وی تا حد غزنین ملک داشت و نیز آجپا آفتاب را گویند و میر بزبان
هند کوه را گویند و در تاریخ نامه هاے هنود نوشته اند که اول دیوارے که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده اند
همین دیوار هاست که بالاے کوه اجمیر ست و اول حوضے که بر سطح زمین در ملک هند کاویده اند پکر است
از اجمیر چهار کروه که هنود آن را می پرستند و در هر سالے ششم وقت تحویل عقرب جمع می شوند
و غسل می کنند و آنها که از ایشان قائل قیامت اند می گویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد
و آن راجه آجپا رام از همه هنود که این ملک را داشتند پیشتر بود و پتهورا پسترین آنها بود که سلطان معز الدین
بامداد باطن خواجه آن ملک از و گرفت و شهر ناگور آباد کردهٔ پتهورا است ۔

ذکر امام الہمام قدوۃ الاولیاء العظام مقتدائے اہل العرفان حجۃ الحق علی الخلق قطب الارشاد شیخ عثمان الہارونی

در خیر المجالس حضرت حمید قلندر صاحب نصیر الدین چراغ دہلی می نویسد کہ این کلمہ ہرونی ست منسوب بہرون قریہ بود مسکن شیخ و در ملفوظ حضرت خواجہ ست کہ قصبہ ہارون در نواحی نیشاپور در ملک خراسان ست و حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ می فرمایند کہ ظاہر نزدیک فقیر آنست کہ نام وطن حضرت خواجہ عثمان ہیرلوا ست و ہارونی نسبت با وست بخلاف قیاس واللہ اعلم ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانۂ عصر بودند و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیدہ اند و از حضرت خواجہ معین الدین چشتی منقول ست کہ روزے شیخ عثمان در ایام سیاحت بجائے رسیدند کہ مسکن مغان بود آنجا آتشکدہ بود کہ روزے بیست خرابہ ہیزم در انجا می انداختند و آتش آن ہرگز نمی مرد ازین معنی پرسیدند کہ پرستیدن این آتش چہ فائدہ دارد چرا خدائی را نمی پرستید کہ آتش مخلوق اوست جواب دادند کہ در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند کہ توانی دست دپائے خود را در آتش اندازی جواب داد کہ خاصیت آن سوختن ست کرا قدرت باشد کہ نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلے کہ در کنار مغ بود گرفتند و بسم اللہ الرحمن الرحیم قلنا یا نار الخ گفتہ در آتش انداختند و چار ساعت دران ماندہ برآمد ہیچ آسیبے بروئے نرسیدہ بود از مشاہدۂ این کرامت جمیع مغان برقدم شیخ سر نہادند و ہمہ بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر مع پسر از جملۂ اولیائے روزگار شدند از حضرت خواجۂ خواجگان نیز منقول ست می فرمودند کہ وقتے ہمراہ پیر دستگیر خود خواجہ عثمان ہارونی در سفر بودم روزے بکنار دجلہ رسیدیم کہ دران وقت کشتی حاضر نبود حضرت پیر فرمود چشم پیش کن فرمان بجا آوردم باز فرمود چشم بکشا کشادم خود را و خواجہ خود را بکنار آن سوئے دیدم زمین بوس نمودم و ہم خواجہ معین الدین فرمودند کہ حضرت خواجہ عثمان می فرمودند کہ حق تعالیٰ را دوستان اند کہ اگر یک ساعت در دنیا از محبوب نانند نابود گردند و نیز فرمودند کہ در ہر کہ این سہ خصلت بود او دوست حق ست سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان پنجم دہم ماہ شوال و بروایتے پنجم ماہ مذکور روضۂ مبرکہ در مکہ معظمہ ست و مناقب اولیا ست کہ تاریخ

و هفتم ماه شوال سنه شش صد و هفتاد هجری بوده و مزار در جنت المعلی است نود و یک سال عمر داشت۔

ذکر برهان الاولیا حجة الاصفیا طائف کعبة الصفا زائر روضة المصطفی منزه عن النقائص الدنیا الدنی حضرت حاجی شریف زندنی رح

در طبقات سبکی است که حاجی بلغت عجم منسوب است لبوسے کسے که حج کرده است زندنی بدون نون مشهور است و در
سمط المجید زندنی بغیر نون است و فی القاموس زندنی آن بلده ایست به بخارا و منه ثوب زندنیجی و جبل بجد زندنه بلده
اخری به بخارا و زندنه بلدة بالروم انتهی حضرت ایشان خلیفه اعظم خواجه مودود چشتی اند چهل سال در گمنامی و تجرید
در صحرا گذران نمودند اکثر اوقات برگ درختان می خوردند و از مخالطت خلق تنفر داشتند و چون فاقه شدی صد
رکعت نماز شکرانه ادا کردے و گفتے که فقر و فاقه طریقه انبیا و اولیاست بیچاره حاجی را که آن عنایت شود در خود
نگاه نه گنجد و شکرانه سجده چرا نه نماید تا این خرقه ایشان که پوشیده است فردا میان درویشان شرمنده نگردد و حشر
بمیان ایشان یابد شخصے سلطان سنجر را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت اول فرشتگان عذاب
حکم کرده که در ابد در دوزخ برند درین اثنا حکم رسید که فلان روز در جامع دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی دریافته
از برکت آن بیامرزیدیم وفات وی سوم رجب بروایتے دهم سنه شش صد و دوازده هجری واقع شده و مدت عمر شریف
یک صد و بست سال بود و قبر شریف در زندنه است در سفینة الاولیاست که خواجه حاجی شریف مرید خواجه مودود
اند وفات ایشان در ششم رجب و در سیر الاقطاب است که مرقد منوره آنحضرت در شهر قنوج بر کنار دریا متصل شهر
جانب شمال واقع است اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و اینجا رحلت فرمودن اصلاً و مطلقاً از هیچ
کتب سیر و مشائخ ثابت نیست لیکن اندران شهر و بزرگان شهرت تمام دارند بسبب توافق اسمی صاحب سیر الاقطاب
نما با شتباهے برداشته کذا فی اقتباس الانوار۔

ذکر اسوة اهل الکشف والشهود قدوة ارباب العرفان والوجود حضرت خواجه مودود چشتی رح

منسوب بچشت بکسر الجیم المعجمة و سکون الشین المعجمة و فی آخره تاء المثناة الفوقانیة کذا فی حاشیة النفحات

ملا عبد الغفور اللاری علیه رحمة الله الباری وآنچه در انتباه است که مشهور بر السنهٔ عوام بکسر جیم ست وضبط کرده است ملا عبد الغفور لاری بفتح کاتب الحروف گوید که این در نسخهٔ منسوخه است وچشت دو اند یکی بلده ایست از بلاد خراسان بناحیهٔ هرات ودرین زمان ورا الوشاقلا می گویند شهریست بر درهٔ کوه دو منزل ست از هرات و دیگر قریه ایست مابین اچه وملتان در هندوستان حضرت ایشان در سن هفت سالگی قرآن مجید حفظ نموده با فقیران ومسکینان هم صحبت بوده جامهٔ نو هرگز نپوشیدی وی را کشف قلوب وکشف قبور وکشف ارواح بسیار حاضر الوقت بود کسی که بخدمتش آمدی احوال دلش یک یک زبان می آورد وبر قبرے که می گذشت حالتش بیان می فرمود چون بسن بست وشش سالگی رسیدند والد ماجد ایشان خواجه ابو یوسف چشتی وفات فرمودند بموجب وصیت پدر قائم مقام پدر گشتند در علم ظاهر وباطن بے نظیر وقت بودند وجماعهٔ مشائخ آن زمانه حلقه بگوش وی می بودند لقب شریف وی قطب الدین ست وفاتش در غرهٔ ماه رجب سنه پانصد وبست وهفت هجری در زمانهٔ سلطان معز الدین سنجری واقع شده بچشت در جوار آبائے کرام خود آسوده اند مدت عمر شریف نود وهفت سال بود۔

ذکر شمع انجمن اسرار پروانهٔ روی لدا مستغرق بر صدای کن فیکون معدود در زمرهٔ انی اعلم ما لا تعلمون خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی ابن محمد سمعان

خواهرزاده ومرید وتربیت یافتهٔ خواجه محمد بن خواجه احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او بچهل سال رسیده بود وبجهت خدمت برادر اراده تزوج نداشتند وبطاعت وعبادت حق مصروف بودند شبے خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را بخواب دیدند که فرمود در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده وصالح ست خواهر خود را با وعقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با وعقد کرد خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند کرامات ظاهر وکمالات باهر داشت وعلم اکمل وعمل افضل در ذات بابرکاتش آفریدگار آفریده خرقهٔ فقر وارادت از خال خود حجة المشائخ حضرت شیخ ابو محمد چشتی پوشیده در آخر عمر سکر وحیرت حال غلبه کرده بود وگاه بودی که خادم آب وضو بر دست ایشان ریختی ایشان در اثنائے وضو غائب می شدند وساعتے در آن غیبت می ماندند وباز حاضر می شدند وضو را باتمام می رسانیدند وفات ایشان چهارم ربیع الآخر

ولقب لے سوم ماہ رجب سنہ چارصد و پنجاہ و نہ ہجری رو داده و مدت عمر ایشان ہشتاد و چہار سال بوده و قبر ایشان در چشت ست۔

ذکر مطلق از زبان در وصل دوست ام خرم و شادان زبدۃ الواصلین وعمدۃ الکاملین گوہر کان حق و راستی شیخ ابو محمد چشتی رح

ایشان خرقۂ خلافت از دست پدر خود خواجہ ابو احمد چشتی دارند در ہمہ اطوار شائستہ و بانواع کرامات و صفات آراستہ ولی مادر زاد بودند شانے عظیم و رتبۂ بلند داشتند لقب ایشان ناصح الدین ست در سیر الاولیا ست کہ مادر صالحۂ آنحضرت گفت وقتیکہ خواجہ ابو محمد چہار ماہہ در شکم من بود و صدائے کلمۂ طیب بگوشم افتادی با پدرش گفتم فرمود بشارت باد ترا کہ فرزند سعادتمند و ولی از بطن تو بوجود خواہد آمد روزے پدرش نشستہ بود در و بسوے حمل نمود و گفت السلام علیک یا ولی اللہ و خلیفتی آوازے آمد از شکم کسی مفہوم نکرد مادر ایشان گفت معلوم نیست کہ در شکم دختر است یا پسر و تو چنین میفرمائی حضرت خواجہ فرمود کہ اللہ جل شانہ بمن بشارت داده است و در لوح محفوظ نیز خوانده ام کہ مرا فرزندے ولی مادر زاد خواہد آمد گویند کہ در غزوۂ سومنات ہمراہ محمود سبکتگین بودند و ببرکت قدم مبارک ایشان سومنات فتح گشت ولادت ایشان در شب عاشوره بود و عمر شریف ایشان ہفتاد سال و وفات در سنہ چارصد و بست و یک ہجری بتاریخ چہارم ربیع الثانی ولقب لے غرۂ رجب سنہ چارصد و یازده ہجری ولقب لے چہاردہم ربیع الاول و مزار شریف در چشت و قصۂ رفتن ایشان در سومنات در نفحات مسطور ست۔

ذکر سراج الاتقیا تاج الاصفیا لسان الغیب مقبول حضرت الاحد خواجہ ابو احمد چشتی رح

حضرت ایشان بانواع حالات و کمالات آراستہ و در فناے احدیت گم گشتہ و ہیچ سرے از اسرار حق بیرون نداده و خرقۂ نقر و ارادت از دست حضرت خواجہ ابو اسحق پوشیده در سیر الاقطاب می نویسد کہ خواجہ ابو احمد کہ ملقب بقدوۃ الدین ست پسر سلطان فرسنافہ بکسر فا و را و سکون سین مہملہ و نون مفتوحہ فا

در لغت یعنی تو زود از خرقاے چشت و امیران ولایت بود وی قدس سره صحیح النسب از سادات حسنی ست و نسب او بحسن مثنی رضی الله عنه میرسد۔

منقول ست کہ روزے آنحضرت بدجلہ رسید و هفتاد و نه نفر همراه داشت کشتی موجود نبود فرمود که بیائید همه حلقه گیریم و ذکر گوئیم این همچنان کردند و سلامت از دجله بر گذشتند چنانکه پای کسے هم تر نشد دران وقت بست و چار تن کافران هم حاضر بودند همه مسلمان شدند و همچنان از آب آنها نیز در گذشتند و اندک ایام شیخ کامل شدند

نقل ست که آنحضرت سی سال خواب نکرد و هم سی سال وضو لیش جز بمتوضا نشکست و گاہے آب اسیر نخورد و چون سه و چهار فاقه شدی یکسے اظهار نکردے و شکرانه نمودے و بعد هفت روز بطعام افطار کردے مدت عمر شریف وی نود و پنج سال بود در زمان خلافت معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفاے عباسیه ست بتاریخ سوم ماه جمادی الثانی سنه دو صد و شصت هجری و بقولے ششم ماه رمضان المبارک سنه مذکوره متولد شده و در زمان خلافت ابوبکر عبد الکریم بن مطیع که بست و چارمی خلیفه بود از خلفاے بنی عباس در یکم جمادی الاخری و بقولے چهارم سال سه صد و پنجاه و پنج هجری وفات فرمود مزار مبارک در قصبه چشت که سی کروه از هرات ست واقع ست

ذکر ملک المشایخ بالاتفاق استاد ائمة الآفاق مقتدای الوقت بالاستحقاق حضرت خواجه ابو اسحق الشامی العکی

منسوب به عک بفتح و تشدید کاف نام مردی ست که او را عک بن عدنان بثاے مثلثه بن عبد الله بن ازد شاید این نسبت بسوی همین کس ست و اما آنچه که صاحب صحاح عک بن عدنان برادر معد بنون پنداشته آن خطا ست و شهرے در شام و نسبت شیخ بسوے همین شهر بوده ایشان از کبار مشایخ زمان و در دیار اولیاے دوران خود بوده اند و در کشف و کرامات آیتے از آیات الله بودند با رجال الغیب صحبت می داشتند و لقب شریفش شریف الدین ست و خرقهٔ فقر و ارادت از دست حضرت خواجه ممشاد علو دینوری پوشیدند و در لطائف اشرفی ست که وے بموجب امر الٰهی بنیت بیعت از ملک شام در بغداد بخدمت حضرت خواجه ممشاد رسیده مرید شد حضرت خواجه پرسید که چه نام داری گفت ابو اسحق شامی خواجه فرمود که از امروز ترا ابو اسحق چشتی خوانند

که خلائق چشت از تو هدایت یابند و هر که تو پیوند ارادت نماید او تا نیز تا قیام قیامت چشتی خوانند پس از تربیت
ابو اسحق چشتی خرقهٔ ارادت پوشانیده بچشت فرستاد از ان روز خواجگان چشت پیدا شدند۔
منقول ست که چون آنحضرت روی اهل دنیا دیدی فرمودی اتوب من کل المعاصی الحفظی **و نیز**
منقول ست که آنحضرت هرگاه خواستے که جائے سفر کند در طرفة العین بانجا رسیدی هر چند که آن مقام دور تر
بودی زود تر رفتی وفات وی در چهار دهم ماه ربیع الثانی سنه صد و چهل و سه هجری ست بقول صاحب خزینة الاصفیا
و مرقد منورهٔ او در عکه بفتح عین و کاف مشدد و که بلده الیست از بلاد شام گویند که از هنگام رحلت هر شب چراغی بزرگ
از غیب بر سر مزارش تا دم صبح روشن می ماند و از هیچ باد و غبار و ابر و باران آسیبے بدو نمی رسد آری سه

اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد

ذکر شمس الفقرا بدر العرفا ماحی رسوم البشری حضرت خواجه ممشاد علو دینوری

علو بضمتین و تشدید واو چنانکه مذکور ست در خیر المجالس پس انچه در انتباه ست که او بکسر و سکون پس آن دینوری
دیگر ست چنانکه معبد ابن خلکان گفته اند و ابن اثیر بکسر دال مهمله نوشته و سمعانی گوید بفتح دال و این صحیح نیست قاله
ابن خلکان و در ملفوظ حضرت شاه عبد العزیز محدث دهلوی مرقوم ست که در سوال تحقیق همین لفظ شاه صاحب
ارشاد فرموده انکه علو دینوری بکسر عین و سکون لام و وقف واو و بفتح دال مهمله و سکون یا المعنی بزرگ در عرب
اکثر می گویند و هر کرا بزرگ می انگارند بهمین القاب آواز می دهند انتهی بالجمله دینور شهریست از شهرهای جبل
قریب از همدان و در بغداد نشو و نما یافته و اسم شریف او خواجه علو است و لقب وی کریم الدین از بزرگان مشائخ
عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و خرقهٔ فقر و ارادت از دست خواجه هبیره بصری پوشیده
ایشان سی سال در مجاهده و ریاضت بسر بردند و بعد از هفت روز افطار کردی چنانچه بجهت دفع خشکی دهن
اندکے آب خوردی و بیک خرما قناعت کردی و این کاتب الحروف از اکثر کتب تواریخ چنان معلوم کرده که حضرت
علو دینوری همان ممشاد دینوری ست و از پیران خود نیز چنین استماع دارد لیکن صاحب مرآة الاسرار
علو دینوری را جدا پیر حضرت خواجه ابو اسحق شامی نوشته و ممشاد دینوری را بزرگے دیگر قرار داده و نزد فقیر

روایت صاحب مرآة الاسرار خالی از ضعف نیست والله اعلم بحقیقة الحال۔

منقول ست که شخصے از آنحضرت پرسید که دل خود را چون می بینی گفت سی سال ست که دل خود گم کردم از آنچه جمله صدیقان درین حالت دل خود گم کرده ونیافته اند من چگونه یابم وهم گفت که الله تعالی عارف آئینه داده است در سر که هرگاه در آن نگرد خدا بیند ونیز گفته که چهل سال ست که بهشت مرا هرچه که در دست بر من عرض می کنند گوشۂ چشم بعاریت بدو نداده ام وفات ایشان در چارده هم ماه محرم الحرام سنه دو صد نود و هجری نبوی

ذکر سلیمان ملک لایزالی سر حلقۂ شاهدان لاابالی فائز بکمالات لفقت فخری خواجه هبیرة البصری رح

هبیره بر وزن فعیله بضم ها وفتح باے موحده وسکون تحتیه وفتح راے مهمله ست حضرت ایشان مقتداے علما واولیاے وقت بوده اند ودر معرفت میان مشائخ کبار معروف ومشهور درجات رفیع ومقامات عالی داشتند وخرقۂ فقر وارادت از دست حضرت خواجه حذیفه مرعشی پوشیده بودند ایشان را ریاضات شاقه وکرامات عالیه بسیار بوده است در تربیت مریدان دستے قوی وقبولیتے تمام داشتند واز بس که در محافظت اسرار امین بود ملقب بامین الدین گشتند ودر مرآة الاسرار ست که حضرت خواجه صاحب خانواده بود مرید انس خود را هبیره ثانی می نامیدند ایشان یکصد وبست سال عمر داشتند ودر هفتده سالگی دانشمند متبحر شدند ودر چند سال حفظ کلام ربانی نمودند چنانکه روزے دو ختم قرآن کردے وهیچگاه وضو بیش جز بتوضا نشکست وتا سی سال بذکر حق مشغول بود ومجاهده وریاضت شاقه می نمود۔

نقل ست که وقتے آنحضرت می گریست ومی گفت که الٰهی هبیره بیچاره غریب ست اگر حساب از وے پرسی طاقت ندارد ندا آمد که ما حساب بر تو آسان کردیم وآمرزیدیم وترا در بهشت در آرم پس کار ایشان بجائی رسید که هر کس از روے محبت وارادت بخدمت با برکت او رسید بنعمت بغایت مشرف شده وتوجه باطن هرچه خواست میسر شد در سیر الاقطاب می آرد که آنحضرت بعد پنج وشش روز افطار می کرد وچندان بگریست که مردم گمان می بردند که مباد اهلاک شود تا که بعضے اوقات خون از چشم مبارکش می چکید وفات ایشان هفتم

ماه شوال سنه دو صد و هشتاد و هفت و بروایتے سیزدهم ماه شوال مدت عمر یک صد و لبست سال و بروایتے صد و سی سال بوده قبر شریف در بصره است۔

ذکر قمری شاخسار احدیت بلبل مرغزار صمدیت سرمست جام پاک عشقی حضرت خواجه حذیفه مرعشی رح

ایشان از کبار مشائخ روزگار و پیشوائے صاحب اسرار بودند و در زهد و ورع و ترک و تجرید بے نظیر وقت و در علم سلوک تصانیف بسیار دارند و زن نمی داشتند و بعد از سه چهار روز گاہے بعد از پنج و شش روز افطار می کردند و دران وقت هم زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمودند و می فرمودند که غذائے درویش ذکر است و هر درویش که شکم پر کرده بخورد خام ست و عبد البطن و خودنما و خودپرست اگرچه او را مقتدا خوانند لیکن از صحبت او باید گریخت لقب ایشان سدید الدین ست خرقهٔ فقر و ارادت از سلطان ابراهیم بن ادهم پوشیده و هر نعمتے و امانتے که خواجه ابراهیم از حضرت خضر و امام محمد باقر و خواجه فضیل بن عیاض یافته بود در آخر حیات تمامی بوی داده خلیفه و جانشین خود گردانید و از وی تا حال همان امانت لطریق سالک صحیح در سلسلهٔ چشتیه معمول ست و سبب ارادت او بخواجه ابراهیم در کتب معتبره چنان ست که روزے خضر پیش وے آمد و گفت که اگر ترا رهبری باید صحبت ابراهیم بن ادهم اختیار کن این سخن در ویش مؤثر آمد پیش خواجه ابراهیم آمد سر بر زمین نهاد حضرت خواجه تواضع بسیار کرده برخاست و در کنار گرفت و فرمود که خاطر جمع دار بعد چند روز کار تو می کشاید پس خواجه حذیفه مرید شده گوشه گرفت و بمجاهده مشغول شد حضرت ایشان در سن شانزده سال عالم علم لدنی گشتند و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت مرتب ساخته و همیشه پلاس پوشیدی و خلوت گزیدی و دائم البکا بود تا خلائق می پرسید یا خواجه گریه دائمی چیست فرمود از ان سبب که نمی دانم که در کدام فرقه ام فریق فی الجنة و فریق فی السعیر فرموده است شخصے گفت چون این نمیدانی که در کدام فرقه هستی پس عبادت چرا می کنی حضرت خواجه نعره زده بیهوش گردید چون بهوش آمد ہاتف آواز داد چنانکه همه حاضران شنیدند که ای حذیفه من ترا دوست دارم و برگزیده ام و برابر حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم در بهشت آرم

دران مجلس سه صد کس از کفار اسلام قبول کردند۔

نقل ست که قریب هفتاد سال از سجاده پائے مبارک آنحضرت برنخاسته بود و حاجیان هر سال آمدی گفتند
که حضرت خواجه را در بیت الله و بیت المقدس دیده ام و حضرت خواجه در سفر و حضر همیشه با سلطان ابراهیم می بودند
و جمیع مشائخ وقت را دیده بودند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین اکثر
حکایات احوال و کمالات ایشان ذکر کرده اند وفات ایشان چهاردهم شوال و بقولے بست و چهارم سنه دو صد
و پنجاه و دو هجری ست و بقولے سنه دو صد و هفتاد و شش و مرعش بفتح میم و سکون را و فتح عین موضعی
است از نواحی دمشق و در انتباه ست که بکسر شین شهریست از توابع شام۔

ذکر سلطان التارکین برهان الواصلین حضرت خواجه ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور رح

کنیت ایشان ابی اسحٰق ست کما فی النفحات و فی التهذیب و مختصراته ادهم بن منصور بن یزید بن جابر و قال
الحافظ ابو عبدالله بن منده جابر بن ثعلبه بن سعد بن حلام بن غزیه بن اسامه بن ربیعه بن ضبیعه بن عجل بن
لجیم نسب ابراهیم بن یعقوب عن محمد بن کناسه از ابنائے ملوک بلخ اند خرقه خلافت از دست فضیل بن عیاض
یافته و آنچه که بر زبان عوام مشهور ست که ایشان از اولاد حضرت عمر فاروق رض اند این امرے غیر معقول ست اصلی ندارد و سبب
ترک و سلطنت و اطرق بسیار اند در تذکرة الاولیا و نفحات و لطائف اشرفی با اختلاف مذکور اند هر که خواهد آنجا بنگرد
بخیال طوالت اینجا نوشته نشدند بالجمله حضرت ابراهیم در آخر از نظر مردمان پنهان شدند معلوم نیست که قبر ایشان
کجاست بعضے در بغداد به پهلوے امام احمد بن حنبل رح گویند و بعضے در شام آنجا که قبر لوط پیغمبر ست و در نفحات گوید
که وفاتش در شام در سنه یک صد و شصت و یک بروایتے دو صد و هشتاد و بروایتے در سنه یک صد و شصت و دو
هجری و بقولے در سنه یک صد و شصت و شش هجری و بروایتے غره ماه شوال و نزد بعضے ششم جمادی الاولی
در زمان خلافت ابو عبدالله محمد بن عبدالله واثقی که خلیفه سوم بود از بنی عباس واقع شد و بقول صاحب سیر
الاقطاب بست و ششم ماه جمادی الاولی سنه دو صد و هشتاد هجری۔

ذکر حجة اہل زمانہ فیما قالہ الائمة او انہ قدوة اہل الروایة والدرایة فرد زمانہ فی العبادة کما ذکر الذہبی ثم السیوطی قطب دائرة الولایة صاحب الجود والکرم الفیاض ابی علی الفضیل بن عیاض

بکسر العین کما فی جامع الاصول وغیرہ ابن مسعود بن بشر و فی ثقات ابن حبان عیاض بن منصور التمیمی ثم الیربوعی الخراسانی المروزی الکوفی ثم المکی وقد افرد مناقبہ خلق منہم ابن الجوزی فی مجلد مجود و یربوعی منسوب ست بہ یربوع ابن حنظلہ بن مالک ابو حی من تمیم منہم تمیم بن نویرة الصحابی و کنیت ایشان ابو علی ست و ابو الفیض نیز گفتہ اند و باصل از کوفہ اند و بعضے گفتہ کہ از خراسان از ناحیۂ مرو و برخی بر آنکہ تولد ایشان در سمرقند ست و نشو و نما بابورد و ست کہ بریں کہ بخاری الاصل اند و مرید و خلیفہ خواجہ عبد الواحد بن زید وفات ایشان در سوم ربیع الاول و بروایتے در ماہ محرم سنہ یک صد و ہشتاد و ہفت ہجری و مرقد او نزدیک بیت الحرام ست در جنت المعلیٰ قریب روضۂ حضرت خدیجة الکبریٰ و ابن معین و ابن المدینی و ابو عبید و ابن نمیر البخاری و ابن سعد گویند کہ مات بمکة سنة سبع وثمانین زاد بعضہم فی اول المحرم و حکایت ست از ہشام بن عمار کہ گفت وفات یافت آنحضرت روز عاشورہ کذا فی تہذیب الکمال و در طبقات شعرانی ست کہ در حرم شریف در ماہ محرم وفات یافت و دفن کردہ شد بہ پہلوی ابن عیینہ و در ترجمۂ ابن عیینہ ست کہ دفن کردہ شد در باب معلیٰ بہ پہلوی فضیل بن عیاض و ابو القاسم قشیری و یافعی اند غرضکہ بودن وفات ایشان در محرم مجامع کتب حتی کہ در طبقات ہروی مسطور ست و ہمچنین ست در سیر الاولیاء و نفحات این قدر کفایت دارد زیادہ اگر حال ایشان خواہی در کتب سیر و ملا فیہا نظر کن۔

ذکر الفائز بمکاشفات توحید الوجود مصداق انحسبہم ایقاظا وہم رقود صاحب التجرید والتفرید خواجہ عبد الواحد بن زید البصری رح

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت خواجہ حسن بصری بودہ اند و از دست حضرت خواجہ کمیل بن زیاد

نیز خرقهٔ خلافت پوشید و کمالات و خوارق عادات بسیار داشت در ریاضات و مجاهدات و در ترک و تجرید و ذوق و شوق
و عشق در عهد خود نظیری نداشت و همیشه صائم می بود و بعد سه روز افطار می کرد و زیاده از سه لقمه نمی خورد و
اکثر می گریست تحصیل علوم از خدمت حضرت علی مرتضیٰ نموده و از حضرت امام حسنؓ نیز و همیشه از خلائق
متنفر بودی و با کسے نیامیختے و لیکن برائے زیارت مردان خدا از راه دور میرفتی و ملاقات کردی و هر کرا
بدیدی در سلام سبقت نمودی و دینار بدست نگرفتی و میفرمود که حاشا و کلا درویش دینار بدست گیرد و از روئے
پیران شرمنده شود درویش تهیدست و تهی شکم و تهی کیسه می باید و اگر چنین نباشد مبتدی و کم همت ست
و در جماعت درویشان نباید شمرد وقتیکه بحضرت خواجه حسن بصری قدس سره ارادت آورد مجرد گشت و از علائق
پیوند بگسست از جنس نقد و متاع و عقار و ضیاع آنچه داشت همه را بر درویشان ایثار کرد و باز بهیچ چیز از
متاع دنیوی دست نیالوده بست و هفتم ماه صفر سنه یک صد و هفتاد و هفت و بروایتے هفتاد و شش
هجری در بصره وفات یافت۔

ذکر رئیس التابعین امام العارفین مصدر جمیع السلاسل بانها جها المذکورة مظهر فیض الابدی سیدی خواجه حسن البصریؒ

نام ایشان ابو علی الحسین بن الحسن البصری ست ایشان گوهر فروش بوده اند ازین جهت حسن لولوی نیز می گفتند
و بعضے گویند که از غایت حسن و جمال ظاهری مخاطب بخطاب حسن لولوی گردید کنیت ایشان ابو سعید و ابو محمد
ست از کبار تابعین اند صد و سی کس را از صحابه دیده اند و مادر ایشان از موالی ام سلمه بود۔
نقل ست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفت مسلمانی در کتاب و مسلمانان
در گور دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهاے ما خفته است سخن تو در آن اثر نمی کند چه کنیم فرمودند کاشکے خفته بودی
که چون او را بیدار کنی و بجنبانی بیدار شود دلهاے شما مرده اند که هر چند بجنبانند بیدار نشوند ولادت ایشان
در سال بست و یک هجری قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک بصره که الحال آباد ست واقع شده و در
مناقب الاولیا ست که چون مادر ایشان بکارے مشغول می بود ایشان می گریستند حضرت ام سلمه پستان خود

وردبانش می نماد وشیناازل می شد حسن می کمید ام سلمه دعاکرد که بنابرآن امام صوفیان
گشت کرامات ومقامات بسیار وفضائل بیشمار اند غیر از نصائح و پند سخن نفرمودی و در اتباع سنت بجان کوشیدی
وجذب قلوب بحدی داشت که اگر فاسقی یا فاجری در محفل وی حاضر شدی تائب گشتی چهارم محرم و بقولے پنجم
و بقولے غرۂ رجب سنہ یکصد و دہ و بقولے یازدہ وفات یافت قال حافظ المزی فی ترجمة ابن سیرین وقال
حماد بن زید مات الحسن فی اول یوم من الرجب سنہ عشر ومائة وصلیت علیه و ابن خلکان گوید که توفی فی البصرة
مستہل رجب سنہ عشر ومائة وکانت جنازتہ مشہودة و حمید الطویل گوید توفی الحسن عشیة الخمیس الی آخر القصة
و قیل توفی ابنة الحرم قبر شریف در بصره است و عمر شریف ہشتاد و نه سال باقی حال از کتب دیگر مع ماله وما علیه
دیدنی ست و ذکر حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون در سلسلہ قلندریه
گذشته است لهذا درینجا حاجت مکرر بیان کردن نیست۔

سلسلۂ عالیہ سہروردیہ

بدانکہ حضرت شیخ قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری را اجازت این سلسلہ از حضرت شیخ شمس الدین ڈھن
ظفرآبادی بطریق اہدا رسیده چنانکہ قصۂ آن بتفصیل در کتاب مستطاب اصول المقصود مسطور است و ذکر آن حضرات
کہ تا حضرت بینا دل قلندر اند بالا گذشت الحال تذکرۂ حضرات مابعد قلندر صاحب کرده می شود۔

ذکر شیخ الطریقة فی آوانہ مصدر الفیوض الالٰہیة فی زمانہ مظہر انوار الجلی والخفی حضرت شمس الحق والدین عرف ڈھن ظفرآبادی

ایشان خلف رشید حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح مسکین ابن حضرت مخدوم حاجی صدرالدین چراغ ہند
ظفرآبادی بودند ولادت ایشان در سال ہشت صد و ہفتاد و چہار ہجری ست ذات بابرکاتش مظہر انوار تجلیات
و واقف اسرار الٰہیات بود زاہد و متقی و عاشق زار العشق الٰہی روز و شب بجز تعلیم و تلقین باطنی کاری دیگر نداشت
قصۂ ولادت ایشان چنین منقول ست کہ حسب ایماے حضرت مخدوم چراغ ہند جد ایشان حمل قرار یافتہ بود

در تولد باقی مانده بود که جدش حضرت مخدوم در حجره نشسته با کسی سخن می‌فرمود چون ایشان پیدا شدند و دو سه روز

از دیگر گذشت و فتح الباب حجره نشد مردمان و خادمان منتظر شدند و آخر کار در حجره شکسته اندر رفتند دیدند که حضرت

مخدوم سر بسجده نهاده جان بجان آفرین سپرد کرده اند بر طاق حجره یک پاره کاغذ یافتند که بران این مصرع نوشته

قلم خاص حضرت مخدوم بود ع طلوع شمس مغاوب چراغ ست بدین وجه نام ایشان شمس الحق والدین

نهاده شد گویند که ولی مادرزاد و طی کرده مقامات لاهوت و جبروت و ناسوت پیدا شده بودند ایشان در ولادت

بسال هفت صد و هفتاد و چهار هجری شمله شیخیت و بزرگی و تاج سجادگی حضرت مخدوم چراغ هند بر سرش

نهاده شد و بخواب از حضرت مخدوم چراغ هند بیعت و یسی نمود و خلافت یافت مزارش پخته اندر حریم روضه

حضرت مخدوم چراغ هند ملحق از قبر پدر خویش بجانب غرب گنبد ثانی ست سال وفاتش بدریافت نرسید

عمرش از یک صد سال متجاوز بود۔

ذکر شرف الاسلام والمسلمین نخبة العلماء والمتصوفین حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح مسکین ظفرآبادی

ایشان عالم علوم صوری و معنوی شیخ قریشی اسدی و خلف رشید حضرت مخدوم صدر الدین حاجی چراغ هند

بودند پدر بزرگوارش بمتابعت نام پیر خود موسوم نموده در جمیع علوم عقلی و نقلی تبحر تام داشتند بعد تکمیل

علوم چندی در درس و تدریس اشتغال ورزیده بودند که یکایک دست افشانند و بیعت ارادت بخدمت

والد ماجد خود کردند و مصباح استقامت گسترده بمجاهدت نفس کوشیدند چندین سال بهمین منوال گذشت

آخر کار در وصول و ایصال بسر منزل معارف و حقائق شناسی عظیم یافتند و مسائل فقهیه مستحضر داشتند و نکات

تصوف و وحدت الوجود را بجد و بیان تحقیق انکاشتند اکثرے خوارق عادات از ایشان بظهور رسید

تا زیستند یک ساعت غفلت نورزیدند مدام با خلق بیگانه و با حق یگانه ماندند وفات ایشان بتاریخ نهم

محرم الحرام سال هفتصد و نود و شش هجری ست قبرش پخته اندر گنبد مقبره برابر حضرت مخدوم چراغ هند

پدر خود بجانب راست در ظفرآباد ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد ذو الفیض الابدی حضرت مخدوم شیخ صدر الدین الحاجی ظفرآبادی ملقب بہ چراغ ہند

ایشان شیخ قریشی اند نسب آبائی بحضرت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ و امہاتی سلسلہ بحضرت شیخ بہاء الدین
ذکریا ملتانی می پیوندد سنہ ولادت ایشان ہفت صد و پنج ہجری ست ایشان از اعاظم خلفاے برادر خال زادِ خود
حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود بعد حصول خرقۂ خلافت از
پیر روشن ضمیر خویش بولایت ظفرآباد مامور شد در جونپور و اکثر جاہا مقام چلہ گاہ ایشان موجود ست ایشان
شیر بیشۂ معرفت و یکہ تاز میدان طریقت بود در آخر حالت جذب و استغراق بیشتر طاری شد و بجز ہنگام ادا
نماز ہیچ یک خبری از خویش و بیگانہ نداشت علاوہ فضائل علوم صوری و معنوی حافظ کلام الٰہی بودند ہفت بار
مناسک حج را پیادہ پا ادا ساختند و ہموارہ جامۂ سیاہ می پوشیدند باین وجہ بحاجی الحرمین شہرت داشتند
قصۂ مطارحۂ ایشان کہ با مخدوم اشرف جہانگیر سمنانی واقع شدہ مشہور ست وفات بتاریخ ہشتم ماہ ذی القعدہ
سال ہفت صد و ہفتاد و چہار ہجری و بقولے ہفت صد و نود ہجری ست اما بقول صاحب خزینۃ الاصفیاء در
سال ہفتصد و ہفتاد و چہار ہجری ست مزارش در ظفرآباد بمحلۂ شیخوارہ اندر حریم پختہ واقع ست صاحب بحر ذخار
می نویسد کہ مزارش از روز حاجت رواے خلائق آن دیارست بروز عید قربان خلائق بر مرقدش جمع آمدہ گرد
روضۂ او می گردند و از غایت اعتقاد ارکان حج بجا می آرند رحمۃ اللہ علیہ انتہی۔

ذکر شیخ المشائخ قدوۃ ارباب الطریق زبدۃ اصحاب التحقیق حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح السہروردی الملتانی

کنیت ایشان ابو الفتح و لقب فضل اللہ خلف و خلیفہ و مرید رشید پدر خویش شیخ صدر الدین محمد بن شیخ
بہاء الدین ذکریا ملتانی اند پنجاہ و دو سال بر سجادۂ پدر و جد نشستہ بارشاد طالبان قیام داشتند صاحب
علوم ظاہر و باطن و کشف و کرامات بودند۔

نقل ست که روزے حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی بر چارپائی تکیه زده نشسته دستار مبارک بپایۀ پلنگ نهاده بود و شیخ صدرالدین بر نشیب فرش بدو زانوے ادب نشسته و شیخ رکن الدین بعمر چار سال بازوہاے چارپائی گرفته می گشت و ببازی مشغول بود ناگاه بمقتضاے عالم طفولیت دستار جد بزرگوار از پایۀ چارپائی برداشته بر سر نهاد شیخ صدرالدین بوقوع این حال بانگ زد و گفت باادب باش حضرت شیخ بزرگ فرمود که منعش مکن که حقدار دستار ست و ما این دستار بوے عطا کردیم چنانچه آن دستار از همان روز در صندوقی نهادند بعد وفات پدر عالی قدر چون شیخ رکن الدین بر سجادۀ مشیخت نشسته ست همان دستار بر سر نهاد و خرقۀ عالیه که بجد امجد وے از پیشگاه شیخ الشیوخ عطا شده بود در بر کرد و رونق افزاے سجادۀ عالیه گشت ذات بابرکاتش دریاے بود از فیض الٰهی هر کس بهر حاجتے که بخدمت وے آمدے دامن خود پر از گوهر مراد یافتے چنانچه خلق او را قتبال حاجات می گفتند در لطائف اشرفی ست که ولادت ایشان در یوم جمعه سنه شش صد و چهل و هفت و مدت سجاده نشینی بعد از پدر خود پنجاه و دو سال انتهی وفات ایشان بتاریخ نهم جمادی الاولی و بقول بعضے شانزدهم رجب المرجب سال هفت صد و سی و پنج روز پنجشنبه بود و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز در ملتان متصل قبر پدر و جد خود ست۔

ذکر فرید الدهر وحید العصر قطب الوقت حضرت شیخ صدرالدین عارف بن حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی

ایشان خلف رشید و خلیفه و صاحب سجادۀ پدر خود حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی اند کنیت ایشان ابوالمغانم ست جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سخاوت و شجاعت و علم و خلق نیک مقتداے زمانه بود و بشیخ صدرالدین عارف مشهور گشت در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود تا هیژده سال بر مسند ارشاد و تربیت نشست بسیارے اولیاء در سلک ارادت ایشان منسلک گردیدند و بسیارے طالبان و مریدان را بدرجۀ تکمیل رسانیدند حضرت ایشان را وصایاے مفیده اند که آنها را یکے از مریدان ایشان خواجه ضیاء الدین در ملفوظات ایشان که کنوز الفوائد نام دارد جمع کرده ست اکثر وصایاے ایشان که حضرت

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کردہ اند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند صاحب تاریخ فرشتہ
ہم در تاریخ مذکور احوال ایشان بوضاحت نوشتہ ہست ولادت وی در شب جمعہ سنہ شش صد و یازدہ و عمر ہفتاد و
سہ سال وفات ایشان بتاریخ بست و سوم ذی الحجہ روز سہ شنبہ سال شش صد و ہشتاد و چار ہجری بودہ در
تاریخ فرشتہ سنہ ہفت صد و ہفتاد و شش نوشتہ قبر ایشان در ملتان نزد قبر پدر بزرگوار ایشان ہست۔

ذکر العارف باللہ رب العالمین حضرت شیخ الاسلام خواجہ بہاء الدین ابو محمد ذکریا ملتانی القرشی الاسدی

خلیفہ شیخ الشیوخ شہاب الدین السہروردی ایشان از عظمائے مشائخ سہروردیہ و اکابر اولیائے ہندست
صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بود کنیت ایشان ابو محمد و ابو البرکات ست و نام پدر ایشان
وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاہ قرشی و اصل از ملتان اند در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع
عالم و کامل و قطب و غوث وقت در عہد خویش بی نظیر روزگار بودند و حنفی مذہب بودہ اند تحصیل علوم ظاہری
و تکمیل آن کردہ بعد از آنکہ مدت پانزدہ سال بدرس و افادہ علوم مشغول بودہ و ہر روز ہفتاد تن از علما
و فضلا استفادہ می کردند عزیمت حج کردہ و در وقت مراجعت از سفر در بغداد رسیدہ شیخ الشیوخ را دریافتہ
مرید شدند و برخصت حضرت مرشد بملتان آمدہ متوطن شدہ بارشاد طالبان مشغول شدند خلق بسیار
بدولت ایشان ہدایت یافت سید میر حسینی سادات صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات
بملازمت او رسیدہ و تربیت یافتہ اند گویند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہما موافقت عظیم بود و سالہا باہم
بودند و چنین نیز گویند کہ پسر خالہ یک دیگر بودند ولادت ایشان در شب جمعہ شب قدر ماہ رمضان المبارک
در سال پانصد و شصت و شش ہجری و بقولے پانصد و ہفتاد و ہشت در قلعہ کوٹ و وفات
روز پنجشنبہ بعد از ادائے نماز ظہر ہفتم ماہ صفر و بقولے ہفتدہم صفر سنہ شش صد و
شصت و شش ہجری بودہ مدت عمر یک صد سال و قبر ایشان در ملتان است
باختصار رفتہ ایم۔

ذکر الشیخ شهاب الدین سهروردی رح

کنیت ایشان ابوحفص و نام عمر بن البکری السهروردی از اولاد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه ایشان
مرید عم خود حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی اند ولادت با سعادت ایشان در ماه رجب سنه
پانصد و سی و نه و وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو هجری ست و قبر ایشان در بغداد ست
درون شهر باقی دیگر احوال ایشان بالا گذشته۔

ذکر الشیخ الاعظم و القطب الاکرم شیخ ضیاء الدین ابو النجیب السهروردی رح

نام ایشان عبد القاهر ست و لقب ضیاء الدین نسب ایشان به دوازده واسطه بحضرت امیر المومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه میرسد نسبت ارادت ایشان به دو جانب ست یکی از شیخ احمد غزالی و دیگر به شیخ وجیه الدین
عم خویش و در جمیع علوم کامل بودند تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت غوث ربانی سیدی شیخ عبد القادر
جیلانی رح مشرف گشته بشرف ارادت و خلافت معزز شدند در وقت خود امام شریعت و یگانه حقیقت بودند
وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم جمادی الاخری سال پانصد و شصت و سه هجری بوده قبر شریف در بغداد ست

ذکر العارف بالله الفائز بکمالات السرمدی
شیخ وجیه الدین ابو حفص السهروردی رح

ایشان از اجله مشائخ و اعاظم اولیاء صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودند نسبت ارادت
ایشان به دو طرف ست و از هر دو طرف به سید الطائفه حضرت جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ عمویه بمشاد
دینوری و از ایشان بحضرت سید الطائفه و دیگر از اخی فرج زنجانی بحضرت رویم و از او شان بحضرت سید الطائفه
جنید بغدادی و ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی اند وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش
هجری ست و قبر در بغداد ست۔

ذکر مصدر فیوض الربانیة و مخزن انوار الالٰهیة
شیخ محمد بن عبد الله المعروف به عمویه

بفتح العین المهملة وتشدید المیم المضمومة وسکون الواو وفتح الیاء المثناة من تحتها کذا فی تاریخ ابن خلکان وصاحب
نفحة الاسرار تا رفوقیه افزوده ودر جامع الاصول بتحقیق راهویه ست که بفتح ها وفتح واو وسکون یا و کسر ها آخر
بود تاریخ ابن خلکان بسکون هر دو ها نیز وارد ست که راهویه بضم ها و سکون واو وفتح یا ود سیبویه بفتح یا و واو
سکون یا و بعد آنها واین لغت فارسی ست معنی آن در عربی رائحة تفاح را گویند ونظائر این مثل لفظویه عمرویه
وغیر آن وعجمی گویند سیبویه بضم بار موحده وسکون واو وفتح یا زیرا که پیش عرب وقوع ویه در آخر کلمه مکروه است
چرا که این برائے ندبه می باشد ودر دستویه ابن ماکولا در کتاب الاعمال نوشته است بفتح دال ورا و واو وقال
علی الشبر الملسی فی حاشیة المواهب فی ابن مردویه بفتح المیم وحکی ابن نفطة کسرها عن بعض الاصبهانیین والراء
ساکنة والدال المهملة مضمومة والواو ساکنة والمثناة مفتوحة تلیها ها کاتب الحروف گوید که همچنین ست در عینی
شرح بخاری در آخر کتاب النکاح بالجمله نام پدر شیخ عمویه عبد الله ست از اجله مشائخ زمانه خویش بوده مرید شیخ احمد
اسود دینوری اند در وقت خود فرد و یگانه و استاد زمانه بسیاری خلق را با رادت خود در آورده بحق رسانید وفات
ایشان در سنه سه صد و هفتاد و سه هجری رو داد۔

ذکر شیخ مشائخ الوقت مقبول رب الاحد شیخ احمد اسود دینوری

نام پدر ایشان محمد ست لیکن صاحب سفینة الاولیا عطا نوشته اصل ایشان از دینور ست شیخی بود بغایت
بزرگ و عالم العلوم ظاهری و باطنی بود در وقت خود مرشد کامل عالم فاضل عابد زاهد متقی و صائم دائم و از صحبت
اهل دنیا متنفر بودند و از کبار مریدان حضرت ممشاد دینوری اند و سوائے ازان از دیگر مشائخ عظام نیز فائدها
اندوخت وفات ایشان در ماه ذی الحجه سال سه صد و شصت و هفت هجری و بقول صاحب نفحات الانس
در سال سه صد و چهل هجری ست باقی حال دیگر بزرگان از حضرت ممشاد دینوری تا حضرت جنید

بغدادی بالا گذشت۔

سلسلۂ طیفوریہ

بدانکہ این سلسلہ منسوب بحضرت طیفور شامی عرف بایزید بسطامی ست و اجازت این سلسلہ حضرت سید خضر رومی قلندر را از حضرت میر جمال مجرد ساؤجی خلیفہ حضرت طیفور شامی رسیده و اوشان را از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ پس درین سلسلہ از بزرگان بجز میر جمال مجرد ساؤجی و حضرت طیفور شامی ہمہ آنند کہ ذکر آنہا پیشتر شد لہذا صرف ذکر میر جمال مجرد ساؤجی کرده این سلسلہ را ختم می کنم و ذکر حضرت طیفور شامی در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد لہذا درینجا مکرر ننوشتم کہ خالی از طوالت کلام نیست۔

ذکر سید السادات الاماجد الاعالی میر جمال مجرد ساؤجی

بدانکہ ساؤجی منسوب ست بساوه کہ دیہی ست نزدیک بہ آوه و آن را آبا نیز گویند از متعلقات طوس و از ہمانجا بود شاعر مشہور سلمان ساؤجی ایشان در ابتدا مفتی شہر در مصر بودند مصریان ایشان را کتابخانۂ روان می گفتند ہر گاہ فتوائے مشکل پیش می آمد از ایشان می پرسیدند ایشان بے آنکہ رجوع بکتاب کنند جواب شافی می دادند روزے حالتے روداد کہ تجرید کرده ریش را با خود دانستہ بتراشیده در مغاکے پنہان شد و چشم بآسمان داشتہ مبہوت وار نشست چون این خبر شیوع گرفت دانشمندی فرمود تا ارزیز گداختہ در دہانش ریختند وسے ہیچ ازین حال برنگشت گوئی آب سرد بود کہ در دہانش فرو رفت فضلائے وقت بعیادت برو رفتند و گفتند کہ در ریش تراشیدن خلاف شرع نموده سر در خرقہ فرو برده و با محاسن سفید بر آورد آنانکہ بعیادت آمده بودند باعتقاد و معذرت برگشتند در مراد المریدین مرقوم ست کہ در بعضے رسائل مسطور ست کہ سید جمال الدین مجرد ساؤجی در سنہ شش صد و چار بر صدر حیات بودند و خلیفہ حضرت خواجہ ابو یزید بسطامی اند انتہی اگر زیاده خواہی در کتاب مراد المریدین و سیر العارفین و کرامات الاولیا و خیر المجالس نظر کن مقبرۂ ایشان در قصبۂ نائن است کہ میان یزد و اصفہان واقع ست۔ سال و تاریخ ولادت و وفات بنظر نیامده۔

سلسلهٔ فردوسیه

بدانکه این سلسله منسوب ست بشیخ ابو النجیب فردوسی و فردوسی منسوب بفردوس و آن موضعی ست نزدیک بدمشق متصل بجانب اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت شیخ حسین ابن معز بلخی رسیده۔

ذکر شیخ الاسلام والمسلمین عمدة ارباب السلوک و الیقین واقف اسرار الٰهی حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی رح

مرید و خلیفه عم خود شیخ مظفر بدانا اززاداست کلام او چنان معلوم می شود که ارادت بشیخ شرف الدین یحیی منیری داشت و تربیت خلافت و ارشاد از شیخ مظفر عم خود یافته اوائل حال در دهلی بتعلیم و تعلم اشتغال داشت بعد از جاذبه عنایت الٰهی که باعث بسلوک طریقهٔ فقر ست سفر حجاز کرده بمدینهٔ طیبه رسید بعد از دریافت این سعادت بوطن اصلی خود توجه فرمود و لقب ایشان از حضرت شاه مدار سمندر توحید ست چنانچه گویند که چون شیخ حسین از طرف بهار در جونپور رسید و سبب آن بود که شیخ شرف الدین کتاب عوارف و رالضعت خوانانیده بود که وفات یافت شیخ حسین نهایت مضطرب شد حضرت شرف الدین چشم باز کرده گفتند که خاطر جمع دار بعد از چندی شیخ بدیع الدین مدار در جونپور خواهند آمد تو آنجا رفته کتاب تمام کرده گیر و تر ابرکات بیشتر حاصل خواهد شد القصه ایشان پیش شاه مدار رسیده والضعت کتاب تمام کردند و خلافت و لقب سمندر توحید یافتند و از حضرت شاه شرف الدین لقب توشهٔ توحید یافتند ایشان را مکاتیب است انقدر که آنها را حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار نقل کرده هزاروی در بهار ست تاریخ و سنه وفاتش بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الکامل المکمل و الامام الفاضل الاکمل کاشف

له لیکن در کتاب ... الکونین سنه ولادت و وفات ایشان چنین دریافت شد سنه ولادت ۷۰۴ هجری و وفات بست و سوم ذی الحجه ۸۴۴ هجری و مدت عمر یک صد و پانزده سالی والله اعلم ۱۲

الرموز نا سرمدی حضرت شیخ مظفر بن شمس البلخی رح

مرید و خلیفهٔ شیخ شرف الدین یحیی منیری ست بغایت درجهٔ مقبول و محبوب پیر خود بود چنانچه حضرت شیخ ایشان
را در مکتوبات خود امام مظفر می نوشت آورده اند که حضرت ایشان مدت بیست و پنج سال از واقعات حالات
و معاملات خود بخدمت شیخ عرائض می فرستاد و شیخ آن را جوابات می نوشت ذیل بعض مکتوبات مسطور ست
که مکتوبات من همه حل مشکلات آن برادر ست باید که کسی را ننماید که موجب افشای سر ربوبیت گردد چون وقت
وفات ایشان نزدیک رسید بیست و یک روز طعام نخورده نه با کس سخن گفت و بوقت آخر این امانت پیران
عظام بالنعمت خلافت بشیخ حسین برادرزادهٔ خود عطا کرده بسال هفت صد و هشتاد و هشت در مکهٔ معظمه
برحمت حق پیوست و بعد وفات پیر خود تا شش سال در قید حیات بود مزارش در عدن ست۔

ذکر شرف الاولیا و فخر الاصفیا صاحب المقام العالی حضرت شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسے ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست مکتوبات
مشهور ترین و لطیف ترین تصانیف او ست بسیارے از آداب طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج
یافته و ملفوظات او را نیز یکی از معتقدان او جمع کرده الطائف مکتوبات بیشتر ست گویند که بر آداب المریدین نیز
شرح دارد مرید خواجه نجیب الدین فردوسی ست گویند که شیخ شرف الدین بشوق ملاقات بندگی شیخ نظام الدین
اولیا بدهلی آمد قضا را پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیده بود شیخ نجیب الدین
فردوسی آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود درویش سالهاست که منتظر تو نشسته است امانتے که دارم بتو
بسپردنی ست مرید شد و نعمتے که برائے او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی را چند سال
در بیابانے که در راه آگره واقع ست توقف واقع شده هم در بیابان می بود و عبادت می کرد بعد از سالها بوطن رسید
قبر او در شهر بهار ست و منیر قریه ایست از بهار در رساله فارسی که کسے در بیان چهارده خانواده نوشته می نویسد

که ابتدای سلسلهٔ فردوسیه از سهرورد ست شیخ نجم الدین کبرای فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی قریب یک دیگر
بوده اند و مجاهده و ریاضت بسر حد کمال رسیده و بعد یک هفته افطار صوم می کردند و آن هم بگیاه جنگلی یا نان جون
و هر دو بزرگ بخدمت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی آمدند و گفتند عمر بسر آمد و کار بر نیامد ریاضت و مجاهده
بسیار کشیدیم اما هیچ بوی مقصود ندیدیم شیخ ابو النجیب فرمود برادران ما نیز بدین داغ مبتلائیم سبیل آنست
که مرید شویم هر سه بزرگ بخدمت شیخ وجیه الدین ابو حفص بن عمر بن عمویه آمدند و شیخ وجیه الدین بعد از مدتی
شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را بشیخ ابو النجیب سپرد و گفت
این را بر خود گیر پس بعد از هفتم ماه شیخ ابو النجیب شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما مشائخ فردوس اید
از آن روز فردوسیان پیدا آمدند رحمة الله علیهم اجمعین وفات شیخ شرف الدین در سال هفت صد و هشتاد و دو
هجری ست که زمان سلطنت فیروز شاه بود بتاریخ ششم ماه شوال قبر وی در بهار ست و بقولی در منیر۔

ذکر نجیب الاولیا و نقیب الاصفیا معدن فیوض لم یزلی شیخ نجیب الدین فردوسی

مرید و خلیفهٔ شیخ رکن الدین فردوسی ست نام والد ماجد وی خواجه عماد الدین بود بعد وفات شیخ خود بر مسند
ارشاد نشست و خلق الله را هدایت نمود وفات وی در سال هفتصد و سی و سه هجری ست قبر او جانب
مشرقی حوض شمسی در دهلی بر صفهٔ عالی نزدیک قبر مولانا برهان الدین بلخی ست۔

ذکر شیخ الاصاغر و الاکابر ذو المجد و الشرف الٰهی رکن الملة و الدین شیخ رکن الدین فردوسی

مرید و خلیفهٔ شیخ بدر الدین سمرقندی ست بعد از وی بر سجادهٔ مشیخت نشست و سلسلهٔ فردوسیه از وی در
هندوستان شائع گردید وی از خرد سالی بخدمت شیخ بدر الدین سمرقندی تربیت و تکمیل یافت او را درین
طریقه مرتبهٔ بزرگ و مقامی عالی بود و قبولی عظیم در دل خلق داشت انتشار و اظهار سلسلهٔ فردوسی در هند

ازو گردیده کسی که هست نسبت خود بسلسلهٔ فردوسیه بدو ثابت می کند در دهلی بود چون سلطان معزالدین کیقباد
در کیلوکهری شهرے بنا کرد وی هم از شهر آمده بر کنارهٔ آبجو مقامی ساخت غالباً میان او و شیخ نظام الدین اولیا
چندان محبت و اخلاص نبود در سیر الاولیا می نویسد که پسران شیخ رکن الدین که جوانان نوخاسته بودند و مریدان
او بارها در کشتی سوار می شدند و سماع گویان و رقص کنان از زیر خانهٔ شیخ نظام الدین می گذشتند روزے
هم برین حال می گذشتند چون نظر شیخ برین جماعت افتاد سر بر آورد و گفت سالهاست که یکی چون شیخ خود را
و جان خود فدائے این بر اده می کند و دیگران نوخاسته اند و می گویند که تو کیستی که مانده ایم و دست از آستین آورد
و جانب ایشان اشارت کرد که ها بردهمین که پسران شیخ رکن الدین با آن غوغا زیر خانهٔ خود رسیدند از کشتی فرود آمده
خواستند که غسلے بکنند که در آب در آمدند و فوراً غرق شدند وفات وے در سال هفت صد و بست و چهار
هجری ست و مزارش در دهلی۔

ذکر بدر سماء الکمالات المعنوی حضرت شیخ بدرالدین سمرقندی

از ملفوظات شیخ شرف الدین یحیی منیری معلوم می شود که او مرید شیخ نجم الدین کبری ست و در سیر الاولیا نوشته
است که او خلیفهٔ شیخ سیف الدین باخرزی ست و شیخ نجم الدین را دریافته بود و هم در سیر الاولیا می نویسد
که او بزرگ بود در صحبت شیخ نظام الدین اولیا سماع بشنیدی و بغایت خوبصورت و نیک سیرت بود چون شیخ
بدرالدین سمرقندی برحمت حق پیوستند او را در سنگوله دفن کردند روز سوم شیخ نظام الدین اولیا حاضر شد مجلس
خاسته بود و سماع در داده بستر رسید و نشست چون ایشان در سماع برخاستند شیخ نظام الدین نیز برخاست
بعضے گفتند که میان شما و ایشان بعد مسافت ست شیخ بشنید فرمود موافقت شرط ست در خزینة الاصفیا ست
که چون بهندوستان آمد از صحبت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا نیز فائده ها برداشت و از خلفاے وی نیز شمار
گردید وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری ست عمری دراز یافت و در دهلی سکونت ورزید۔

ذکر محرم اسرار المشیة الاحدیت حامل انوار الواحدیت مرجع

السلسلة الفردوسی حضرت شیخ سیف الدین باخرزی

ایشان از کبار مریدان شیخ نجم الدین اند بعد تحصیل تکمیل علوم ظاهری بخدمت شیخ آمد و تربیت یافت چون حضرت شیخ ایشان را در اوائل بخلوت نشاندند اربعین دوم در خلوت وی آمد و انگشت مبارک بر در خلوت وی زد و آواز داد که ای سیف الدین ع

منم عاشق مرا غم ساز وارست　　تو معشوقی ترا با غم چه کارست

برخیز و بیرون آی آنگاه دست شیخ بگرفت و از خلوت بیرون آورد و بطرف بخارا روانه گردید آنجا بهدایت خلائق مشغول گشت وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری ست و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر بخاراست۔

ذکر شیخ الاسلام والمسلمین مرشد الطلبة والسالکین ذو الخلافة الکبری الشیخ نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخوارزمی الخیوقی الشافعی المعروف عند الفقهاء بالکبری و ابی الجناب

و جناب بفتح الجیم ثم نون مشدده و کبری علی صیغة فعلی کعظمی و منهم من یمد فیقول الکبراء جمع کبیر کذا فی طبقات الکبری للتاج الدین ابکی و این کنیت را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در واقعه عطا فرموده بودند نام ایشان احمد بن عمر ست کبری از ین وجه لقب کردند که در اوان جوانی که بتحصیل علم مشغول بود با هر که مناظره می کرد غالب می آمدند بدین سبب بطامة الکبری خطاب یافت بعد ازان لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد مناقب و صفات ایشان نه چندان ست که درین جزو مختصر گنجائش کند طالب را باید که رجوع بمطولات کند وفات ایشان در دهم جمادی الاول سال ششصد و هیجده هجری واقع شده و مدفن در خوارزم و در لطائف اشرفی در ماه ربیع الآخر نوشته

ذکر بقیه بزرگان این سلسله یعنی از حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی تا حضرت سید الطائفه بالا گذشت

سلسلۂ مداریہ

گویند کہ سر حلقۂ این سلسلہ امام عبد اللہ علمبردار است و بگزارش گرشتہ او بواسطۂ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
بحضرت خاتم النبیین صلعم میرسد و بروایت طائفہ بوسیلۂ حضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہ بآن حضرت مستند می گردد
و بنگارش بعضے شاہ مدار اویسی ست صحاب این خانوادہ در بیان توحید گشتۂ غلو اند و اعتقاد وحدت وجود
را بہ نشیدی بلندی سرایند و از منع ظاہر شریعت چندان نیندیشند سخن کوتاہ برہنگی و بیحجابی بشر این طائفہ
در نصف پسین ماتۂ عاشر ہجوم آورد و گرنہ در روزگار عرفان شعار شاہ بدیع الدین مدار نہایت باز داشت این گراہی
وحدت و غایت بیم ناکی از مخالفت ظاہر شریعت مقیم اندیشہ ہا و صمیم دلہا بود و طریقت موافقت سالک
سالکان مودب می کردند پوشیدہ نماند کہ چون درین سلسلہ تجرید صوری را شرط ثابت و شطر اجازت تفویض
ساختند و بیشتر بزرگان خلافت دستگاہ این خاندان بستر عورت و بہا ماسیکہ دران روز خوردہ باشند خود را
نیازمند دانستہ از جمیع اجناس پوشاک و الوان خوراک مرفہ خاطر میرسیدند و اوقات زندگانی بیاد رازق العباد
مامور می داشتند و کلمہ لکل یوم جدید رزق و ترکنا الدنیا یوم و لنا فیہا صوم از لوح کردار خویش منہج انفاس
و سوائے احتیاج اگر معلومی ناگاہ جدید بدست وقت افتادی ہمان دم غربال صفتی او دست گرفتہ از دست دل خود
بیرون انداختے باندازآنکہ بوجہ نیاز در وازہ کسی را ایشان آشنا نگردند از ینجا چندی از ارادتمندان صورت تجرید
را دل نہادہ وصل طریقت پیشوایان خویش اندیشیدہ انہماک و استغراق را درین شیوہ بجان پسندیدند و از حد
تجرید مختار صوفیہ دو سہ گام بالاتر خرامیدہ ابراز مشروع را بہ لنگ چہار انگشت کہ تنہا اندام نہانی تواند پوشید
بدل کردند شبانگہ گلخن آسا آتش افروختہ الحاف سرا ساختہ سپیدہ دم خاکستر را بجائے پیرہن بدن مالیدند
و بدین شعار از دائرۂ ادب ماندند و من یتعد حدود اللہ بیرون آمدند و بدین اجتہاد و سیلے مواد این تقلید
کہ روز بروز بدستیاری افزایش ہمزاد پایۂ عموم شد ہیچ بر نیامد ~ مجردان طریقت جماعتی دگراند
بدین صفت کہ تو دانی بدین صفت نبوند ~ اجازت این سلسلہ حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت
حاجی الحرمین حاجی بڈھن رسیدہ و چونکہ ذکر اکابر این سلسلہ تا حضرت قطب الدین بینا دل قلندر در سلسلہ

عالیہ قلمند ریہ گذشت لہذا بساط سخن از ذکر آن حضرات در نوردیدہ حالی بزرگانے کہ ذکر آنہا جلوہ طراز نیافتہ می طرازد

ذکر قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین حضرت حاجی بڈھن رحمۃ اللہ علیہ

ایشان اجازت وخلافت سلسلہ ہذا از شیخ ابوالفتح سرمست دارند تاریخ ولادت ووفات مع سنہ کاتب الحروف را بہ دریافت نرسید۔

ذکر قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین حضرت شیخ ابوالفتح سرمست

پیدا نکہ ایشان فرزند رشید ومرید وخلیفہ وجانشین حضرت شیخ محمد علا المعروف بشاہ قاضن اند صاحب تعداد اقسام عادات وجذبات وحالات عالیہ بودند در نظر کیمیا اثر ش حق تعالی چنان تاثیر بخشیدہ بود کہ بجانب ہر کسی کہ میدید دل وی از محبت دنیائی الفور سرد می شد شاہ حمید حضور اگرچہ مرید والد ماجد ایشان بودند اما از خوان پر کرم ایشان ہم فائدہ ہا در ربودہ بودند وفات ایشان در سنہ نہصد وچہل دو رو داد۔

ذکر مصدر الفیوضات و الکرامات الشہیر حضرت شاہ قاضن المعروف بقاضی منیر

ایشان اجازت وخلافت سلسلہ مداریہ از حضرت مولانا حسام الدین سلامتی دارند ودر طریقہ شطاریہ خلیفہ شیخ عبداللہ شطار اند درویشے بود با صفا وحق آگاہ ودر علوم متعارفہ کامل واکمل مظہر کمالات انسانی ومورد حالات وجدانی بغایت مرتبت ونہایت رفیع منزلت بود از مشاہیر خلفاے ایشان سیکے میر سید علی قوام عاشقان ودیگرے شیخ ابوالفتح سرمست ہدایت اللہ خلف رشید ایشان کہ بعد وفات والد ماجد خویش جلوہ افروز مسند ارشاد وتلقین شدند شیخ حمید ظہور حاجی حضور از خلفا ومریدان ایشان اند وفات شان بتاریخ سوم ماہ صفر سنہ ہشت صد ونود وود واقع شد مزار ش در جونپور است۔

سلہ ۵ در بحر زخار نام ایشان شیخ محمد اعلی نوشتہ ۱۲

ذکر عمدة العارفین و نخبة الکاملین واقف اسرار الصوری والمعنوی حضرت شاہ حسام الدین سلامتی

ایشان از علماے متبحرین و فضلاے کاملین ہندوستان بودند اصل ایشان از اصفہان ست در عہد سلطان ابراہیم شرقی جونپوری مرجع طلاب بودند وقتیکہ عشق و محبت دامنگیر حال وی شد رجوع بحضرت شاہ بدیع الدین مدار آوردند و باندک مدت بمعارج عالی فائز گردیدہ از مقربان پیر خود شدند سلامتی ایشان از ین وجہ می گویند کہ وقتے بے اختیار از غلبۂ شوق دیوانہ وار در خلوتخانۂ حضرت شاہ مدار کہ در آنجا کسے را از مریدان و خلفاے شان بار نبود در آمدند بمجرد در آمدن ایشان حضرت شاہ مدار فرمودند کہ اے فلان ہیچ بے ادبی بخدا نرسیدہ ایشان ہمون وقت چند اشعار فی الفور تصنیف کردند کہ مضمونش بسیار اشتیاق آمیز بود و گفت کہ اگر من ادب کردمی از جمال اللہ محروم بودمی اکنون کہ ترک ادب کردم بخدا رسیدم حضرت شاہ مدار منبسط شدہ فرمود سلامتی سلامتی این لقب از آن روز برے مقرر گشت ایشان صاحب کرامات و خوارق عادات و صاحب سلسلہ بودند اکثر خلفاے ایشان صاحب ارشاد شدند از انجملہ یکی شیخ محمد علاء المنیری المعروف بشاہ قاضن ہستند فاتش در سنہ ہشت صد و چہل ہجری بتاریخ ۔ م ربیع الاول واقع شد مزارش در جونپور ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد مخزن اسرار و معدن انوار حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار

بدانکہ در بیان نسب و طرق سلسلۂ آنحضرت اقوال مختلفہ نقل می کنند اول اختلاف اقوال را نقل کردہ آنچہ از کتب و رسائل بتحقیق صحیح معلوم می شود می نگارم بدانکہ نسب آنحضرت بعضے می گویند کہ آنحضرت سید بودند چنانکہ دارا شکوہ قادری در کتاب سفینة الاولیا گفتہ حضرت سید قطب . . . ار بدیع الدین قدس سرہ لقب ایشان ا . . . ست و شاہ عزیز اللہ ابن شاہ حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفتہ کہ پدر وے قاضی قدوة الدین نام داشت از فرزندان خلیفۂ ثانی و قیل ثالث و بر سخن برآنکہ سیدزادہ ست تولد ی

در سنه اثنا و قبل اثنین و خمسین بود موضعی که سه منزل از رود نیل ست زادگاه وی ست تمت عبارته و بعضی می گویند
که پدر آنحضرت علی حلبی نام داشته چنانکه شاه حبیب الله قنوجی در کتاب مناقب الاولیا گفته که حضرت شاه کونین
شاه بدیع الدین مدار قدس سره پدرش علی حلبی و مادرش خاص ملک بود شاه از خورد سالی حلب گذاشته بصحبت
فقرا افتاده و دست توجه بانواع ریاضت نهاد و بخدمت طیفور شامی بایزید بسطامی قدس سره استفاده پذیرفت و
ایضا طریقه اویسیان روحانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نعمت یافت و کمالات و سیر و مقامات آن شاه در عالم ظاهر
است احتیاج بیان ندارد تمت عبارته منقول ست از کتاب قیومی ای عزیزان بدانید که بعضی جاهلان حضرت
شاه بدیع الدین مدار را نه مادر و نه پدر منسوب نمی کنند و می گویند که خود حضرت شاه مدار همچنان بی مادر و پدر بذات
پاک از غیب بر زمین آمده بدانند که این طور غلط سراسر می گویند و این نمی دانند که از گفتن این سخن بزه کار شوند گنهگار
ای عزیزان بدانید که نام پدر شاه مدار بندگی شاه علی و نام مادر ایشان بی بی خاص ملک ملقب بی بی حاضره بود
شاه مدار از اهل قریش بودند تولد حضرت شاه مدار در موضع چنار که در ولایت حلب واقع ست چنانچه نام و نشان و مقبره
در موضع مذکور ظاهر ست و حضرت شاه مدار دو صد و پنجاه سال در قید حیات بوده وصال نمودند بعضی جاهلان
که می گویند که شاه مدار بی مادر و پدر بودند غلط ست و نسب نامه آنحضرت اینست که حضرت شاه مدار بدیع الدین
ابن شاه علی بن شاه طیفور بن شاه کافور بن شاه قطب بن شاه اسمعیل بن شاه محمد بن شاه حسن بن شاه حسین
بن شاه علی بن شاه طیموری بن شاه مصری بن شاه بهاء الدین بن شاه عماد الدین بن شاه عبد الحافظ بن شاه
شهاب الدین بن شاه طاهر بن شاه مطهر ابن شاه عبد الرحمن بن ابوهریره صحابی رضی الله عنه و نسب نامه
مادر ایشان این ست خاص ملک که نام ایشان بی بی حاضره ست بنت شیخ حافظ بن شیخ محمود بن شاه
عبد الله بن شاه عبد الصمد کلان بن شاه احمد بن شاه آدم بن شاه محمد بن شاه طیفور تمت عبارته بدانکه
ابوهریره صحابی معروف ست از قبیله بنی دوس که قبیله ایست از قبائل عرب و شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در کتاب اکمال فی اسماء الرجال در حرف ها فصل فی الصحابه در ترجمه اسم ابوهریره گفته که اختلاف کرده اند
مردمان در اسم و نسب ابوهریره باختلاف کثیر و مشهورترین اقوال اینست که در جاهلیت نام او عبد الشمس
یا عبد شمس بوده و در اسلام نام شد یا عبد الله یا عبد الرحمن و گفته است حاکم و ابو احمد که اصح اقوال نزد من این نام

ابوہریرہ عبدالرحمن بن صخر ست و مشہور شدہ بکنیت خود ابوہریرہ بطوریکہ گویا اسم ندارد اسلام آورد در سال فتح خیبر
ودر جنگ خیبر ہمراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودی گردید ہمراہ آنحضرت ہرجا کہ آنحضرت می رفت بخاری گفتہ کہ روایت
کردہ ازو زیادہ از ہشت صد مرد از صحابہ و تابعین از انجملہ عبداللہ بن عباس و ابن عمر و جابر انصاری و انس بن
مالک و وفات یافت در مدینہ سنہ پنجاہ و ہفت یا ہشت یا نہ ہجری و عمر او ہفتاد و ہشت سال بود و نامش
ابوہریرہ برای آن شدہ کہ یک گربہ خرد ہمراہ خود می داشت ہرجا کہ می رفت می برداشتی و بعضے می گویند کہ
پدر حضرت شاہ مدار ابو اسحق شامی نام داشت از فرزندان حضرت ہارون پیغمبر علیہ السلام ست و بر ملت موسوی
یعنے یہودی بود حضرت شاہ مدار از روح حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و روح حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم اللہ وجہہ و جناب حضرت محمد مہدی بن حضرت امام حسن عسکری رضی اللہ عنہما کہ زندہ و غائب اند استفادہ
پذیرفتہ مراتب اسلام و ایمان و کمالات معرفت و ولایت و رتبہ قطب المدار حاصل کردہ و این تعجب نیست چنانکہ
سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سرہ کہ جد آنحضرت گبر مجوسی بود آنحضرت رتبہ کمالات ولایت از جناب
حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ حاصل نمودہ و چنانکہ سر حلقۂ اولیا حضرت معروف کرخی قدس سرہ کہ پدر
آنحضرت نصرانی بودہ و آنحضرت اسلام آوردہ مرتبہ ولایت و عرفان از خدمت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ
حاصل نمودہ چنانکہ شیخ عبدالرحمن چشتی در کتاب مرآۃ مداری گفتہ کہ احوال حضرت شاہ مدار قدس سرہ اکثر مردم
اہل زمانہ بطریق مختلف نقل می کنند بنا بر آن تا مدتے مدید در تفحص و تجسس این معنی بسیاری از کتب تاریخ و سیر
و ملفوظات بزرگان ہر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مطالعہ نمودہ لیکن کما حقہ تشفی حاصل نمی شد آخر بعد از جستجوے
بسیار تمام رسالۂ ایمان محمودی نام تصنیف قدوۃ العارفین حضرت قاضی محمود کنتوری قدس سرہ کہ از بزرگترین
خلفائے شاہ مدار قدس سرہ بودند بمطالعہ در آمد از ابتدا تا انتہا آنچہ از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیدہ
و بچشم خود دیدہ بود ہمہ را ترتیب در رسالہ مندرج ساختہ ست و بعضے مقدمات غوث الوقت حضرت
سید اشرف جہانگیر سمنانی قدس سرہ کہ معاصر و محرم اسرار حضرت شاہ مدار قدس سرہ بودہ نیز فرمودہ اند و از
کمالات و مقامات و حالات آنحضرت کہ بنقل متواتر و معتبر خود از زبان بعضے بزرگان صاحب دیانت
و اہل اللہ شنیدہ و بکرر تحقیق نمودہ می خواست کہ تبرکا و تیمنا احوال آنحضرت و مجملے از خلفای و مریدان

صاحب راز آنحضرت درین مجموعه که مرآت مداری نام نهاده شد قرار واقعی انتخاب نموده مندرج سازد که در معمولا
و قصبهٔ معتبر که لکن چون رسید از روحانیت پاک حضرت شاه مدار نعمتها و بخششها حاصل نمود چون وقت رحمت
بود باب جمع نمودن این رساله نیز درخواست کرد آنحضرت از کمال ذره پروری و مهربانی اجازت فرمود که بنویس
مبارک است در هر جا که خلاف شان خواهد بود من از مزار واقع ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمع قلم بدست گیر که ترا برکات
بسیار حاصل خواهد شد الحال آمدم بر سر مطلب مقصود صاحب ایمان محمودی می نویسد که اجداد حضرت شاه مدار از
اولاد پاک نهاد بنی اسرائیل بودند و پدر آنحضرت ابواسحق شامی نام داشت که وطن او در ملک شام واقع شده بود
در امت حضرت موسی علیه السلام و از فرزندان صحیح النسب حضرت هارون علیه السلام بوده است تا عمیقه در سعی حق پرستی
اوقات صرف می ساخت و هر فرزندے که در خانهٔ او متولد می شد در طفولیت می مرد از آن جهت نهایت مغموم
بود اکثر شبها بزیارت موسی و هارون علیهما السلام میرفت و فرزندی میخواست تا اینکه شبے حضرت موسی را در خواب
دید پیغمبر فرمایند که ابواسحق خاطر جمع دار الله تعالی ترا پسرے بدیع عطا خواهد کرد که تصرف و ولایت سن ازو ظاهر
خواهد شد پس از چند مدت حضرت شاه مدار متولد شدند و موسوم باسم بدیع الدین گشتند و شاه مدار لقب
آنحضرت بوجه آنست که در زمان خود قطب المدار بوده و در کتاب بحر المعانی و دیگر کتب صوفیه مذکور است که
قطب المدار چند نام دارد قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب عالم این همه شخص واحد را گویند تمت
بقدر الحاجة و در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار شاه عزیز الله مداری جونپوری گفته که آنحضرت صاحب
کرامات ظاهره و مقامات باهره و مواهب جلیه و مراتب علیه و احوال و اقوال سنیه است عیسوی المشرب بوده
احیای اموات می نمود انتهی در لطائف اشرفی می آرد که در ان وقت علم ریمیا و سیمیا مثل شاه مدار کسی دیگر
ندیده است و هم در ان ایام بفاصلهٔ چند ماه والدین آنحضرت رحلت نمودند لفراق آنها خواست که از ولایت
شام بر آید پیش استاد خود حذیفهٔ شامی رفته سوال نمود که ازین علوم که مرا تعلیم کرده اید تصرف صوری بسیار
دست داده است اما اثر وصول ذات حق تعالی در من ظاهر نمی شود و در توریت و انجیل تعلیم نموده اید
که از موسی و عیسی علیهما السلام یافت ذات حق بوسیلهٔ احمد میسر خواهد شد آن احمد کجاست استاد گفت
که ازین عالم در گذشته اما تابعان او در مکه و مدینه هستند و مراد از احمد ذات سرور کائنات است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم

پس حضرت شاه مدار را طلب حق غالب گشت از وطن بعد محنت بسیار و مشقت بی‌شمار در مکه رسیدند و در چند
مدت قرآن و احادیث خواندند و بعضے کتب تصانیف مجتهدان مذاهب اهل سنت نیز خواندند چون این چیزها
کشود دست نداد خواستند که بجانب ولایت شام معاودت نمایند که ناگاه در طواف کعبه ندائے در گوش رسید
که اگر طالب هستی رو بر سر مرقد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مدینه برو که او در طلب ترا دو اخواهد کرد شاه مدار
ازین مژده خوش شدند و بشرف آستان بوسی روضه مطهره مشرف گردیدند بروحانیت پاک حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفاے باطن او را میسر گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال مهربانی خود دست ایشان گرفته تلقین
اسلام حقیقی فرمودند و بروحانیت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه سپردند پس شاه مدار حسب الحکم آنحضرت در نجف
رفته و کار خود تمام کرده باز بمکه آمدند و بعد از چند روز بحکم باطن متوجه هندوستان گردیدند و باقی طول سیاحت ایشان
از لطائف اشرفی و مرآت مداری و ایمان محمودی توان دریافت الغرض شاه مدار براه اجمیر در اطراف جوانب سیر کنان
در شهر کالپی رسیدند و در مسجدی که بر لب آب جو بود فرود آمدند و در شهر کالپی شهرتے عظیم واقع شد شاه عزیز الله
ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در اخبار الاخیار آورده که شاه مدار همواره سیر بلاد می نمود در یک سفر که با امیر سید اشرف جهانگیر بود و از حجاز
بطرف هندوستان عبور نموده در کالپی در زمان حکومت قادر خان ولد سلطان محمود که از نبائر سلطان فیروز شاه دهلی
بود سکونت اختیار کردند بعد از شے چون والی کالپی بخدمت بار نیافت اظهار نمود که در شهر باشند شاه مدار
رخت اقامت بجونپور بسته فرمودند که قادر خان فکر خود کند بعد ازان بر اعضاے قادر خان آبلها پیدا گردیدند
که از حرارت سوختن بدن بے طاقت شده بشیخ سراج الدین سوخته رجوع آورد شیخ پیراهن خود بوی پوشانید
آبلها از بدن وی زائل شدند الا یک نشان آبله بر شکم ماند هر چند دوا کرده دور نشد مدت اقامت ایشان چهارده سال
و چند ماه بود و ایشان هفتاد شب قدر دریافتند هر که نظر بر جمال وے افتادے بے اختیار سنائش کردی لهذا
برقعه مبارک خود پیوسته برقع فرو هشتے و گفتے ؎ در ملک هند عزم اقامت نکرده‌ایم
در کرده‌ایم تا بقیامت نکرده‌ایم — انتهی و آن زمان که شاه مدار در کالپی بود کوس مشیخت مخدوم سراج الدین
سوخته می نواختند قادر خان والی سلطنت کالپی مرید شیخ سراج الدین بود از ان جهت بخدمت شاه مدار

چندان توجه نداشت ولیکن چون صیت کمالات شاه مدار در تمام هندوستان فرارسید قادر خان نیز برای ملازمت سوار
شده در جایی که شاه مدار منزوی بود رسید خادمان گفتند که این وقت ملاقات نیست و یا حکم نیست که درین وقت خبر
شما کنم قادر خان رنجیده گشت و بخادمان گفت که بمخدوم خود بگوئید که در شهر ما نباشد و خود بدار السلطنت رفت
چون این خبر بشاه مدار رسانیدند در ساعت برآمد و خادم را فرمود که تو اینجا منتظر باش و خبر او بیار پس بمجرد روان
شدن شاه مدار آبله بر تمام بدن قادر خان پیدا آمد از حرارت آن مضطرب گشته پیش پیر خود سراج الدین سوخته
رفت ایشان پیراهن خود بقادر خان پوشانیدند و آن بحال خود باز آمد و اکثری از آبلها نماند خادم شاه مدار
این خبر بشاه مدار رسانید از راه غیرت بر زبان ایشان گذشت که سراج الدین را چرا نسوخت بمجرد این کلمه بر اعضای
شیخ سراج الدین آبله ظاهر شدند و سوختن گرفت و خود را فدای قادر خان کرد پس از آن روز او را سراج الدین سوخته
گویند و مرقد او در شهر کالپی مشهور است و در سلطنت قادر خان فتوری عظیم واقع شد که از طرف جونپور سلطان
ابراهیم شرقی بجهت تسخیر کالپی لشکر کشید و از آن طرف سلطان هوشنگ بادشاه ولایت مالوه با عساکر رسید
قادر خان آواره گشت و شهر کالپی بتصرف سلطان هوشنگ آمد و سلطان ابراهیم از راه بازگشت و بجونپور
رفت چنانچه در تواریخ سلاطین هند مذکور و درین نقل مخدوم سراج الدین نیز مذکور است که ایشان در وقت
سوختن گفتند که ما نیز سلسلهٔ شما را سوختیم شاید مراد قلت رواج سلسلهٔ مداریه باشد و از ملفوظ شاه عبد العزیز
دهلوی چنان معلوم می شود که سراج الدین سوخته را لقب سوخته خود از پیرش حضرت نصیر الدین چراغ
دهلی عطا شده یعنی سوختهٔ عشق و حضرت شاه مدار ایشان را نسوخته اند بلکه ناراض شده گفت که در اولاد تو
ولی نخواهد شد سوختم ای ولایت را منقطع کردم سراج الدین سوخته گفت که سلسلهٔ تو سوختم الغرض بعد از آن شاه مدار
سیر کنان بطرف جونپور رفت دران اثنا قاضی شهاب الدین قدوائی که از قوم بنی اسرائیل بود و نهایت خوبصورت
بخدمت حق پرست شاه مدار رسید و دائم بخدمت آنحضرت سرگرم می بود محبوب ترین مریدان آنحضرت بوده است
چون آنحضرت قریب لکهنؤ رسید رقعهٔ مبارک بمریدان آورده و فرمود که ازین شهر بوی حسد می آید در میان این
شهر نمی روم پس بیرون لکهنؤ بمقابر فرود آمد حاجی الحرمین الشریفین شیخ قوام الدین دران ایام بر مسند مشیخت
بود چون جمیع اهل شهر برای نیازمندی آمده ملاقات شاه مدار حاصل نمودند مخدوم نیز گفت که یک مجلس باید دید

پس با جمعے از مریدان خود بخدمتش رسیده ملاقات نمود اما چون صفائے در باطن او نبود شاه مدار نیز متوجه نشد مخدوم قوام الدین قاضی شهاب الدین را دید که جوانے صاحب جمال در پس سر آنحضرت استاده مگس رانی می کند دیده گفت که این جوان هم بطلب حق خدمت می کند شاه مدار را این را خوش نیامد فرمود که هر کس که پیش فقرا می آید موافق نیت خود نتیجه می یابد اصل کار موقوف بر نیت ست پس شیخ قوام الدین رنگ مجلس دگر یافته بر خاست و رخصت شده بخانه خود رفت و پس از چند روز وفات یافت بعد از ان یک پیرزن پسر بیمار خود را پیش حضرت شاه مدار آورده از کمال عجز درخواست دعا نمود آنحضرت از راه کرم بخشی فرمود که این امر حواله شاه مینا شده ست پسر خود را پیش او بشان بر که صحت این پسر بر دعائے شان موقوف ست آن پیرزن نپذیرفت که شیخ محمد مینا چه کس ست و بچه می ماند دران ایام مخدوم شیخ مینا خورد ده ساله به نیابت پدر خود جاروب کشی مزار مخدوم شیخ قوام الدین می نمود بعد ازان شاه مدار خواست که به تلافی رنج و ملالیکه میان شیخ قوام الدین واقع شده در حق مخدوم شاه مینا نوازش فرماید و بجائے مخدوم شیخ قوام الدین نصب فرماید پس قاضی شهاب الدین را طلبیده جائے نماز خاص حواله نموده فرمود که این را در فلان محله ببر و شیخ محمد مینا که همراه طفلان بازی می کند او را دعا من برسان و این جائے نماز بده و بگو حق تعالی خدمت شهر لکهنو حواله تو کرده ست در حق پسر این پیر ضعیفه که برائے صحت پسر خود پیش مدار آمده بود دعا کن که شفائے این بدعائے تو موقوف ست قاضی شهاب الدین پیغام آنحضرت مع تبرک بشیخ مینا رسانید شیخ مینا سجده شکر بجا آورده جائے نماز را بر سر خود نهاد و دعا کرد در ساعت آن پسر شفا یافت از آن روز شهرت کمالات شاه مینا در هندوستان شائع گشت این قدر بس ست باقی از کتبهائے بالا ذکر فته توان دریافت وفات شاه مدار روز پنجشنبه بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاولی در هشت صد و چهل بوقت سلطنت سلطان ابراهیم شرقی در دیار هندوستان واقع شد و ولادت آنحضرت در سنه شش صد و پانزده در ولایت شام دو صد و بست و پنج سال عمر داشت و بقولے ولادت در شهر حلب بملک شام بروز دوشنبه بوقت صبح صادق یکم شوال سنه چار صد و چهل و دو هجری بعد از چند ایام عمارت روضه حسب الحکم سلطان ابراهیم شرقی با هتمام پسر میر صدر جهان جونپوری با تمام رسید در قصبه مکنپور که از توابع قنوج ست خلفائے ایشان بسیار اند قاضی محمود و برده و پسران شان و فرزندان شاه میران در شهر

بهرائچ و بعضے در قصبهٔ لاہرپور و بعضے در شہر جونپور اند و اولاد شاہ مٹھی مدار پسر خردش ہمہ در کنتور سکونت دارند و قاضی مطہر کہ قبرستان در کالپی ست و حضرت شہاب الدین قدوائی کہ قبرستان در موضع جملائی ست و حضرت شاہ ماآکہ در ولایت بنگالہ آسودہ ست و حضرت میر جمال الدین المشہور بسید جمن کہ در موضع بھلسہ قریب بہار مسکن گرفتہ و حضرت میر سید احمد بادپا کہ در جنگل کھلوائن نواحی شہر جونپور آرامگاہ اوست و حضرت شاہ جود حسن کہ در شہراودہ مسکن گرفتہ و حضرت شیخ شمس تائب کہ در شہر لکھنؤ آسودہ ست و حضرت شیخ بدھن صدیقی کہ در شہر سندیلہ قرارگاہ اوست و شاہ بھیکا کہ در شہر قنوج شہرت دارد باقی ذکر حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کہ پیر حضرت سید بدیع الدین مدار قدس سرہ اند و حضرت امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد و ذکر حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر در سلسلۂ علیہ قلندریہ بالا مذکور شد حاجت اعادہ ندارد۔

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ

اجازت این سلسلہ کہ ورائے سلاسل سبعہ است حضرت عارف باللہ ملقب بصاحب الغیب بصاحب سرّ شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ را از حضرت مولوی احمدی نقشبندی ساکن کرسی رسیدہ و مختصرے حال حضرات این سلسلہ تا مرشد کی شاہ محمد کاظم قلندر بالا گذشتہ لہذا آغاز این سلسلہ از ذکر حضرت مولوی صاحب موصوف کردہ می شود و تحقیق لفظ نقشبند در اسم سامی خواجہ بہاء الدین نقشبند می آید انشاء اللہ تعالیٰ۔

ذکر معدن فضل موہبی و مخزن کمال محمدی مولوی احمدی نقشبندی

خلف رشید قاضی محمد نعیم بن مولوی عبد القادر قاضی شہر گورکھپور تلمیذ خاص ملا احمد عرف جیون امیٹھوی بود۔ جد اعلیٰ آنجناب از ایران بہندوستان آمدہ در عہد شاہان دہلی بر عہدۂ جلیلہ ممتاز ماندند و ہمانجا مولود آنجناب موصوف متولد شدہ در ظل عاطفت و رافت پدری پرورش یافتہ تحصیل علوم متعارفہ تفسیر و فقہ و حدیث بر علمائے مشاہیر دہلی کہ بدین علم نسبت و پنج سالگی تکمیل علوم کردہ بعہدۂ قضائے بنارس مامور شدہ ذات شریفش

جامع فضائل صوری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی صاحب زهد و ورع و تقوی بود مدام بجز شغل درس و تدریس
و عبادت الٰهی کارے دیگر نکرد حنفی المذهب و صوفی المشرب بود از صبح تا چاشت وقت خود در تعلیم علوم عربیه فقه و
حدیث صرف می نمود و شب در افاضهٔ فیوض باطنی بطالبان و مریدان می کوشید اکثر جنات هم بخدمتش ارادت
میداشتند و بسیارے هنود بر دست پاکش مشرف باسلام شدند قلیل الغذا بود و میفرمود که یاد الٰهی را شکم تهی باید
گاهے غذا چرب و با مزه نمی خورد بلکه طعامے چند باهم آمیخته نزد خود میداشت و وقت غلبهٔ گرسنگی قدرے ازان
میخورد و بیشتر اوقات صائم می ماند و برائے کسر نفس فاقه می کشید مسموع است که از جانب بادشاه وقت اکثر مواضع
بنام ایشان معاف بودند اما هر چه از قسم نقد و جنس که ازان وصول می گشت با عزا و اقربا تقسیم می کرد اظهار عجز
و هیچی خود چنان بود که شمار وظائف بر عقد انامل می کرد و تسبیح بدست نمی گرفت و می فرمود که این هم از اعضائے
جسمی ما هستند اینان بسا جا از اطاعت الٰهی محروم دارم و در تسبیح داشتن اندیشهٔ ریا و سمع هم می باشد در سلسلهٔ عالیه
نقشبندیه اجازت و خلافت از حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی میداشت از عارف بالله حضرت
حضرت شاه محمد کاظم قلندر کاکوروی بسیار محبت و اتحاد بود اولا در حضرت صاحب موصوف در قصبهٔ دیوه بمکان
مولانا ذو الفقار علی ساکن دیوه که او شان هم از خلفائے حضرت شاه لعل بریلوی بودند ملاقات شده چنانکه
حضرت صاحب اظهار حال آن در مکتوبی بنام برادر خورد حضرت شاه میر محمد قلندر درج کرده اند ازان بعد چنان
محبت و خلوص زیادتی پذیرفت که گاهے حضرت صاحب برائے ملاقات ایشان بکرسی میرفتند و اکثر مولوی صاحب
بکاکوری قدم رنجه می فرمودند و بهمین ارتباط و اختصاص حضرت صاحب او شان را اجازت سلسلهٔ علیه قلندریه
نوشته دادند و خود از او شان اجازت سلسلهٔ نقشبندیه فرا گرفتند حضرت مولوی صاحب در مرض خود با طالبان
و مریدان خود گفته بودند که هر کرا بعد از من شوق بیعت و ارادت باشد در کاکوری بخدمت شاه محمد کاظم صاحب
رفته تسلی خود کند که نزد من هیچکس را مرد درویشی همچو او شان درینوقت موجود نیست و یک پسر خود را نیز برائے تربیت
بحضرت صاحب سپرد کرده بودند مزار شریفش در قصبهٔ کرسی ضلع باره بنکی واقع محلهٔ قاضی ټوله زیر درخت لسوڑی
زیارتگاه خلائق است هیچ گنبد و چهار دیواری ندارد بلکه قبر هم پخته نیست و چنین از باشندگان آنجا تحقیق پیوسته شد
اما از اولاد ایشان کسے اراده پختگی مزار و احداث عمارت چهار دیواری و غیره بسبب [illegible] ظاهر کرده بود ایشان

در عالم رؤیا نفع شدند و اجازت عمارت وغیره ندادند کہ الشهرة آفته والخمول راحته عمر شریف بشصت و نه سال رسیده تاریخ وسنه ولادت و وفات بدریافت نرسید۔

ذکر گوہر اکلیل ولایت و سروری دُرّة التاج خلافت و رہبری حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل بریلوی

ایشان فرزند ارجمند حضرت سید محمد بن شاه علیم الله بریلوی اند از ابتدائے طفولیت تا ایام کهولت در آغوش پدر عالی قدر مانده و براه اجتبا شتافته ترجمان حال و لسان مقال ایشان شده بودند داخل حال در تحصیل علوم ظاهر بخدمت برادر اکبر خود مولانا سید محمد محکم مشغول بودند بعد از ان بخدمت حضرت والد ماجد خویش برائے تحصیل سلوک پیوستند پدر بزرگوار ایشان را بمدارج کمالات و معارج ولایات و منتهائے سیر سالکان سابقین و سبقا سبقا بحد و شرطے منازل ولایات خاصه و اخص الخواص که ولایت اولیائے امت و انبیائے کرام تخصیص و تشریف یافتند و بعد رحلت پدر بزرگوار خود جانشین و قائم مقام ایشان شدند خلفائے ایشان بسیار اند از انجمله مولانا ازبار الحق فرنگی محلی برادر مولوی احمد انوار الحق فرنگی محلی و مولانا ذوالفقار علی دلوی و قاضی عبد الکریم جوراسی و مولوی سید محمد نعمان نصیر آبادی و مولوی احمدی کرسوی و دیگر اکابر وفات ایشان بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و نود و دو واقع شد و اندرون روضه جد خود که در رائے بریلی واقع ست جانب شرق مدفون شدند۔

ذکر مہبط عطیات الٰہی مصدر کرامات و آگاہی فانی فی الله الصمد القوی حضرت سید محمد نقشبندی البریلوی

ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بوده از ان زمان در حجر کرامت اثر استقامت والد ماجد خویش حضرت شاه علیم الله البریلوی بانند و از بدو شعور به التفاتهائے موفور کامیاب بعلوم صوری و معنوی با تمام حضور بهره یاب شدند از آغاز شباب بحالت جوانی و بدایت معاملات کامرانی اسباب

کمالات انسانی بزرگانه اوصیا و منتهارهٔ ولایت و وراثت رسول سبحانی از سیماے او درخشان و هویدا بود حضرت والد ماجد بکمال توجهات که بحق سید موصوف مرعی میداشتند ایشان را بمثابه ترجمان حال و لسان مقال خویش کرده به تکمیل کمالات و ترقی مقامات از عروج و نزول و طے منازل قرب و وصول به جاه معنان خود می داشتند چنانچه عمامه و قمیص خاصهٔ خویش با تبرکات پیران کرام و کلاه تبرک شیخ الاسلام سید آدم بنوری و دستارچهٔ مبارک حجة الاسلام مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی رح با قرآن شریف مخصوصهٔ تلاوت خود بایشان عطا فرمودند و خاصه سر و سیرت و معانی و صورت خود عطا فرموده مصداق قول مشهور الخلیفة فی حکم المستخلف ساختند آن لعبد در ارشاد طالبان و خدمت مخلصان بر طریقهٔ پدر اهتمام فرمودند و بسیار کسان را بمرتبهٔ کمال رسانیدند الغرض بهمین تقدس و زهد و ارشاد طالبین مولی البقیهٔ زندگانی کرده بعارضهٔ تپ بتاریخ بست و چارم ربیع الثانی روز دوشنبه سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش وقت شب بین العشائین روح مطهر از قالب عنصری باعلی علیین خرامید و بروز سه شنبه در دائرهٔ پدر بزرگوار جانب گوشهٔ جنوب و غرب مسجد بسوی دریا محاذی روضهٔ پدر مدفون شدند از تصانیفش شرح کلمات خواجگان نقشبند رح در غایت متانت و توضیح یادگار است۔

ذکر مقتدای سالکان طریقت پیشوای عارفان حقیقت محی السنة النبوی قدوة الاتقیا حضرت سید محمد علیم اللہ الحسنی الحسینی النقشبندی البریلوی

ولادت ایشان در سنه یک هزار و سی و سه هجری ست از کبراے اولیا و اعاظم خلفاے حضرت سید آدم بنوری اند نهایت متقی و کامل و عالم عامل بود در اتباع سنت سنیه نظیر خود نداشت از اوائل وقت طفولیت بحالات سنت یتیمی و یسیری ایشان التشریف فرمودند و سایهٔ پدر بزرگوار از سر ایشان برداشتند و مادر مهربان را نیز در عمر دو سه سالگی ایشان شربت وفات چشانیدند فتامل کل ذلک الحال مطابقة لاحوال محبوب رب المتعال سید الانبیاء علیه التحیة والثنا۔

منقول ست که ایشان از خداوند جل و علا بجز تتبع کاری سنت آخر و یه و عمر نبوی صلی اللہ علیه وسلم مدام بدعا ها دریوزگی داشتند که الٰهی دعاے ما را اجابت نما و سنین عمر شریف حبیب خویش کرامت فرما و تعالی شانه

دعای ایشان را اجابت نموده سالهای مبارک نبی کریم عطا فرمود چنانچه بعمر شصت و سه سالگی بتاریخ هشتم
و قیل نهم ذی الحجه سال هزار و نود و شش و بقول صاحب خزینة الاصفیا سال یکهزار و هشتاد و یک
نقل بدار آخرت فرمودند که محی الدین محمد شاه عالمگیر غازی همون تاریخ بخواب دید که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وفات
کردند و ملائکه جنازهٔ مبارک بر آسمان می برند ازین رو به تشویش در آمد که ظاهرا وفات حیات النبی از هزار سال
گذشته و لباس ونهاسے منتها مده گذشته این ارادت زده و حال بیرون نباشد نعوذ بالله منها یا ارکان اسلام
ضربے رسد یا سلطنت را که نائب و خلیفهٔ آن جناب خللے گشته از ملا جیون مرحوم استاد خود تعبیر
خواست مولوی موصوف فرمود تاویل این رویا غیر تعبیر شماست بلکه این واقعه مشعر بران ست که سید محمد علیم الله
رحمة الله علیه از دار ملال انتقال فرموده متوجه بعالم قدس شده تاریخ ضبط نمایند و بلا شائبه ایقان فرمایند
اغلب که رائے ثابت سیده باشد آخر بسوانح و وقائع ظاهر گشت که سید بتاریخ مذکوره ازین عالم بگذشت
شاه فرمود ای استاد بلا تامل ازین واقعه تاویل رحیل سید بکدام دلیل استخراج گردید واضح تر بگوئید ملا فرمود
که سزاوار دولت مشابهت با سید انام و اجرائے سعادت مماثلت با خیر الانبیا علیه و علیهم السلام سعادتمندے
بود یعنی سید علیم الله که گوئے متابعت خاتم الرسالت بچوگان ارادت از میدان ربوده و از اکثر پیشینیان
بجولانگری سابقت فرمود لاجرم در سوت نیز بسعادت مشابهت نبوی بنواختند و در قوت مماثلت بدولت
احمدی از دنیا برداشتند انتهی زیاده ازین خواهی در ملفوظ ایشان نظر کن۔

ذکر قائم باحکام شریعت دائم بتلاش حقیقت
خاتم نگین سروری حضرت خواجه سید آدم بنوری

از اعاظم خلفائے حضرت شیخ احمد مجدد سرهندی ست تعلیم ابتدائی طریقت از حاجی خضر یافته بعد ازان
باجازت حاجی خضر بخدمت شیخ احمد مجدد الف ثانی حاضر شده بدرجات عالی رسید در اوائل حال از علوم
ظاهری بهره نداشت روزے در واقعه دید که از هاتف غیب ندا می شود که ای شیخ آدم چرا قرآن نخواندهٔ
عرض کرد که الٰهی تو قادری برا تعلیم فرمائی الفور دستے نورانی ظاهر شد و بر سینهٔ بے کینهٔ وی مس کرد قرآن

حفظ نمود و نیز علوم ظاهری را تعلیم برگرفت ایشان باوصاف تابع سنت و رفع بدعت موصوف و بکمال اتقای
شریعت و طریقت معروف بودند تا اندازه هزار کس طلبه و زمره جمع می بودند و از لنگرخانهٔ ایشان دو وقت طعام
می گرفتند وطن اصلی وی قصبهٔ موده است از جانب پدر سید حسینی بود دیگر سکونت در قصبهٔ بنور که از توابع
سرهندست میداشت و برا مریدین و خلیفه بسیار بودند و هر یک از آن کامل و مکمل از آنجمله حضرت علیم الله اکبرآبادی
و شیخ حامد لاهوری و شیخ نور محمد پشاوری و غیرهم وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یک هزار
و پنجاه و سه بوقوع آمد مزارش در جنت البقیع متصل قبهٔ حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه در مدینه منوره واقع است

ذکر شیخ الجلیل والعارف النبیل مقبول حضرت الصمدانی الشیخ احمد الفاروقی المعروف به مجدد الف ثانی سرهندی

بزرگ ۱۲

منسوب بسرهند و صحیح سهرند ست بکسر سین و سکون ها و فتح رای مهمله بلده ایست عظیم ما بین لاهور و دهلی
در اصل نام آن سهرند ست یعنی بیشهٔ شیر و بزبان فارسی سرهند مستعمل شده ایشان مرید و خلیفه حضرت خواجه باقی بالله
نقشبندی اند و نسب ایشان به بیست و هشت واسطه بامیر المومنین عمر رضی الله عنه می رسد در سال نهصد
و هفتاد و یک متولد شده در کمتر ایام از تحصیل علوم فراغت حاصل کرده از والد ماجد خود اجازت سلسلهٔ قادریه
و چشتیه و سهروردیه و کبرویه یافتند و بهوای حجاز محمل شوق بستند و بحضرت دهلی رسیدند در آنجا بخواجه محمد باقی دولت
ملازمت دست بهم داد و صحبت گیر افتاد و در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بیعت فرمودند و در دو ماه و چند روز نسبت حضور
نقشبندیه حاصل نمودند چنانچه همدران ایام حضرت خواجه بیکی از مخلصان رقم فرموده بودند که شیخ احمد نام مردیست
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند با فقیر نشست و برخاست کرده عجائب بسیار از روزگار و اوقات او مشاهده شد
بآن می ماند که آفتابی شود که عالم ازو روشن گردد انتهی و نیز حضرت خواجه فرمودند که شیخ احمد آفتابیست که مثل
ما هزاران ستاره ها در سایهٔ او گم اند و ارشادات خواجه در فضائل آنجناب بسیار است که ردّاً للاختصار بهمین قدر
اکتفا رفت همدران اندک ایام آوازهٔ حضرت بلند شد و آستان فیض نشان ایشان محط رحال و مجمع اصحاب
کمال گشت علما از دور و نزدیک بخدمت رسیدند و امرا از ترک تا جیک بشرف حضور بهره ور گردیدند مشائخ عهد

ارادت آوردند و اکابر زمانه بتواضع برخاستند بدولت ایشان مسها طلا شدند و ذرهها آفتاب از برکات ایشان
آیتی بود از آیات الهی و نعمتی بود از نعمات ربانی نزاعی که درمیان صوفیه کرام و علمای اعلام از هزار سال بود
ایشان برداشتند و مورد حدیث صله شدند چنانکه در حضرات القدس آمده علامه سیوطی در جمع الجوامع روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا
اناکه اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان باشد چه که ایشان درمیان علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین
را در وحدت وجود بلفظ راجع داشته اند چنانچه بعد تحریر این مقال خود نوشته اند الحمد لله الذی جعلنی صلة
بین البحرین انتهی اطلاع بر غیبیات و اشراف بر خواطر و تصرف در مکنونات ادنی صفتی بود از صفات حمیده
جمیله ایشان و کمینه وصفی بود از اوصاف جلیله شماره خوارق و کرامات که در کتب مقامات مروی شده
بهفت صد میرسد و ما علی آنکه داند که چه مقدار صادر شده باشد بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
یک دو سه از آن حواله قلم می شود آورده اند که در سفر بودند و هوا گرم یاران التماس باران کردند حضرت متوجه
شدند ابر آمد و بارید دیگری گفت عزم حج دارم فرمودند ترا در عرفات می بینم سالها رفت و بحج رفتنش میسر نیامد
دیگر جان محمد نام تاجری بود از مریدان حضرت از وی حکایت کرده اند که گفت روزی قریب شام جوزی
بدست من دادند و فرمودند که بباغ حافظ درویشی چند فرود آمده اند و میان ایشان عزیزیست که داغ چیچک
بر رو دارد ببر و این جوز را بااو ده و او را بیار رفتم دیدم که قلندری چند نشسته اند و درویشی داغ چیچک
بر رو باندک فاصله نشسته چون مرا دید گفت حضرت ترا پیش من فرستاده اند گفتم آری و جوز پیشش دادم و دعای
ایشان رسانیدم فرمود مارا طلبیده اند خود بیامد عاقبت با من روان شد در سید حضرت از من قهوه خواستند
آوردم فرمودند که بآن درویش بده در دل طرف آن درویش کردم هم حضرت ایشان را یافتم وی گفت که حضرت
ایشان بده بار که این مورد کردم حضرت ایشان را دیدم آن عزیز این ماجرا از حضرت پرسید فرمودند که
جان محمد نام پسر فلانی از جالندهر است وی گفت که پدر او با من آشنا بود و در کدام سلسله بیعت دارد ارشاد
کردند که در سلسله قادریه پس او گفت که بسفارش من او را بحضرت غوث الاعظم رسانید رضی الله عنه حضرت
برخاستند و بجانب ستاره قطب اشاره کردند که جان محمد ستاره قطب را می شناسی همین بست بار دیگر

یکبار گم دیدم از میان قطب شخصے ژنده سیاه در برچون تیر تعجیل سید حضرت فرمود که ملازمت غوث الثقلین کن لیکن حضرت غوث بسمت ستارهٔ قطب متوجه شدند و غائب گشتند چون بمسجد رسیدم آن عزیز گفت که غوث الثقلین را دیدی گفتم آرے از جملهٔ الہامات و مبشرات ایشان که قدر کثیرست یکی این ست که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة و هر که طالب تفصیل کثرت کرامات و الہامات و مبشرات ایشان باشد بر آن دست که رجوع نماید بکتب مقامات چون حضرات القدس و برکات احمدیہ و جز آن معارف و حقائق نادره که از ان قلم نورانی رقم ریخته آفتابے ست که چشم منکران از ان خیره و در روز جاسدان از ان تیره این معارف و حقائق که می شنوی و این ارشاد و ہدایات که می بینی با علی ندای کند که صاحب آن مجدد است و مجدد تا تیل مجدد الف ثانی از صدہا ہزار فرقے نا اندکے ست لو کنتم تعلمون از مکارم اخلاق و حسن سیرت ایشان چه گویم صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم ہر کس فراخور حال و شفقت بخلق و صلهٔ رحم و رعایت ارباب حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام شیمهٔ کریمهٔ ایشان بود طریقهٔ ایشان کتاب و سنت ست و این یک فضیلت مقادم ہزار فضائل گفته اند بود کوتاہی سخن در اواخر عمر کارخانهٔ ارشاد طلاب با ابنائے کرام سپرده خود از خلوت قدس که بزم انس بود کم بیرون می آمدند و اکثر اشاره بقرب وفات خود می فرمودند تا دوازدهم محرم سال ہزار و سی و چهار بصراحت گفتند که فرمودند که میان چهل و پنجاه روز رحلت من واقع خواہد شد چنانچه روز دوشنبه وقت صبح پاسی از روز بر آمده بعمرے که شصت و سه سال موافق سنین عمر سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم بود ازین خاکدان به بهشت جاودان نقل فرمودند پیش از انتقال آن خلاصهٔ ابرار چه در زمان غسل و چه بعد از ان عجائب و غرائب که دیده و شنیده شد نوز آن منحصر بمطالعهٔ کتب مقامات ست وفات بتاریخ بست و نہم صفر سنه یک ہزار و سی و چهار ہجری ست مزار در سرہند زیارت گاه است۔

ذکر شیخ الفانی عما سوی اللہ حضرت خواجه باقی باللہ

در طبقات آمده که اصل ایشان از سمرقند است و در کابل تولد شده اویسی بوده اند تربیت از روحانیت خواجه احرار یافته بعد ریاضات و مجاہدات و حصول کمالات باشارت روح حضرت خواجه احرار بمولانا خواجگی امکنگی

پیوستہ اند و بایشان بیعت کردہ و در سرور و دولت و نعمت یافتہ رخصت شدہ اند و از انجا بدہلی تشریف آوردند حالتے داشتند کہ ہرگاہ بکسے نظری کردند یا دران حال بر ایشان کسے نظر می کرد بے اختیار حالتے بہم میرسانید و فریاد از وے بر می آمد وفات خواجہ در بست و پنجم جمادی الثانی سنہ یک ہزار و دوازدہ ہجری و مرقد منورہ ایشان در دہلی نزدیک قدم رسول بمحلہ کنجشک گیران واقع است عمر ایشان چہل سال بود۔

ذکر واقف مقام قرب بی نشان محو مشاہدہ رحمٰن صدر نشین بساط سروری مولانا خواجہ امکنکی

خلف و خلیفہ خواجہ محمد درویش سرمست تربیت ظاہر و باطن از والد و مرشد خود یافت مردے بود عابد و زاہد و بزرگ صاحب ذکر و نقل و کرامت و خوارق عادت خود را از چشم خلق می پوشید در قصبہ امکنک کہ از مضافات سمرقند ست سکونت داشت وفات ایشان در سال ہزار و ہشت ہجری رو داد عمر شریف نود سال بود و مزار ایشان در قصبہ امکنک واقع ست۔

ذکر الشیخ العارف مولانا محمد درویش

ایشان از خلفائے کبار مولانا محمد زاہد اند جامع علوم ظاہری و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی با وصاف جذب و استغراق و ذوق و شوق موصوف و بسخا و عطا معروف بود ارادت نیز بخال خود مولانا محمد زاہد داشتند و بیک واسطہ بخواجہ احرار می رسند فنائے شیخ بر ایشان غالب بود و ظہور کرامت و خوارق از خود روا نداشتند بعد وفات پیر خویش بر مسند ارشاد نشستند و صدہا کس را دعوت الحق نمودند وفات ایشان در نوزدہم محرم سنہ نہصد و ہشتاد و پنج و بقولے نہصد و ہفتاد ہجری رو داد۔

ذکر سلطان الزاہدین برہان العابدین الراکع الساجد مولانا محمد زاہد

ایشان از کبرائے سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ و عالم علوم ظاہری و باطنی و مرید و خلیفہ رشید حضرت خواجہ

عبید الله احرار اند در فقر و تجرید و تفرید و ورع و تقوی و زهد و اتباع سنت مقامات عالیه و مراتب بلند داشت وفات
ایشان غره ربیع الاول سال نهصد و سی و شش هجری واقع شد مزار ایشان در مقام رخش زیارت گاه است۔

ذکر الشیخ المشایخ الکبار قدوة الاحرار الشیخ ناصر الدین عبید الله ابن خواجه محمود بن شهاب الدین المعروف به خواجه احرار

ایشان بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سر سلسله خواجه احراری و مقتدای طریقت
و رهنمای حقیقت بوده کرامات و عبادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس سره السامی با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند و ایشان را بمجلس پیر خود مولانا سعد الدین
کاشغری رسانیده چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف نموده ولادت ایشان در ماه رمضان
سال هشت صد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند است بود و وفات شب شنبه بست و نهم
سلخ ربیع الاول سال هشت صد و نود و پنج واقع شده و مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم تر و در سمرقند است

ذکر الشیخ الاجل و الاکمل حامل اسرار الصوری و المعنوی الشیخ یعقوب بن عثمان بن محمد الغزنوی ثم الچرخی

منسوب به چرخ بجیم فارسی و رای مهمله و خای معجمه دهی است از توابع غزنین از کبار مریدان حضرت خواجه
بزرگ اند اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیده اند فرمودند که ما بخود کاری نمی کنیم امشب ببینیم اگر ترا
قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب فرمودند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشت که آیا چه شود
چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند که قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات
خواجه بزرگ یعنی بهاء الدین نقشبند در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع گشتند
در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و مزار در موضع ملفتو و بقول صاحب
سفینة الاولیا ملفتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده و وفات ایشان بتاریخ پنجم صفر

سال هشت صد و پنجاه و یک واقع شد

ذکر امام الطریقة بهاء الشریعة والحقیقة حدیقت رحمن معانی را نخلبند خواجه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری المعروف به نقشبند

در رسالهٔ بهائیه که در مقامات حضرت شیخ ست می نویسد که حضرت می فرمودند که من و پدر من بصنعت کمخواب بافی نقشبندی مشغول بودیم ازین جهت نقشبند می گویند و همچنین ست در سفینة الاولیا والانتباه وغیرها و در لطائف اشرفی ست که وجه تسمیه وی بنقشبندی نقش بستن صورت بزرگی این نسبت بود [illegible] بالقلب [illegible] که کیفیتی ازو حاصل می آید انتهی و در نسمات القدس من حدائق الانس مذکور ست که بتحقیق جمهور اکابر این سلسله تلقب آنحضرت بنقشبند غیبی ست و بعضی منتسبان این طریقه در سر آن دو وجه ایراد نموده اند اول آنکه طالبی را که آن بزرگان تعلیم ذکر دل میفرمودند هم در روز نخست آن ذکر بر دل طالب نقش بستی و بعوارض قلیله زائل گشتی دوم آنکه بتصرف کامل و توجه شامل ایشان در بدایت حال نقوش کونیه بر جراید قلوب هر مرید رشید ایشان مسدود می گردید انتهی و حق آنکه اصل این نسبت مجذوبی بوده پس تربیت برگزیده آنجا ست که مولانا جامی در احسن القصص در مدح حضرت خواجه میفرماید

گشته چون او بلوح ارجمندان   نزد نقش بدیع از نقشبندان

ولادت ایشان در محرم سال هفت صد و هیژده و بقولی هفت صد و بیست و هشت بوده است در عهد خواجه علی رامیتنی و از طفلی آثار ولایت و انوار کرامت از ناصیهٔ ایشان هویدا بود حضرت را نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجه محمد بابا سماسی بوده تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال یافته اما بحسب حقیقت ایشان اویسی اند و تربیت از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی یافته تفصیلش در مقام خود مذکور ست وفات ایشان در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه هفت صد و نود و یک هجری و مزار در قصر عارفان ست که دیهی ست بر یک فرسنگ از شهر بخارا مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده.

ذکر صاحب الصحو والتمکین قدوة ارباب الحال حضرت سید امیر کلال

از مریدان و اعاظم خلفاے خواجه محمد بابا سیماسی اند در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاے عهد
گوے سبقت برده ولادت ایشان در موضع سوخار ست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه
هشتم جمادی الاولی به سال هفت صد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر شان در موضع سوخار ست. نزد بعضے
و بیش بعضے یازدهم جمادی الاخری سنه هفت صد و هفتاد و دو وفات یافته اند و سوخار از دیهات بخارا ست
و از سیماس پنج کروه شرعی ست و بداس گری اشتغال می داشتند و بزبان بخارا داس کلال را گویند
باقی حال ایشان از نفحات و رشحات وغیره دیدنی ست۔

ذکر مرجع الاقاصی والادانی حضرت خواجه محمد بابا سیماسی مولداً و البخاری مدفناً

سیماسی بفتح سینین مهملتین بعد از ان دو یاے نسبت ست بسوی سیماس بکسر سین ثانیه دیهی از دیهات
طواویس ست و بعضے می نویسند که سیماس از دیهات رامتین ست و از رامتین یک کروه شرعی و رست
و از بخارا سه کروه شرعی مرید و خلیفه حضرت عزیزان علی رامیتنی ست مدتے مدید بخدمت پیر روشن ضمیر خود
حاضر مانده فوائد عظیم حاصل کرده مقتداے زمانه گشت و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول
کرده ولادت ایشان در قریهٔ سیماسی بوده و وفات دهم جمادی الاخری سال هفت صد و پنجاه و پنج
و قبر ایشان نیز در انجا ست۔

ذکر قدوهٔ اهل شهود مصدر فیوض سبحان حضرت خواجه علی رامیتنی المعروف بحضرت عزیزان

ایشان خلیفهٔ دوم اند از خلفاے خواجه محمود و لقب ایشان در سلسلهٔ خواجگان حضرت عزیزان ست

از کبرائے مشائخ این سلسلہ بود صاحب مقامات عالیہ و کرامات ظاہرہ گویند چون خواجہ محمود را وفات نزدیک رسید امر خلافت را بحضرت خواجہ عزیزان حوالہ کرد و سائر اصحاب را نیز بایشان سپرد و سلسلۂ نسب حضرت خواجہ بہاء الدین از میان خلفاء و اصحاب خواجہ محمود بود و واسطہ بایشان میرسد ایشان را مقامات رفیعہ و کرامات عجیبہ بسیار ست وجہ نعمت بافتگی مشغول بودہ اند در رشحات ست کہ فقیر از بعضے اکابر چنین استماع دارد کہ اشارہ بایشان است آنچہ حضرت مولانا جلال الدین رومی فرمودہ

گر نہ علم حال فوق قال بودے کے شدے بندہ اعیان بخارا خواجۂ نساج را

تولد شریف ایشان را امتین ست کہ قصبۂ ایست بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگ قبر مبارک ایشان در خوارزم ست معروف و مشہور وفات ہفتم رمضان سنہ ہفت صد و ہفدہ ہجری و نزد بعضے بست و ہشتم ذیقعدہ سال ہفت صد و بست و یک ہجری و مدت عمر یک صد و سی سال۔

ذکر الشیخ المکرم والمعظم الجامع للنسبۃ الصوری والمعنوی خواجہ محمود انجیر فغنوی مولدا والبخاری مدفنا

فغنی بفتح فا و سکون غین معجمہ قریہ ایست از توابع بخارا در رشحات ست کہ ایشان افضل و اکمل اصحاب خواجہ عارف اند و از میان اصحاب خواجہ عارف بخلافت ارشاد ممتاز بودہ اند مولد ایشان فغنہ ست کہ دیہی ست در ولایت بخارا از مضافات وابکنی کہ دیہے بزرگ مشتمل بر چندین دہ و مزرعہ و سہ فرسنگ از شہر دور ست ایشان در انجا مقیم بودہ اند و قبر مبارک ایشان آنجا ست بکسب گلکاری می پرداختند و از ان معاش می ساختند و از خواجہ عارف اجازت ارشاد یافتہ بودند و بدعوت خلق بحق ماذون گشتہ بنابر مقتضائے وقت و مصلحت حال طالبان بذکر علانیہ افتتاح کردہ اند و اول بار کہ مشغول شدہ اند در مرض موت خواجہ عارف بودہ است نزدیک بزبان تسلیم ایشان بر سبیل ربوگر و خواجہ عارف دران محل فرمودہ اند کہ این وقت آن وقت ست کہ ما را اشارہ کردہ بودند و بعد از نقل ایشان خواجہ محمود در مسجدے کہ بر دروازہ وابکنی ست بذکر علانیہ مشغول شدند و مولانا حافظ الدین از کبار علماے وقت کہ جد اعلی حضرت خواجہ محمد پارسا اند باشارہ

استاد العلما شمس الائمة الحلوائی رحمہما اللہ تعالیٰ در بخارا از خواجہ محمود سوال کرد بحضور جمع کثیر از ائمہ علمای زمان کہ شما ذکر علانیہ بچہ نیت می گوئید خواجہ فرمود تا خفتہ بیدار شود و غافلی آگاہ گردد و او را براہ آرد و بر مقامات شریعت و طریقت در آید و بحقیقت توبہ و انابت کہ مفتاح ہمہ خیرست و اصل ہمہ سعادات ست رغبت نماید مولانا حافظ الدین گفتند کہ نیت شما صحیح ست و شما را این شغل حلال با زاز ایشان التماس نمودند کہ ذکر علانیہ را حدی بیان فرمائید کہ بآن حد حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانہ از آشنا جدا شود خواجہ فرمود کہ ذکر علانیہ کسی را مسلم ست کہ زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبہت و دل او پاک باشد از ریا و سمعت و سر او پاک باشد از توجہ بغیر حضرت ربوبیت انتہی زیادہ اگر خواہی در کتاب رشحات نظر کن وفات ہفتدہم ربیع الاول سال ہفت صد و پانزدہ ہجری و بقولے ہفت صد و ہفتدہ بودہ و قبر ایشان نزد بخارا است بروایت سفینۃ الاولیا۔

ذکر العارف زبدۃ الاخیار ناظر جمال بچشم مخموری حضرت خواجہ عارف ریوگری

ریوگر بکسر رائے مہملہ قریہ ایست از قریہاے بخارا ایشان خلیفہ چہارم حضرت خواجہ اند مولد و مدفن ایشان ریوگرست از انجا تا بہ غجدوان یک فرسنگ شرعی ست در علم و حلم و زہد و تقوی و ریاضت و عبادت و متابعت سنت شان عالی و رتبہ والا داشت خرقہ خلافت از دست حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی پوشیدہ تا حیات پیر روشن ضمیر خود بخدمت وی ماندہ فائدہا بر داشت سلسلہ نسبت ارادت حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند از میان خلفاے حضرت خواجہ عبد الخالق بخدمت خواجہ عارف میرسد وفات ایشان غرہ شوال سال ہفت صد و پانزدہ ہجری بودہ است ایشان عمرے دراز یافتند۔

ذکر العارف الصمدانی حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی

منسوب بغجدوان بکسر المعجمۃ علی المشہور و کفوی در طبقات حنفیہ گوید بضم غین و سکون الجیم و ضم الدال المہملۃ

یعنی کبیر ست بر شش فرسخ از بخارا و در لب الانساب ست بفتح دال ایشان خلیفه چهارم اند از خلفای اربع خواجه
یوسف همدانی قدس سره و سر دفتر طبقه خواجگان اند و سر حلقه سلسله این عزیزان قدس الله اسرارهم مولد و مدفنش
غجدوان ست از ولایت بخارا بر شش فرسنگ و نام والد شریف ایشان امام عبد الجمیل ست از اولاد امام مالک
مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن بودند گویند عبد الجمیل صحبت با خضر علیه السلام بود و خضر علیه السلام
او را بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نام نهاده تا وقتیکه خواجه خضر علیه السلام بایشان رسیده اند و وقوف
عددی مر ایشان را تلقین نموده و در بعضی از تحریرات خواجه مذکور ست که فرموده اند بیست و دو ساله بودم
که خواجه زنده دلان حضرت خواجه خضر علیه السلام مرا بحضرت شیخ بزرگ زمانی خواجه یوسف همدانی سپرد و به
و بتربیت من وصیت کرد و حضرت خواجه را وصیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند معنوی
خود خواجه اولیاء کبیر قدس سره نوشته اند مشتمل بر فوائد جزیله و عوائد جلیله و ناگزیر همه سالکان و مریدان ست
برسم تیمن و تبرک ایراد می یابد فرموده اند وصیت می کنم ترا ای پسر که من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال
بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل
بپرهیزی و همیشه نماز بجماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت
آفت ست و بمنصبی مقید مشو و دائم گمنام باش و در قبالها نام خود منویس و بمحکمه قضا حاضر مشو و ضمان
کسی مباش و بوصایای مردم درمیا و با ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه
منشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پیدا آرد و در وقت بسیاری سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار
مکن که اصحاب سماع بسیارند کم گوی و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت
خود باش و با امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شبهه بپرهیز و
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی و بسیار مخند و از خنده و قهقهه اجتناب
کن که خنده بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس بچشم شفقت نگری و هیچ مردی را حقیر نشمری ظاهر خود را
بسیار میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن ست و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را بخدمت
مفرمای و مشائخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار منما که منکر ایشان هرگز رستگاری

نباید بدنیا و اہل دنیا مغرور مشو و باید که دل تو ہمیشه اندوهگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص و دعاے تو بتضرع و جامهٔ تو کهنه رفیق تو درویش و مایهٔ تو فقر و خانهٔ تو مسجد و مونس تو حق تعالی وفات ایشان دوازدهم ربیع الاول سال پانصد و هفتاد و پنج هجری ست و قبر ایشان در غجدوان ست۔

ذکر قطب الوقت و غوث الصمدانی حضرت خواجه یوسف بن ایوب الهمدانی

کنیت ایشان ابو یعقوب ست و اصل ایشان از همدان ست مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از ابو اسحق شیرازی نیز استفاده نموده اند و بشیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجالس شریف اکثر حاضر شدند حنفی مذهب و سر سلسلهٔ خواجگان بوده اند ولادت ایشان در سال چار صد و چهل هجری بقول صاحب سفینة الاولیا و رشحات بوده و در تاریخ یافعی ست که حضرت خواجه را حالات و کرامات بود و در بغداد و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا و اصفهان افاده و استفاده نمود و حدیث درزید و موعظه فرمود و خلق از وے منتفع شدند و در مرو نزول کرد و مدتے آنجا ساکن شد بعد از ان بهرات رفت و بچند وقت آنجا اقامت فرمود باز بمرو آمد و بعد از فرصتے بار دیگر بهرات رفت و سال چند آنجا بود بعد از ان باز عزیمت مرو نمود چون از هرات بیرون آمد در راه وفات یافته و در همان موضع که وفات یافته بود مدفون شدند و گویند بعد از ان ابن النجار که از مریدان وے بود جسد او را بمرو نقل نموده قبر وے در آنجاست تاریخ وفات بست و هفتم رجب و نزد بعضے غرهٔ صفر سال پانصد و سی و پنج هجری و ایشان را چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن اندانی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین

ذکر زبدة السالکین و قدوة الکاملین ذی الفیض الابدی خواجه ابی علی الفضل بن محمد علی الشافعی الفارمدی الطوسی مدفناً

فارمد بفتح الفا و الرا بینهما الف ثم میم مفتوحة فیما ذکر ابن السمعانی و قد تسکن من قری طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام ابو القاسم القشیری و مرید شیخ ابو القاسم الگرگانی اند و با شیخ

ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده و نیز انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوالحسن خرقانی که پیشوای مشائخ و قطب زمان خویش اند بوده شیخ ابوعلی می گوید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بطلب علم بودم شنیدم که شیخ ابوسعید ابوالخیر از مهنه آمده است و مجلس می گوید رفتم چون چشمم بر جمال وے افتاد عاشق شدم و محبت این طائفه در دل من بیشتر شد وفات ایشان چهارم ربیع الاول سنه چارصد و هفتاد و هفت هجری و بقولے چارصد و هفتاد و مزار مبارک در طوس است۔

فائده گرگان بضم کاف اعرابی و تشدید رار مهمله و کاف عجمی و نون دیہے ست از دیہات مشهد مقدس کذا فی الانتباه۔

ذکر سلالة الاماجد والاعالی خلاصة تکوین حضرت الربانی الشیخ ابوالحسن خرقانی

خرقانی بفتح الراء نسبت ست بخرقان که قریه ایست از جبال بسطام بزرگ و در سفینة الاولیاست که نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعے ست نزدیک قزوین که ایشان از انجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی ست و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ ست لیکن ولادت شیخ بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی ست وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست و پنج و بقولے پانزدهم رمضان سال چارصد و بست و چار و عمر شریف هفتاد و سه سال و از سخنان ایشان ست که فرموده اند هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی فرموده اند آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند که این هم خواستی ست روزے اصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلے که در وے همه یاد او بود۔

ذکر سلطان الحقیقة الامام الفقیه المحدث صاحب الهیمان

سلطان[1] [illegible]

[1] بمعنے سرگشتگی در عشق ۱۲ غیاث

ذی المجد المجید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان ابی یزید

در تاریخ ابن خلکان ست طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی قدس سره السامی صاحب معجم البلدان گوید
که بسطام دهی بزرگ ست و شهرے سترگ و دیده ام قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی
در آنجا جانب بازار و نیز دران ست که ابو یزید طیفور بن آدم بن عیسی ابن الزاهد البسطامی الاصغر انتهی و قاضی
عضد وغیره می گویند که ابو یزید بود سقا در ار امام جعفر صادق و میر سید شریف در شرح مواقف گوید که ابو یزید
پس نه ریافت او امام جعفر صادق را و متاخرست از معروف کرخی ولیکن مستفیض بود از روحانیت امام جعفر صادق
رضی الله عنه و ازین جهت سلسله انتساب او بسوی امام جعفر صادق مشتهر گشت و صحیح تر ازین بیان همانست
که خواجه علاء الدین بخاری و خواجه محمد پارسا در رسائل خویش ذکر کرده اند و ثمرهٔ این خلاف از کتب تواریخ
توان دریافت و در اربعین امام فخر الدین رازی و صحائف و جامع الاسرار و شرح رساله صوفیه و شرح لطیفه غیبیه
باید دید لقب شیخ ابو یزید سلطان العارفین ست و نام طیفور بن عیسی جد ایشان گبر بود بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام ست صاحب نفحات نوشته که ایشان اویسی امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند از انجمله امام جعفر صادق نیز بودند و ابو حفص حداد و
یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده اند و آثار ایشان نقل ست که چون لقمه مشتبه در دهان می نهادم بایزید
در شکم می جنبید تا آن لقمه دفع نمی شد حضرت جنید میفرماید که بایزید درمیان ما چون جبرئیل ست در ملائکه
و طریقه طیفوریه منسوب بایشان ست و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است وفات در پانزدهم شعبان سال
دو صد و شصت و یک هجری و بقولے دو صد و سی و چهار هجری و این دو قول در تاریخ وفات در اکثر کتب
معتبر دیده شد و اما آنچه مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد که از طبقات کسیکه
این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلط نباشد و قبر ایشان در بسطام ست شب بعضے تاریخ وفات چهاردهم
شعبان سنه دو صد و شصت و یک هجری نوشته اند و برخے یازدهم و هفتدهم علی اختلاف الاقوال ولادت
ایشان در سال یک صد و سی و شش عمر شریف ایشان یکصد و بست و پنج و ابو یزید با ابی علی سندی صحبت

داشته اند چنانچه شیخ روزبهان بقلی در شرح شطحیات و شیخ الشیوخ در عوارف فرموده اند باقی ذکر امام بالحق الناطق
الجعفر الصادق در سلسلهٔ عالیه قادریه گذشت۔

ذکر امام الطریقة شیخ الحقیقة مجمع الاسرار الالٰهیة مطلع الانوار النبویة قدوة الاعاظم حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر رض

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعهٔ مدینه و در خانهٔ عمهٔ خویش حضرت عائشه رضی الله عنها تربیت یافته
یحیی بن سعید فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را عالم تر
از وی ندیدم و از عمر بن عبد العزیز منقول است که اگر معاملهٔ خلافت باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم
امام مالک گوید وی فقیه این امت ست و پدر مادر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه است وفات ایشان
در سال یک صد و هفت هجری بوده و بقولی یک صد و هشت و بقولی یک صد و دوازده و صد و دو نیز
گفته اند و همین را ترجیح داده ابن حبان و بعضی یک صد و شش گفته و تصحیح کرد این را ابن حجر و بعضی
یک صد و نه گفته و بعضی دوازده و اشکی هفتده و عمر ایشان هفتاد و دو و بیش بعضی هفتاد و نزد بعضی متجاوز
از صد سال والله اعلم ولادت بر راجح اقوال در سنه سی هجریست۔

مخفی مباد که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه را نسبت خرقه دو جانب ست یکی از جانب امام محمد باقر
بحضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست و ایشان
را از حضرت سلمان فارسی و ایشان را از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه پس نقشبندیه دو نهج ست نقشبندیهٔ
صدیقیه و نقشبندیهٔ علویه۔

ذکر مظهر عجائب الآیات مصدر غرائب الکرامات ذی المقامات العلی و الحالات السنی حضرت سلمان الفارسی رض

کنیت ایشان ابو عبد الله ست و ایشان را سلمان بن اسلام می گفتند از کبار صحابه اند در جامع الاصول

ابن اثیر جزری سنت کہ ابو عبد اللہ سلمان الفارسی ایشان را سلمان الخیر مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند خود
می‌فرماید کہ انا سلمان ابن الاسلام واصل او از رامہرمز ست وبرخی برآنند کہ اصل او از صفہان ست از
قریہ کہ او را جی گویند مسافرت کرد بطلب دین وبود او لا در دین نصاری وقومی از عرب ورا گرفتہ بدست یہود فروختند
بعد ازان مکاتبت کردہ شد پس اعانت کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در بدل الکتابت او وبعضے گویند کہ خرید
او را رسول اللہ بشرط عتق وہمدران کتاب ست کہ یقال انہ تداولہ فی ذالک بضعۃ عشر باباً من رب
الی رب حتی افضی الی النبی علیہ السلام لما قدم النبی الی المدینۃ ومنعہ الرق عن بدر واحد
واول مشاہدہ الخندق وما بعدہا ولما حضر رسول اللہ الخندق جعل لکل عشر نفرا
اربعین ذراعا فاحتج المہاجرین والانصار فی سلمان وہو کان رجلا قویا فقال المہاجرون
سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلمان منا
اہل البیت واحد الذین اشتاقت الیہما الجنۃ وکان من المعمرین قیل عاش مأتین خمسین
سنۃ وقیل ثلثمائۃ وخمسین سنۃ والاول اصح ومناقبہ کثیرۃ وفضائلہ عزیزۃ اثنی علیہ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومدحہ ومات بالمدائن سنۃ خمس وثلثین قیل مات زمن عمر و
الاول اکثر روی عنہ انس بن مالک وغیرہ انتہی واختلافے کہ در وفات او ست از کلام ابن حبان
وابن عبد اللہ وابن حجر در تقریب وغیرہم توان دید وہمچنین فرمودہ است ملا علی قاری در مرقات فی شرح المشکوٰۃ
الغرض انتساب ایشان در علم باطن بحضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ است ووفات ایشان بمدائن بودہ در سال
سی وسہ ہجری وعمر شریف بقولے یک ہزار وپانصد وبقولے سہ صد وپنجاہ وبقولے دو صد وپنجاہ و
این قول صحیح ست چنانکہ بالا گذشت۔

ذکر السید الامام الشفیق معدن الفضل والہدی والتحقیق الکوکب الزاہر بانوار التصدیق صاحب رسول اللہ وثانی فی الغار لہ

رفیق الخلیفة الاکمل امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب صدیق اکبر و عتیق و اسم شریف عبدالله و هو ابن ابی قحافه ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب نسب حضرت صدیق اکبر از جانب پدر و مادر که پسر و دختر یک دیگر بودند در مره که جد هفتم حضرت سرور کائنات و جد ششم ایشان ست بنسب آنسرور می رسد ولادت حضرت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل بدو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بے طلب معجزه بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آورد ایشان بودند ذات شریفش بجمیع کمالات انسانی موصوف بود میان قریش جاه کبیر و مال کثیر داشت و از رؤسا و اهل مشاوران قوم بود در علم انساب و تعبیر خواب و عروض و قافیه ماهر و اشعار خوب می گفت از آوان بعثت تا زمان وفات حضرت نبوی در سفر و حضر کم از وی تخلف نموده و از کمال صدق جان و مال را در محبت آنحضرت در باخت و در امرے متابعت آنحضرت فرو نگذاشت لاجرم امام طوائف انام گشت و جمله مشائخ او را مقدم ارباب مشاهده میدانند کمالات وی ازینجا قیاس باید کرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت کاشکے من موے بودمے از موہاے سینه ابوبکر گویند که در قیامت عامه خلائق را یک مرتبه تجلی خواهد بود و حضرت صدیق اکبر را تنها یک بار و وجه تلقب وے بصدیق آنست که اول کسیکه در قصه معراج تصدیق آنسرور صلی الله علیه وسلم نمود او بود دار قطنی از ابو یحیی روایت می کند که من از امیر المومنین علی بن ابی طالب رض اکثر بر سر منبر شنیده ام که الله تعالی ابوبکر را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم صدیق فرموده است و وجه تلقب بعتیق آنست که جناب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم روزے بمواجهه وی فرمود من سره ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یعنی کسیکه خواهد که ببیند بسوے آزاد شده از دوزخ پس باید که ببیند ابوبکر را بعد از وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم باجماع صحابه بر مسند خلافت نشست تا دو سال و سه ماه و چند روز باحیاے دین متین جهد بلیغ نمود و خیل عرب را که بعد وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مرتد شده بودند بزور شمشیر براه راست آورد و قرآن مجید بدلالت حضرت

عمر رضی الله عنه جمع نمود و پیش ازان متفرق بود هر صحابی آیتے می آورد قبول نمی کرد تا دو گواه بران گواهی نمیدادند وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه‌شنبه و بقولے جمعه بیست دوم یا بیست سوم ماه جمادی الاخری مدت عمر شصت و سه سال و بقولے شصت و پنج سال و مدت خلافت دو سال و سه ماه و قبر متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ست در اخبار الدول از نزهة النواظر نقل می آرد که گفت علی مرتضی کرم الله وجهه که طلبید مرا حضرت ابوبکر صدیق در قرب وفات خود و فرمود که یا علی غسل دهید مرا در دستی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را دران غسل داده بودند و کفن دهید مرا در پارچه کہن و تابوت مارا ببرید بر در حجرۀ نبوی صلی الله علیه وسلم پس اگر در کشاده گردد در آئید والا به بقیع برید حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می گوید که چون بموجب وصیتش عمل کردم فی الفور در کشاده شد و آواز آمد که ادخلوا الحبیب الی الحبیب فان الحبیب الی الحبیب مشتاق یعنے در آرید حبیب را بسوی حبیب که حبیب مشتاق حبیب ست پس نعش ایشان را بجوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سر ایشان را برابر دوش مبارک حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داشتند اگرچه احادیث صحیحه در فضائل ایشان بسیار وارد شده اند لیکن بجهت اختصار بعضے ازان درینجا حواله قلم کرده می شوند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده ست آفتاب و غروب نشده ست بر هیچ یکے بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبرے و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه ادعی لی اباك واخاك حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی الله والمومنون الا ابا بکر رواه مسلم مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبے را بجهت آنکه می ترسم که دیگری آرزوے خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حالانکه اباء می کند حق تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را و عن عائشة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم لائق نیست قومے را که موجود باشد ابوبکر

دران کہ امام خود سازند کسے دیگر را غیر از ابی بکر و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی بکر فبکی ابو بکر و قال هل انا و مالی الا لك یا رسول الله
رواه احمد مرویست از ابو ہریرہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ نفع داد مال کسی مرا بمثابہ کہ
نفع داد مرا مال ابی بکر پس بگریست ابو بکر و گفت نیست جان من و مال من مگر برائے تو یا رسول اللہ اوی
می گوید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مال حضرت ابو بکر را بلا تامل و تردد خرچ می کرد و در مال خود و مال
ابی بکر فرقے نمی کرد و مرویست از جابر بن عبد اللہ کہ روزے بر در دولت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم با جماعت
مہاجرین و انصار نشستہ بودم و باہم تذکرہ بزرگی و فضیلت می کردم کہ درین اثنا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تشریف آوردند و فرمودند کہ چہ می کنید عرض کردم کہ بیان فضائل می کنیم فرمودند کہ چون چنین
است پس خبردار باشید کہ بر ابو بکر کسے دیگر را فضیلت ندہید کہ وی میان شما افضل ست در دنیا و آخرت
و ابو داؤد و حاکم از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست
مرا پس نمود جبرئیل مرا در بہشت درے کہ از ان درآیند امت من پس گفت ابو بکر کہ دوست می دارم
کاشکے من می بودم با تو تا آنکہ نظر می کردم بسوے آن در و می دیدم آن را ہمراہ تو پس فرمود آنحضرت
آگاہ باش ای ابو بکر کہ تو نخستین کسی ہستی کہ می درآید بہشت را از امت من و نیز بخاری و مسلم روایت
می کنند از حضرت ابو سعید خدری کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خطبہ فرمود کہ خداوند تعالے
اختیار دادہ ست بندۂ خود را در دنیا و آخرت پس آن بندہ اختیار کرد آخرت را باستماع این کلمہ
ابو بکر صدیق را گریہ گرفت ما را از گریۂ شان عجب آمد با خود گفتیم کہ این چہ موقع گریہ است بعد از ان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتقال فردوس برین فرمودند آن وقت مطلب گریۂ شان فہمیدم کہ غالباً
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از وفات خود خبر دادہ بودند از اصحاب بجز حضرت صدیق اکبر کسے ازین راز واقف نشد
و اوشان میان ما زائد عالم بودند وقتیکہ حضرت صدیق اکبر را گریہ گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ گریہ نکنید احسان شما از راہ رفاقت و مال بر من زائد ست و اگر سوائے حق تعالی از کسی دوستی
کردمی از تو کردمی و لیکن میان من و تو اخوت و محبت اسلامی ست و نیز بخاری و مسلم از حضرت عائشہ رض

روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مرض موت خود که بگو ابابکر را که امامت کند مردمان را در نماز
گفتیم یا رسول اللہ ابوبکر رقیق القلب ست اگر بمقام شما خواہد ایستاد گریہ خواہد کرد و مردمان از شنیدن قرآن
محروم خواہند ماند لہذا از عمر رضی اللہ عنہ بفرمائید که وے امامت کند آنحضرت ہمان ارشاد سابق فرمودند که
ابوبکر بگوئید که امامت کند باز از ام المومنین حفصہ گفتیم که شما عرض کنید او شان نیز گفتند آنحضرت در جواب
فرمودند که انکن صواحب یوسف مقرر شما از زنان ہمراہیان حضرت یوسف ہستید یعنی چرا خلاف
حکم ما می کنید بگوئید ابوبکر که امامت مردمان کند و نماز بخواند الغرض در حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
تا پنج روز حضرت صدیق اکبر امامت کردند ازین حدیث اشارہ ہست بسوی خلافت حضرت صدیق اکبر
که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حیات خود منصب امامت بایشان تفویض کردند با جملہ مناقب عالیہ حضرت
ایشان بسیار اند مجملی از ان دریجا سپرد خامہ شدند زیادہ تفصیل اگر خواہد طالب را باید که بکتب مطولات سیر
رجوع نماید باقی ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیشتر در سلسلۂ عالیہ قلندریہ گذشت۔

فائدہ بدانکہ جمیع سلاسل مذکورہ در سوائے سلسلۂ نقشبندیہ و مداریہ بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب
علی مرتضی می رسند و آن سلاسل که در دیار ہندوستان و ایران و توران و ترکستان و بخارا و سمرقند
و بدخشان و گیلان و اکثر مملکت روم شہرت دارند ہمہ بحضرت علی رضی اللہ عنہ میرسند خواہ بواسطۂ شاہزادگان
کونین خواہ بواسطۂ خود و نیز ہمچنین نقشبندیہ و مداریہ بحضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہ می رسند چنانکہ
بر ناظر کتب مخفی نیست و بس۔

ضمیمہ کہ خاتمۂ این نامہ و تتمۂ این نسخہ باشد

آنکہ ریاحین نیایش و شقائق ستایش نثار آئین حکمت کاملہ و بر بسیط قدرت شاملہ ہمین پیرائے
اعیان ثابتہ و نخلبند صور علمیہ باد که گلدستۂ آغاز این رسالہ را از اظہار راز ہای ریاحین منازل و مقامات
مشائخ ہشت سلاسل ہر ہفت آراستہ ساخت اکنون از حسن توفیق الہیہ امید آنست که انجام
آن برنگ آغاز در تصویر چہار پیر و چہاردہ خانوادہ باز نماید تا کاتب در ہشت بشکر گذاری نعمت فارغ دلی

ابداً آباد بیابساید۔

باید دانست کہ چہار پیر این اند۔

اول حضرت قرۃ عینی الرسول و بضعۃ البتول مسموم سم الشہادت مقبول رب ذوالمنن حضرت امام حسن علیہ السلام

دوم سبط الرسول فاتح باب الخلافۃ من خاتم الولایت سند الاولیا و سید الشہدا امام المشرقین حضرت امام حسین علیہ السلام۔

سوم سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمۃ زوجۃ النبی ابی سعید الحسن بن ابی الحسن البصری۔

چہارم الامام الہمام علم الاعلام کمیل بن زیاد بن نہیک بن الہیثم بن سعد بن مالک بن الحارث بن صہبان بن سعد بن مالک بن النخع الکوفی و قیل کمیل بن عبداللہ و قیل کمیل بن عبدالرحمن اتابعی المخضرم الجلیل الشہید بظلم الحجاج الثقفی کما کان اخبرہ بہ المرتضی فیما رواہ الثقات۔

تفصیل پنج خانوادہ کہ از حضرت عبدالواحد بن زید بخواجہ حسن البصری میرسند و ذکر این ہر دو حضرات بالا رفت

خانوادہ اول زیدیان منسوب بخواجہ عبدالواحد بن زید۔

دوم عیاضیان منسوب بخواجہ فضیل بن عیاض۔

سوم ادہمیان منسوب بخواجہ ابراہیم بن ادہم۔

چہارم ہُبیریان منسوب بخواجہ ہبیرۃ البصری ایشان مرید و خلیفہ خواجہ حذیفہ مرعشی اند و ے خلیفہ حضرت ابراہیم بن ادہم الی آخر السلسلۃ و خواجہ ہُبیرہ را قبولیتے عظیم بود در ارشاد مریدان چنانکہ سابق در حال ایشان گذشت۔

پنجم چشتیان منسوب بخواجہ ممشاد علو دینوری و ذکر این ہمہ حضرات پیشتر شد اینجا اکر رحاجت ندارد۔

خانوادهٔ دیگر که از حضرت خواجه حبیب عجمی بخواجه حسن بصری می رسند

اول عجمیان منسوب بخواجه حبیب عجمی ست و نزد بعضی همین خانواده حبیبیه نیز نام دارد و حبیب عجمی کنیت ایشان ابو محمد ست مرید حسن بصری اند و بسیاری مشائخ را دریافته اند و اصل از فارس اند و در بعضی از رسائل خانواده ست که ایشان از اخوان عبد الرحمن بن عوف اند والله اعلم و وفات حضرت خواجه در سال یک صد و پنجاه و شش هجری بوده ست و قبر ایشان در بصره است۔

دوم طیفوریان منسوب بسلطان العارفین طیفور شامی المشهور به بایزید بسطامی ست و چون نام ایشان طیفور بود مریدان ایشان خود را طیفوریه نام کردند و حال ایشان بیان کرده شد۔

سوم کرخیان منسوب بخواجه معروف کرخی۔

چهارم سقطیان منسوب بخواجه سری سقطی۔

پنجم جنیدیان منسوب بخواجه جنید بغدادی و حال این حضرات در اثنای رساله مذکور شد۔

ششم گاذرونیان منسوب بخواجه اسحق گاذرونی و در بعضی رسائل خانوادهٔ گاذرونیان و اویسیان هر دو یکی اند نام خواجه ابو اسحق ابراهیم ست و اصل ایشان از فارس و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن محمد الفیروزآبادی ست بقول صاحب سفینة الاولیا و حضرت شیخ عبد النبی نقشبندی در رسالهٔ خانواده می نگارد که ابی اسحق بن شهریار مرید گاذرونی ست و پیش ایشان گاذرونی نام شخصی ست که او از شیخ حسن و حسین اکار خرقه پوشیده و وی از ابی عبد الله خفیف و وی از جعفر حداد و وی از ابا عمرو اصطخری و وی از ابی تراب نخشبی و وی از شقیق بلخی و وی از ابراهیم ادهم و وی از موسی بن زید راعی و وی از اویس قرنی و فقیر کاتب الحروف گوید که گاذرونی علم زائد شخصی نیست بلکه این نسبت ست بسوی گاذرون که نام جای معروف ست که از جملهٔ شهرهای فارس ست که آب و هوا خوش دارد بغایت و آن را دمیاط عجم نیز گفته اند از بسیاری جامه کتان و قصبی که در اینجا یافتند و شهری قدیم ست که آن را شهر کهنه گویند و شهری جدید که آن را عضد الدوله بنا کرد و صاحب عجائب البلدان می نگارد که از انجاست ابی اسحق ابراهیم

ابن شہریار و نزد بعضے این را گاذران ہم نام ست غرضکہ ایشان مرید خواجہ ابو عبداللہ خفیف اند وفات خواجہ ابو اسحق در ذیقعدہ سال چہار صد و بست و شش ہجری بودہ۔

ہفتم **طوسیان** منسوب بخواجہ علاء الدین طوسی و نزد بعضے فردوسیان و طوسیان یکے اند۔

ہشتم **سہروردیان** منسوب بشیخ ضیاء الدین ابی النجیب عبد القاہر بن عبداللہ بن محمد بن عبداللہ بن سعد المحدث الفقیہ الشافعی السہروردی و ایشان را از عم خویش شیخ وجیہ الدین ابی حفص عمر السہروردی و او شان را از والد خویش الشیخ المعمر نجیب الدین محمد بن عبداللہ بن سعد السہروردی المعروف بابن عمویہ و او را از شیخ احمد اسود دینوری و او را از ممشاد الدینوری و او را از جنید رضی اللہ عنہم مریدان ایشان خود را سہروردیہ نام کردند و از شیخ ابو النجیب سہروردی بشیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ۔

نہم **فردوسیان** منسوب بشیخ نجم الدین کبری خلیفۂ ابو النجیب فردوس و فردوس نام روضہ ایست نزدیک بہ بیامہ از بنی یربوع و قلعہ ایست بقزوین نزدیک کوہ و فرادس جمع اوست کہ موضعے ست نزدیک بہ دمشق و حلب۔

تفصیل چہاردہ خانوادہ فروع کہ از چہاردہ اصول پیدا شدہ اند

اول **قادریہ غوثیہ** منسوب بامام الفقیہ المحدث المحقق قطب الاقطاب فرد الاحباب حضرت محی الملۃ والدین عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی الشافعی الحنبلی حال تفصیلی حضرت ایشان از بہجۃ الاسرار و اخبار الاخیار وغیرہ توان جست۔

دوم **یسویہ** منسوب بہ احمد یسوی منشاء این سلسلہ خواجہ احمد یسویہ پیر ترکستان ست این سلسلہ نیز بحضرت جنید بغدادی می پیوندد۔

سوم **نقشبندیہ** منسوب بخواجہ بہاء الدین نقشبند۔

چہارم **نوریہ** منسوب بہ ابو الحسن نوری نام ایشان احمد بن محمد و بقولے محمد بن محمد بن عبد الصمد

البغدادی البغشوری المعروف بابن البغوی بتحتین الموصوف بصاحب الوفا رحاؤ من العباد صاحب
التصانیف المحدث المتوفی کمارودی الهروی من حالته و ددت له فی السماع و بغشور بفتح موحده
سکون غین معجمه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله بلده ایست مابین هرات و مرو و نسبت بغوی خلاف
قیاس ست قال السمعانی و ابن خلکان و مجدد و هو معرب گوشور و نوری از ان گویند که هنگام وعظ از وی
ظاهر می شد کما فی القاموس یا برای ازین ست که هرگاه در مسجد شونیزیه داخل می شد از روی او چراغ گا
کما حکاه الشعرانی و نوری گوید که روزی بسوی نوری دیدم ناگاه عین آن گشتم کما فی طبقات شیخ الاسلا
هروی مولد و منشار ایشان بغداد ست مرید سری سقطی اند و ذو النون مصری را دیده اند و با محمد علی قصا
و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند در طریقه مجتهد و صاحب مذهب بوده اند و مشائخ
ایشان را امیر القلوب گفته طریقه ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان ست۔

پنجم خضریه منسوب بخواجه احمد خضرویه است کنیت ایشان ابو حامد ست و صل ایشان از بلخ م
حاتم اصم اند و از بزرگان مشائخ خراسان اند و سلطان ابراهیم ادهم و ابی تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده
و طریقه ملامتیه داشتند وفات ایشان در سال دو صد و چهل بوده ست و عمر نود و پنج سال ست قبر در بلخ
است و خواجه احمد مرید حضرت حاتم اصم بوده اند و وی مرید شقیق بلخی و وی ابراهیم بن ادهم۔

ششم شطاریه عشقیه این هر دو بسلطان العارفین میرسند و در کتب متقدمین این طائفه
هم نوشته اند و حق این ست که از شیخ ابو الحسن عشقی عشقیه نام یافت و از عبد الله شطار شطاریه و در بعضه
رسائل ست که همین یک سلسله است که او را شطاریه و عشقیه هر دو نامند. در ما وراء النهر این سلسله را عشقیه
نامند و فقیر کاتب الحروف گوید که پیران حقیقت نگار و رهروان معرفت گذار چنین گذارش فرموده اند
سر دفتر این خانواده رأس الواصلین رئیس المحققین شیخ عهد قطب عصر مرشد زمان عارف جهان
ابو یزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی ست و مشرب عشقیه نظر بدگر مشربهای ما
بحسب دریافت درجات فنا و بقا و موجب سلوک منازل صدق و صفا و از رگذر طی مبادی معا
معاد از جمله السابقون السابقون اولئک المقربون ست چنانکه تلوین و تمکین احتجاب و انکشاف

بقبض و بسط تنوع و تغطاهست بنیست و تنهائی به همرهی گنج و میدان خموشی و گویائی، القصه تمامی احوال متقابله
و همگی اوصاف متضاده در نظر وحدت نمای این گروه در مقام یافت کمال اسمائی که صورت کمال ذاتی ست
یک سر و یک ره نماید و سالکان این طریق و وابستگان این حلقه از احاطهٔ شمار بیرون اند در بند هیچ حال
و در قید هیچ مقام و آن متصل مبتلا نشوند بلکه بهر لحظه بشانی جدید و بهر نفس بیافت زنده داشتن اوقات
و آئین بستن مصر زندگانی مخصوص پیران این روش ست عراق و عجم و ایران و توران از برکات وجود
مشائخ این سلسله فروغ مشکوة نبوی علیه السلام وار خصوصاً در صد و سی و چند سر آمد این گروه شیخ
محمد صادق در بلاد ما وراء النهر رایت رهنمونی و لوای ارشاد بر افراشته قبله گاه تمامی مشائخ و فضلای آن
ناحیت بود گویند جمله را دمندان مستعد خدیو از ملازمت او سرمایهٔ ولایت و سامان کمال می اندوختند
از آن اعزهٔ کرام کسیکه بحسن رهنمائی و جمال هدایت افزائی ظلمتکدهٔ هندوستان را فروغ آباد الله نور
السموات و الارض گردانید ذات خورشید صفات شاه عبد الله شطاری پور حسام الدین عبد الله
ابن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین حماد بن عمر المعروف بشیخ الشیوخ شهاب الحق
والدین سهروردی ست که در آخر مائة تاسع از ایران زمین بآهنگ رهنمونی سعادتمندان هند شرف قدوم و نشاط
نزول ارزانی فرمود و تا هنگام خرامش بسر منزل قدس انواع اذکار و اشغال و اعمال ابرار و اخیار و تکثیر
دعوت ادعیهٔ ماثوره و غیرها عموماً و خصوصاً بخداوندان طلب باندازهٔ استعداد او تلقین نمود کلک بیان
بر صفحهٔ وجه تسمیهٔ شطار حرفی صریح و رقمی آشکار نه نگاشته لیکن کرشمهٔ شاه عبارت فصل ثانی لطیفهٔ
غیبیه که نقوش خامهٔ تصنیف اوست شمهٔ بر وجه تسمیه آگاهی می بخشد مغز آن عبارت آنست که
خداشناسان امت محمدی و پیروان خاص ملت احمدی علی صاحبها من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها
در سلوک بر سه مشرب اند اخیار ابرار شطار و هر یک ازین سه طائفه عملی و وردی و ذکری و شغلی و فکری
و کشفی و ذوقی جداگانه دارند و بهمان طریق خاصهٔ نزول لیسراحهٔ خانه نگو ها استیفاء استعداد می فرمایند باید که نظر العجوا
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرق و عدم فرق که در باب انبیاء علیهم السلام در قرآن بتصریح
نزول پیوسته درین طائفه نیز رعایت کنند باین وجه که تفاوت و اختلاف را در اعتقاد و اقرار بولایت

ایشان راه نه بنهند در ایمان رسل که لا نفرق بین احد من رسله است قیاس نمایند تا بیان شریعت

بوصف طریقت فراهم آید و همچنانکه در زمرهٔ خداوندان نبوت علیهم السلام بحسب قرب وحی و کتاب و معجزات

و نسخ و عزم و اولو العزمی و کثرت و قلت امت و ماسوا آنها فرق می نهند فضلیت را درین گروه که مشابه بانبیای

بنی اسرائیل اند باعتبار سرعت و بطور سیر و بحیثیت ریاضت و عبادت در سلوک از مبدا و بسبب احوال و

درجات و مقامات و خطابات بمقتضای اعیان ثابته از طرف مبدأ التصور کنند بر وفق آن معنی که باشارت

آیهٔ کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بقدر از خاطر عبور می کند ازینجا بر آئینهٔ اندیشه

این معنی پرتو می اندازد که تحقیق این گفتگو از روی تیز روی او در طی منازل طریقت ست العلم عند الله

و آنکه بعضی از اصحاب این سلسله و غیرهم نظر بر وضع همین روش وجه این لقب می اندیشند بصواب

نزدیک ست و بعضی اکابر این مشرب فرموده اند که این طائفه بوسیلهٔ ملازمت و مصاحبت با کاملان

خاکی از ارواح بزرگانی که سابق و حق از بار بیکر شده اند فیض می گیرند و پرورش یاب می باشند

پس نسبت حصول این معنوی سرعت که طی عالم مرکبات نموده بوسعت آباد مجردات می خرامند شطار

لقب یافته اند نیز وجهی ست تتمهٔ گفتار اصلی آنکه جملگی مشایخ شطار رو برینه از خلوت شاه عبد الله شطاری بهره

ازین مشرب داشتند و شیخ عبد الله شطاری صدیقی بخاری اند و از نبایر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت و مرشد وقت خود بود در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص و متعارف

سلسلهٔ شطاریه است متعین و متفرد گویند که پیشروی نقارهٔ میزد و ندا می داد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا

راه نمایم و چون در مجلس می نشست هر سو نگاه می کرد و می گفت که اینجا تختهٔ سیاه که عبارت از طالبان

پر شبهه بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته نمی شود و او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه

و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی نیز ذکر می کند

و سلسلهٔ ارادت وی به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبری قدس سره می رسد گویند که چون طالبی پیش او می آمد

برای امتحان عقل و هوش او نان با نان خورش برای او می فرستاد و کسی را بر وی بر می گماشت تا ببیند

که وی با نان خورش برابر خورد یا یکی باقی می ماند اگر برابر می خورد این را دلیل بر فراست و هوشیاری می انگاشت

وچیزی از طریق ذکر و شغل باطن می فرمود و اگر می دید که یکے از دیگرے باقی ماند دلیل بر عدم ضبط احوال
و بیخبری او می کرد و چیزی از جنس دعوت و اوراد و آنچه بظاہر تعلق داشته باشد می آموخت مرقد شریف
ایشان در سندہ است در مقبرۂ خلجیان جانب جنوب صفۂ سنگین و شطاریه و نقشبندیه میان خود این قدر
فرقے دارند که شطاریه بواسطۂ ائمه بحضرت علی میرسند و نقشبندیه بحضرت شیخ ابوالحسن خرقانی میرسند
و شیخ ابوالحسن از روحانیت حضرت سلطان العارفین فیض یافته و شاه عبد الله شطاری حضرت اعلی
لقب اوست پور حسام الدین بن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین بن
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی و خلیفۂ شیخ محمد عارف است که خلافت از شیخ محمد عشقی داشت و از
پدر خود شیخ خدا قلی ماوراءالنهری و او از شیخ ابوالحسن خرقانی عشقی و او از مولانا ابو المظفر ترک و او از شیخ
ابویزید اعرابی و او از شیخ محمد مغربی و او از سلطان العرفا شیخ ابویزید بسطامی ست قدس الله اسرارهم
از آن رو این سلسله را در ایران و توران عشقیه خوانند و در دار الملک روم بسطامیه نامند گویند علم دعوت
بطریق اذکار و روش اشغال که در سلاسل مشهوره بناے سلوک اساس رہنمونی بدانست همه او را زیر
و از بزرگان این راه فرا گرفته بود در رسالۂ لطائف غیبیه که از تصنیف اوست بنام سلطان غیاث الدین
خلجی خدیو مالوه موشح ساخته برگزارد و اسرار توحید و اطوار مواجید و حقائق آلهی و کیانی و دقائق طریقت
و حقیقت چه بدلالت و علمناه من لدنا علما از مبدء فیاض بواسطه چه بامر فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون بوسیلۂ ہدایت مشائخ طریقت که صفحۂ خاطر را لوح محفوظ گردانیده بر اوراق نقش
پذیر خامۂ وقت ساخته تا ارباب ظواهر و اصحاب بواطن فیض رساند و منشار رحمت للعالمین خود بخلافت درست کند
و نیز نگاشته که تلقین ذکر نفی و اثبات از فراوان اهتمام برگزیده مردمی سید دران هنگام که در بخارا بودم شنیدم که شیخ مظفر کتابی
خلوتی که از مشاہیر است صوفی را در سه روز در خلوت بخدا میرساند بیدرنگ بخدمت وی شتافتم از آنچه براه گوش در آمده بود هزار
چند در چشم نمود در روزگارے ملازمتش گزیده روش ذکر نفی و اثبات و تصور آن فرا گرفتم او از شیخ ابراهیم
عشق آبادی و او از سید نظام الدین حسینی را و از شیخ محمد خلوتی و او از شیخ نجم الدین کبری داشت از آنجا
بهنگام سیاحت خراسان و عراق بدیار آذربایجان رسیدم سید علی موحد را ملازمت کردم در شریعت

و طریقت و حقیقت بزیور کمال آراسته دریافتم از صحبتش فراوان بهره‌مندی رسید و اجازت از شیخ
زین الدین خوافی داشت که بچهار واسطه بشیخ الشیوخ سهروردی میرسد در سال هشت صد و نود ترک تعین
فرموده بجلوتکدهٔ لاتعین خرامید خوابگاه او مندو است و جنوبی سوی گنبد سلاطین خلج است القصه شاه
خود در لباس سلطانی و صوفیان بکسوت سپاه درآمده علم افراختی و نقاره نواختی و بهمین طمطراق
جهان پیموده و تماشای جهانیان کرده هم فیض رسانیدی و هم بهره برگرفتی و در اثنای راه بهر بقاع
که رسیدی بمشایخ آن سرزمین پیغام فرستادی که درویشی باین آرزو اندیشهٔ جهان نوردی پیش گرفته اگر
کسی به از و بمراتب معنی کلمهٔ توحید رسیده باشد وی را بیاموزد وگرنه سوی وی که برنج مقیمان آنکه از مسافر
این گنج توحید بردارند که فرصت باسباب سعادت همراه بدشواری فراپیش آید غرضکه چون به بنگاله
رسید همان پیغام را بر طبق دستور العمل بشیخ محمد علا که او را الشیخ قاضن شطاری نامند رسانید او پاسخ
داد که چنین نامه سرا از خراسان و عراق و پارس فراوان می آیند و می روند و پیام پاسخ نیوشیده بر گفت
که ظهور کمالات استعداد او دست بدامن تلقین این لاف گذارد و دران زمان سلطان غیاث الدین خلجی در چتور
محاصره داشت شاه از همانجا بهمان راه بازگشته در پای قلعه آمد سلطان ملاقات نمود پس از چندی روی کار
که در گمان نگنجد از همان نور جمال که در برابر خیمه گاه بود به توجه فیروزی سگال او در برکشود سلطان بفراوان
بزرگ داشت و را پیشتر از خود بدار الاسلام مندو فرستاد گویند در همان نزدیکی شیخ محمد علا در حلیه نشست
شبی پدرش در واقعه فرمود که ای علا کشایش تو باین کردار ریاضت نیست بلکه حوالهٔ همان هرزه گوی خراسانی
است ناگزیر بدشواری و تنهائی از وطن گاه سفر گزیده به مندو آمده بر دربار شاه تا سه روز استاده بنگرانی
گذرانید چهارم بامداد شاه بیرون خرامید در آزمایش بروی او کشاده فراوان بسر زلش فرو ریخت و باندازهٔ
یا سرایت همدوش گرانبار آگهی گردانید پس از چندی به تشریف خلافت سربلند ساخته بصوب وطنش که بنگاله است
روانه کرد پیران این سلسله را شطاری از ان خوانند که در سلوک شتاب را از طریقت از مشایخ دیگر خانواده
تیزتر و گرم روتر اند چنانچه گفته اند اول قدم ایشان نهایت قدم دیگر درویشان ست روز ... کار
در شگافت این گفتار معمار رفتار و اندیشه در تگاپوی پریشان بود چون باصول اذکار و اشغال این

سلسلهٔ آگهی یافت و سلوک گروها گروه صوفیه در برابر آورد جز این تفاوتی بنظر نیامد که در مشرب شطار صوفی
خود را عین ذات دانسته پایه پایه از عالم تعینات تا مرکز خاک نزول نماید و بعد از آن بر نمط نزول در عروج
آئین بهر منزل فروگذاشته باز بعالم اکبر رود و روش جمهور مشائخ آنست که اول طالب مرتبه بمرتبه از عالم
ناسوت سیر عروج فرموده تا بمرتبهٔ وحدت وجود ترقی کند و از آن مقام بوضع تعین پذیری در هر تعینی
بسنگ آن برآمده بسوی ملک شهادت خرامد ازین دو طریق پدید آید که اول قدم بهمان آغاز سلوک
است از حضرت ذات و از نهایت قدم انجام سیر ست بهمان مرتبهٔ احدیت و دیگر معنی که محمول بر هیچ ست
البته مراد نخواهد بود غرضکه این سلسله در هند از خواجه عبدالله شطار که وی مرید و خلیفهٔ شیخ محمد عارف ست
و وی شیخ محمد عشقی خرقانی و وی ابوالمظفر ترکی الطوسی و وی شیخ ابایزید العشقی و وی محمد مغربی و وی
بایزید بسطامی تا آخر

هفتم بخاریه منسوب بسادات حسینی که بواسطهٔ دوازده امام بحضرت امیر علیهم السلام میرسد و نیز بسید
جلال بخاری و لقب ایشان مخدوم جهانیان ست که جامع ست میان علم و ولایت و سیادت نام
ایشان سید جلال بخاری ست موافق نام جد ایشان اول بار کسی که ازین قبیله از بخارا بهندوستان آمده
جد ایشان ست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون سید جلال بخاری از بخارا آمدند مرید شیخ بهاء الدین
ذکریا الملتانی شدند از بزرگان سادات صحیح النسب جلیل القدر جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و سید جلال
بخاری سرخ را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو
فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت که شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه و در روزگار
یگانه مخدوم جهانیان بودند دوم پسر سید راجو قتال که ایشان هم از اولیاء کبار بودند اگرچه مخدوم جهانیان
را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اما مرید شیخ رکن الدین بن صدرالدین بن شیخ بهاء الدین
ذکریا الملتانی اند و مخدوم جهانیان از آن جهت گویند که روز عید بر روضهٔ حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدرالدین
رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی تو اینست چون بروضهٔ
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوارق

او کرامات زیاده از حد بظهور رسیده حضرت مخدوم در آخر عمر بعد از مراجعت بیت الله بواسطهٔ واقعه که آنجا
رو نمود ده بهندوستان آمدند و بخدمت نصیر الدین محمود چراغ دهلی ملاقات نمودند و خرقهٔ متبرکه عالیه حضرات
چشت از ایشان پوشیدند و می گویند که واقعه چنین بود که شبی از شبها بواقعه در مجلس سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
موجودات باریافته باتفاق حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و سید پهلوی یک دیگر واقع شدند و شیخ جلال
بخاری بنوعی استاده که دوش سید بجانب حضرت شیخ بود پیغمبر علیه الصلوة فرموده سید جلال هوشیار باش
و بملاحظه باش که برادرم شیخ محمود استاده است حضرت علی رضی الله عنه گفته یا رسول الله اگر شیخ محمود را
می شناخت چندان سرگردان نمی شد و در اخبار الاخیار است که سید جلال از بسیاری اولیا نعمت و برکت
یافته و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آن کس داشت بستدی یعنی چندان توجه و خدمت
کردی که آنکس بی اختیار می شد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه
از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده و کلاه ارادت و خرقهٔ متبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب
عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود
که مقراض راندن شما موقوف است در گاذرون چون سید بگاذرون رسید شیخ امام الدین که در شیخ الاسلام
امین الحق والدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری
قصد ملاقات من کرده از اچه ملتان می آید شیطان در اثنای راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین
از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک رفته است وقت مراجعت در گاذرون
خواهد رسید او را سلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفهٔ من گردانی شیخ امام الدین
همچنین کرد و سید السادات از آن پیر با جاده انواع استفاده کرد و بازگشت و از شیخ الاسلام رکن الحق
والدین خرقهٔ متبرک پوشیده و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی سید خانقاه محمدی در سیوستان
با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبهٔ مبارکه اختیار کرد و او خلیفه چهار ده خانواده
بود در عهد سلطان فیروز کرات از محروسهٔ اچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز در اسم اخلاص و اعتقاد آنچه باید

بجا می آورد انتهی و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت سلسلهٔ علیه قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ
جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی ولمن رأی من رآنی
ولمن رأی من رأی من رآنی و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امیدواری بسیار ست که بموجب
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد ازان سلسله را که بیک واسطه الشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد
غیر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین
سهروردی و وی شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رض۔

نقل ست که روزی روبروی نشسته بود آتش از جای برخاست شیخ خاک برگرفت و نام شیخ محی الدین
عبد القادر را با آواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که
در بیان رسانده و رسته یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده ست
ولادت ایشان شب برات سال هفت صد و هفت هجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه
عید الاضحی دهم ذی الحجه سنه هفت صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد مدت عمر ایشان هفتاد و هشت سال
و سه ماه و بست و شش روز و قبر ایشان در اُچه ملتان ست و ایضاً مخدوم جهانیان را اجازت سلسلهٔ
چشتیه از حضرت شاه نور قطب عالم پنڈوه ست و منجمله خلفاء مخدوم جهانیان سید راجو قتال بود و از وی
شیخ سارنگ خلافت یافت و از حضرت عین الدین المعروف بشاه مینا لکهنوی خلافت یافت و از وی
شیخ سعد خیرآبادی و غیره خلافت یافتند و ایضاً از مخدوم جهانیان پسرش سید محمود خلافت یافت و از وی
سید برهان الدین بخاری شریف المعروف شاه عالم و شاه منجهن بخاری خلافت یافت و ایضاً از مخدوم
جهانیان مخدوم اخی جمشید راجگیری خلافت یافت و می گویند که مخدوم اخی جمشید ارشاد از شاه بوعلی قلندر
یافته بود و حضرت مخدوم در اوایل زنده و ایشان اطراف لکهنو بوده اند از طرف بادشاه منصبی داشت ترک کرده
بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات مخدوم چهارشنبه دهم شوال سنه هشت صد و ... بوقوع انجامید
گویند سید شرف الدین شهیدی در رسالهای خود نگاشته که مخدوم خلافت از چهار صد و چهار چندین
داشتند از انجمله آنچه بصحبت پیوست و در شجره نوشته دید بجامهٔ یادداشت سپرد و شمارهٔ خلافت مخدوم

قدس سره انچه بصحت گذارش پیوسته نخست از سید بزرگوار سید کبیر بخاری ست واین سلسله در آباے کرام او
بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابو الفتح
این دو خانواده لشیخ بهاء الدین ذکریا میرسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تستری زاد و بوم او دار الملک
فارس ست مخدوم در سال هفت صد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یک صد و سی و دو بود بملازمت
رسیده خرقهٔ خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید دعوارف را بخدمت مصنف خوانده بود
سر رشتهٔ این خانواده لشیخ الشیوخ سهروردی می کشید پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین
مغربی آب می خورد ششم از شیخ عبد الله عیسی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طبر المسی این دو سند
بسید محی الدین عبد القادر جیلی می پیوندد هشتم از شیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین
منور دهم از مولانا شمس الدین یحیی اودهی یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی و این چهار چمن از نوبهار
ارشاد خواجه معین الاولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی درین سلسله از شیخ عبد الله
خفیف شیرازی بسلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال الجوی
واین دو دمان ارشاد لشیخ نجم الدین کبری روشنی می پذیرد چهاردهم از سید حمید الدین محمود چشتی سمرقندی
واین خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین اصفهانی واین خانواده لشیخ ابو بکر نساج
آخر شود قدس الله اسرارهم وانچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت ست ونگذارشی از صد متجاوز ست
وسید شرف الدین مشهدی در تذکرهٔ خود نگاشته که چهار صد و چهل و چندین خداشناس رهنما و دانشور شناسائین دنیا و آخرت
را مخدوم بملازمت نموده خلعت و خلافت و قیض و فیروزی بر گرفته بود انچه بدل محمود نزدیک تا پایهٔ تحقیق
رسید بنگارش سپرد اگرچه در رسالهائے که نسبت آن بتصنیف مخدوم بدرستی انجامیده در بعضے کمتر ازین
و در برخی بیشتر ازین هم مسطور ست وشیخ قوام الدین نیز مرید و خلیفهٔ مخدوم جهانیان ست مقبرهٔ او در لکهنو
است وشیخ سارنگ در اوائل حال از امراے نامدار سلطان شاه فیروز بود و بلدهٔ سارنگ پور که از بلاد
مشهور هندوستان ست آباد کردهٔ او ست در آخر که جذبات عنایت حق او را دریافت اول در خدمت
شیخ قوام الدین افتاد و مرید شد و طریقه شغل باطن و ذکر خفی از وے اخذ کرد لعبد ازان عزیمت سفر حجاز کرد

مدتی دیگر در جانهٔ صحبت شیخ یوسف ایرجی در آمد و از وی استفادهٔ علوم طریقت نموده در آخر شیخ راجو قتال خرقه
و اما انتهای دیگر را کالا ز پیران یافته بود چه با بے سابقهٔ طلب بخانهٔ شیخ سارنگ فرستاد شیخ آن را باز گردانید
بندگی شیخ بار دیگر پیش او فرستاد شیخ حسام بزرگی که در سلسلهٔ سهروردیه بود شیخ را بر قبول آن ترغیب نمود
بعد ازان شیخ آن را قبول کرد و شیخ مینا صاحب ولایت دیار لکهنو ست نام او شیخ محمد ست از صغر سن سایهٔ
تربیت و عنایت شیخ قوام الدین پرورش یافته مرید شیخ سارنگ گشت۔

نقل ست که شیخ قوام الدین را پسری بود شیخ محمد نام او را شیخ مینا می گفتند و مینا در عرف این دیار لفظی
ست که در مقام تعظیم و محبت استعمال کنند و این شیخ محمد مینا بن شیخ قوام الدین بسبب غلبهٔ شهوت پیش یکی
از ملوک آن زمان رفته اختیار خدمت کرد چون ملوک آن زمان اکثر از مریدان پدر او بودند متمنّی که از صحبت
ایشان [illegible] و را مسترشد و لیکن شیخ از پسر خود ناراض گردید و ایشان هرچند در استرضای شیخ کوشیدند
شیخ راضی نشد آخر خواست که بوطن رجوع نماید و در پای شیخ افتد که از سر گناه او در گذرد هم بدین عزیمت بوطن
آمد غوغاے آمدنش که در میان مردم بود بسمع شیخ رسید شیخ فرمود نخواهم که آن برخوردار پیش من آید همدران
روز او را مرضی عارض شد و از عالم برفت شیخ قطب نام درویشی بود که بخدمت شیخ قوام الدین مخصوص
بود او را فرمود ترا میخواهم که پسرے شود که او را محمد مینا نام باشد و بجائے فرزند من حکم نعم البدل داشته باشد
چون شیخ مینا بوجود آمد منظور نظر عنایت و مرحمت شیخ گردیده بجاے فرزند تربیت یافت و شیخ مینا حصور[له] بود
و مجرد از دنیا و در سلوک بسے ریاضت شاقه کشیده دریافت حال ابتدائی و انتهائی ایشان از ملفوظ خود
ایشان و تصانیف مخدوم شیخ سعد بتفصیل تمام ممکن ست مزار حضرت شیخ مینا در لکهنو مشهور و معروف ست۔

هشتم زاهدیه منسوب بخواجه بدر الدین زاهد و در بعضے رسائل ست که و آنا زاهدیان پس ایشان هم
داخل جنیدیان اند و از شیخ فخر الدین زاهد زاهدیه نام یافت و قبر شیخ در میرٹھ ست از نواحی دهلی انتهی و پیش
کاتب الحروف حق اینکه زاهدیه از بدر الدین زاهد ست و ایشان مرید و خلیفه فخر الدین زاهد اند و وے مرید
شهاب الدین زاهد و وے صدر الدین سمرقندی و وے حضرت عبد السلام و وے حضرت عبد الکریم

[له] حصور بالفتح مردیکه با وجود مردی میل بزنان نکند ۱۲ منتخب

وے حضرت قطب الدین عبدالمجید وے خواجہ اسحٰق گازرونی وے حسین مروزی وے ابو محمد رویم وے خلیفۂ سید الطائفہ جنید بغدادی رحمہم اللہ تعالیٰ۔

نہم انصاریہ منسوب بشیخ عبداللہ انصاری وکنیت ایشان ابو اسمٰعیل ست ونام پدر ایشان ابومنصور محمد الانصاری ست ولقب شیخ الاسلام وہرجا کہ در نفحات شیخ الاسلام مذکورست مراد از و ایشانند مرید پدر خود اند واصل ایشان از ہرات ست واز فرزندان ابومنصور ست انصاری ابن ابوایوب انصاری اند کہ صاحب رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ وابومنصور در زمان خلافت حضرت عثمان با احنف بن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند از بزرگان ومحدثان وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند ودر زمانۂ خود یگانہ بودہ اند ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب دوم ماہ شعبان در فصل بہار سنہ سہ صد ونود وشش ہجری بود ووفات ایشان در نہم ربیع الآخر سال چارصد وہشتاد ویک ہجری بودہ ومدت عمر ایشان ہشتاد وپنج سال وقبر در گازرگاہ ہرات ست۔

دہم صفویہ منسوب بشیخ صفی الدین اسحٰق اردبیلی وی مرید وخلیفہ وداماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی ووے سید جمال تبریزی وے شیخ الشیوخ سہروردی وے شیخ رکن الدین سجاسی وے قطب الدین ابہری وے از ابو نجیب سہروردی واین منتہی می شود تا جنید بغدادی۔

یازدہم عیدروسیہ منسوب بسید عبداللہ عیدروس وعیدروس در اصل عتیروس بعدہ تحتانیہ ومثناۃ از اسمار شہر ست مشتق از عترسہ بمعنی اخذ بعنف وشدت آن لقب شیخ عبداللہ است ثم قیل عیدروس فجعلت التاء دالا وهو ای لفظ عیدروس بعین المهملة ثم بهاء المثناة و بدال المهملة فراء مضمومة فواو ساكنة فسين مهملة كذا فى الانتباه واین عیدروسیہ یک شعبہ بسلسلۂ مدنیہ ست وعیدروسیہ بدین طور کہ سید عبداللہ عیدروس را از عم خود سید عمر المحضار بکسر میم وسکون حاء مہملہ وفتح ضاد معجمہ آخر آن راء مہملہ لقب کردہ شد بمحضار بسبب شتاب حاضر او وقت استغاثہ واو را از والد خویش سید عبدالرحمن بن محمد السقاف بسین مفتوحہ وقاف مشدد مفتوحہ آخر آن فا لقب کردہ شدہ بسقاف بسبب مبالغہ در ستر حال خویش واو را از پدر خویش محمد بن علی مولی الدویلہ یعنی صاحب شہر گشتہ

داو را از پدر خویش علی بن علوی داو را از پدر خویش علوی بن محمد داو را از پدر خویش فقیه المقدم التربتی
در مقبره نخست او را زیارت می کنند بعد ازان سائر سادات الیس او را مقدم گفته یعنی هو مقدم الزیارة محمد
ابن علی داو را از شیخ ابی مدین مغربی مدین بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح یاو آخر آن نون و ابو مدین را بواسطه
دو کس سلسله رسیده یکی از شیخ عبد الله صالح مغربی دوم شیخ عبد الرحمن مغربی و شیخ ابو مدین اخذ طریقه کرد
و خرقه پوشید از شیخ خود ابی یعزا بفتح تحتانیه و عین مهمله و زائے معجمه و او از شیخ علی بن حرزهم بکسر حاء مهمله و سکون
راء مهمله و کسر زاء معجمه آخر آن ضمیر جمع مذکر داو را از فقیه حافظ قاضی ابی بکر محمد بن عبد الله بن محمد المعاضری المعروف
بابی بکر بن العربی الاندلسی الاشبیلی معافری بفتح میم و عین مهمله و بعد الف فاء مکسوره بعد ازان رائے مهمله
و او از امام حجة الاسلام غزالی بتحقیق این اسم از رساله تنویر الافق مؤلفه فقیر توان جست و او از عبد الملک
و او از والد خویش ابی محمد عبد الله بن یوسف الجوینی بضم جیم و فتح واو و سکون تحتیه بعد آن نون بعد آن
یاء نسبتی ست بسوی جوین که ناحیه ایست از نواحی نیشاپور و او از شیخ ابی طالب المکی مصنف قوت القلوب
و او از محمد بن علی بن عطیه الحارثی بفتح عین مهمله و کسر طاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه حارثی بحاء و راء مهمله و ثاء
مثلثه و او از شیخ ابو بکر شبلی و او از ابو القاسم جنید بغدادی الی آخر السلسلة و ضبط کرده است اکثرے
اسماء مبهمه این سلسله را شیخ عبد القادر العیدروس در نفحات القدوسیه فی الخرقة العیدروسیه و این
طبقه در عقائد مذهب اهل سنت دارند و در فقه مذهب شافعی و در سلوک آنچه در احیاء مذکور است والله اعلم
این قدر بوجه ندرت این سلسله بیان کردم۔

دوازدهم قلندریه منسوب بشاه حیدر قلندر و حسین قلندر بلخی و در مشهد از سید خضر رومی۔

سیزدهم اویسیه منسوب بخیر التابعین قدوة الصوفیة فی التجرید والتفرید و سائر سیرهم المرضیة
اویس بن عامر ابو عمرو القرنی الیمنی نزیل الکوفه و قرنی بفتحتین نسبت است بسوے یکے از اجداد او نه بقبیلهٔ
اهل نجد چنانکه وهم کرده صاحب صحاح و تابع شده او را صاحب صراح زیرا که منسوب بقبیلهٔ آن بسکون را
است کما نبه علیه العلماء قدیماً و حدیثاً ابی المجد و غیره ایشان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده اند لیکن
از دو سبب ملازمت میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیرے که داشتند دیگر بسبب کمال غلبه محبت و حال

وایشان شتربانی کرده مزد آن بنفقهٔ خود و والدهٔ خویش صرف می نمودند و بجهت موافقت آنحضرت صلعم که در جنگ احد دندان مبارک شهید شده بودند چون معلوم نبود که کدام دندان بودند دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بودند که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر رضی الله عنه در ایام خلافت با امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه خرقهٔ مبارک را نزد اویس رضی الله عنه برده درخواست دعا بجهت امت نمودند و گرفتن اویس قرنی طریقه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت باطن باتفاق اکابر ظاهر است و نزد بعضی خود رسیدن بآنحضرت صلعم ثابت چنانچه قشاشی گوید که وقد نقل عن اویس القرنی انه حضر مع رسول الله صلعم واقعة احد وانه قال والله ما وطئ ظهر رسول الله صلعم حتی وطی ظهری وما کسرت رباعیة حتی کسرت رباعیتی انتهی و این کلام هر چند که خالی از کلام نیست ولیکن اجتماع ایشان بعمر بن الخطاب و امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما چنانکه بالا گفته ام البته بر مقام خود ست لا کلام فیه قسطلانی گوید که وفی بعض الطرق اتصال الخرقة باویس القرنی وهو اجتمع بعمر وعلی رضی الله عنهما وهذه صحیحة لا مطعن فیها انتهی واما آنچه ملا علی قاری در موضوعات خود بعد نقل کلام متکلمین بر خرقه می فرماید که قلت وکذا نسبة الخرقة الی اویس وانه صلعم اوصی الخرقة لاویس وان عمر وعلی سلماها الیه وانها وصلت الیهم منه وهلم جرا فغیر ثابت ولو ذکره بعض المشائخ الکرام فالمدار علی طریقة الصحبة ومتابعة الکتاب والسنة ومجانبة الهوی ومقاربة الهدی والعاقبة للتقوی انتهی وی گوید کاتب الحروف که این قول علی قاری غیر مسلم ست زیرا که ذکر کرد امام ابو الفتوح الطاوسی در رسالهٔ خود جمع الفرق لرفع الخرق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود هر دو خلیفتین خود امیر المومنین عمر و علی رضی الله عنهما را بلقاء اویس و تبرک بدعاء او وتبلیغ سلام و خرقه داد که بپوشانید اویس را الی آخر القصة و نقل کرد این را قشاشی ثم الکردی و روایت می کند محدث فارسی بسند جید مسلسل باولیاء الله الاکمل که عمر رضی الله عنه بپوشانید اویس را خرقهٔ رسول الله در عرفات بحضور علی و علی بپوشانید او را دار البعد از ان بپوشانید در صفین و او شان هر دو بپوشیدند از نبی صلعم فکانه بعد البا سهما ایاه خرقة الارادة عنه صلعم استدعی منهما ان یلبساه خرقة عنهما تبرکا بذلک ثم البسه المرتضی اخرا بالصفین خرقة الولایة لوصوله لاقصی الغایة

خلاصه اینکه معنی خرقه مجرد پوشیدن نیست بلکه مقصود ازان ولایت و تصرف و تبرک ست نشود روایت اویس
از علی که اسماء الله الحسنی التسعة و التسعون وغیر ازین که اخراج کرده اند از اسلمی و قشیری وغیر ازینها از محمد بن
ثابت ست و کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوة چنین مسطور ست که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت
نمود اصحاب وی خواستند که قبر بکنند بسنگے رسیدند که قبرے دران کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که
کفن سازند در جامه دان او جامها یافتند که دست باف بنی آدم نبود وی را ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند
و صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد
و بموافقت ایشان در صفین حرب می کرد شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در سوم رجب سال
بست و دو هجری و بقول ثانی سی و هفت هجری و امام عبدالله یافعی در روض الریاحین هر دو قول مذکور ساخته
چهاردهم مداریه منسوب بحضرت بدیع الدین مدار ذکر ایشان همین دون گذشته۔

تمام شد

فائده های ضروری و دیگر نام سلاسل که درین بیان نیامده اند مجملاً باید شنید که شیخ سلسله علائیه میر ابو العلا اکبرآبادی مدفون است
که مستفیض از روحانیت خواجه کبیر بود و شیخ سلسله رحیمیه امام ابو محمد عبدالرحیم بن احمد بن حجون بن احمد بن
محمد بن جعفر بن اسمعیل بن جعفر الذکی بن محمد بن المامون بن حسن بن علی بن ابی طالب و شیخ سلسله سعدیه
الامام الفقیه العارف ابو سعید القیلوی من ولد الامام الحسین الشهید و همانکه دران فی بهجة الاسرار
للحافظ الشطنوفی و امام سلسله رفاعیه الفقیه احمد بن رفاعی شافعی کاظمی حسینی ست و راه بهت نسبت
رالبسوی ابن قاضی القضاة جمال الدین ابو المحاسن یوسف التادفی الربعی الانصاری الحنبلی کما نقل عنه حفیده
فی قلائد الجواهر فی مناقب الامام عبدالقادر و ابن خلکان گوید که این نسبت ست بسوی مردی از عرب که
او را رفاعه گویند و تابع شد ابن خلکان را شعرانی و سبکی گوید احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حازم بن علی
ابن رفاعه و امام سلسله بدویه سید ابو العباس احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی بکر المقدسی الشافعی
البدوی ست ذکر کرده حافظ ابن حجر و شعرانی در طبقات خویش گوید که و شهرته فی المصر و الشام والحجاز

والیمن والہند والروم والمغرب تغنی عن تعریفہ وفات ایشان دوازدہم ربیع الاول سنہ شش صد و ہفتاد و پنج ہجری و آمام سلسلہ علائیہ علاءالدین سمنانی ست حافظ ابن حجر در درر الکامنہ فی احوال اعیان المائۃ الثامنہ در ترجمہ علاءالدولہ گوید کہ تفقہ وطلب الحدیث وبرع فی العلم ثم تاب واناب ودخل الخلوۃ واخذ عن صدر الدین بن حموی وسراج الدین القزوینی وامام الدین علی بن مبارک البکری وذکر ان مصنفاتہ تزید علی ثلثمائۃ کذا فی مسالک الابرار للشیخ ابراہیم الکردی و آمام سلسلہ شاذلیہ حضرت نور الدین ابو الحسن علی ابن عبداللہ بن عبدالجبار الشریف الحسن المغربی الشاذلی ست و آمام سلسلہ ہمدانیہ سید علی ہمدانی حسینی ست

خاتمہ دربیان نسبت و معانی الفاظیکہ دانستن آنہا درین عجالہ ضروری ست

تلمسانی منسوب بہ تلمسان بکسر تا ولام وسکون المیم مملکتی ست در مغرب کذا فی القاموس۔

بجائے منسوب بہ بجایہ بالکسر بلدہ ایست در مغرب

صنہاجی منسوب بہ صنہاجہ بالکسر قومی ست در مغرب از اولاد صنہاجۃ الحمیری۔

طرابلسی منسوب بطرابلس بلدہ ایست در مغرب۔

قیروان نیز بلدہ ایست در مغرب کذا فی القاموس

تستر بجُندب شہریست۔

کوزبازی قریہ ایست بباب مدینہ نیشاپور در راہ بخارا۔

قرمیسین بکسر قریہ ایست نزدیک دینور معرب کرمان شاہان کذا فی القاموس۔

اخمیم بالکسر بلدہ ایست در مصر۔

نخشب بلدہ بما وراء النہر عرب وقیل لہا النسف کذا فی طبقات السبکی والقاموس مع مدینۃ العلوم واز اسخیات ابوتراب نخشبی کہ وفات یافت در سنہ خمس واربعین ومائتین۔

ابن الجلاء مشددہ ومقصورہ از کبار صوفیہ اند کذا فی القاموس۔

نیاجی منسوب بہ نباج بکسر نون وبائے موحدہ والف وجیم قریہ ایست در صحرائے بصرہ بنصف راہ مکہ معظمہ۔

عنسی بفتح عین مہملہ وسکون نون وبعد آن سین مہملہ منسوب بعنس بن مالک کذا فی تاریخ ابن خلکان

دارانی نسبت ست بسوی داراییہ قریہ ایست بقرب دمشق بخلاف قیاس وسندش معلوم نیست۔

جعفی منسوب به جعفر ابن سعد العشیره ابن المهین والنسبه جعفی ایضًا۔

برجلانی بضم قریه ایست بواسطه بربلانیه محله در بغداد۔

روذبار بفتح را و سکون واو و ذال معجمه و فتح بار موحده و در آخر آن را کذا فی طبقات تاج الدین السبکی۔

دقاق بمعنی آردفروش و لقب شیخ ابوعلی ست زیرا که آردفروش بود کذا فی المنتخب۔

وهره بفتح واو و در آخر آن ها نام جد یوسف بن الحسین کذا فی تاریخ ابن خلکان۔

بوذنجردی قریه ایست از قریهای همدان۔

محاسبی بضم میم و فتح حاء حطی و سین مهمله مکسوره بعد الف و بعد آن با موحده کذا فی تاریخ ابن خلکان و سمعانی گوید که ابوحارث محاسبی باین نسبت معروف گردید زیرا که محاسب نفس خویش بود۔

سماک بفتح سین مهمله و میم مشدده بعد الف کاف نسبت است بفروختن ماهی و شکار آن کذا فی تاریخ ابن خلکان۔

خنیش اسمی ست بمعجمه و نون و آخر آن شین معجمه مصغر ست و در جامع الاصول بسین مهمله آمده۔

آملی منسوب به آمل بلده ایست بطبرستان۔

سرخس بفتح سین و را بلده عظیم بخراسان ست

راجه بزبان هند شاه را گویند و سید حامد شاه را راجه می گفتند بطریق تعظیم بملاحظه آن که آبای کرام ایشان ریاست مانکپور می داشتند۔

اوده بفتح الف و واو و سکون دال هندیه که باشمام ها روا ر بلده عظیمه از بلاد پورب و به تشدید دال مهمله شهرسے در هندست۔

سادات بخاریه قبیله ایست از اولاد جعفر ابن علی بن الرضا۔

راجو نامیست هندی مشتق از راج بمعنے بادشاهی۔

قتال بسبب ریاضت نفس می گفتند۔

چراغ دهلی لقب حضرت نصیر الدین ست بسبب آنکه ایشان صاحب ارشاد در دهلی بودند۔

قشیری نسبت به بنی قشیر بضم قاف و فتح شین قبیله از عرب و تحقیق این آینده می آید۔

دمیاط بکسر دال مهمله و قیل بکسر ذال معجمه و سکون میم و تخفیف یا بلده ایست در مصر

کوران بضم کاف عجمی قبیله ایست از اکراد۔

برغش بضم با موحده و سکون را مهمله و ضم

غین معجمه و شین معجمه۔

عمویه بضم عین مهمله و میم مشدده و سکون واو و فتح یا تحتانیه کذا قال ملا عبد الغفور لاری و درین قول نظر ست ظاهر التخفیف ها ست مثل براهویه نام بزرگی است چنانکه بالا گذشت۔

اخی فرج بفتح فا و را مهمله و جیم نام بزرگی ست۔

زنجانی بفتح زا معجمه و سکون نون و فتح جیم و الف و نون مکسوره و یا منسوب به زنجان که شهریست

خلدی نسبت بخلد بضم خا محله به بغداد۔

نهر جوری بفتح نون و سکون ها و ضمه جیم و سکون واو و کسر رای مهمله و یا تحتانیه و جور محله ایست نیشاپور بضم و فتح واو و دهی ست باصفهان کذا فی المنتخب

سوسی بواو میان سینین مهملتین اول مضموم و ثانی مکسور منسوب بسوس شهریست بمغرب یا شهریست سوس نام که در وی قبر دانیال پیغمبر ست

طاوسی نسبت به طاوس التابعی المشهور۔

جورقان بضم جیم و سکون واو و را مهمله و قاف و نون معرب جوربان بضم جیم و سکون واو و را مهمله و با عجمیه صاحب منتهی الارب می نویسد که جورقان دهی ست بهمدان و گروهی ست از اکراد انتهی۔

خیوقی بکسر خا معجمه و سکون یا تحتانیه و فتح واو و کسر قاف شهریست بخوارزم و ازینجاست شیخ نجم الدین کبری

مراغی بغین معجمه و فتح میم نسبت بمراغه شهریست باذربائجان

فاروث بوزن فاروق آخر آن مثلثه است قریه ایست درمیان واسط و بصره۔

زوادی منسوب به زواده قبیله ایست که مسکن آن اعمال افریقیه است کذا قال الیافعی۔

وبهط بفتح واو و سکون ها و آخر آن طا مهمله دهی ست نزدیک طائف۔

اسروشنه بضم همزه و سکون سین مهمله و ضمه را مهمله و فتح شین معجمه و فتح نون معجمه بعد آن ها ساکنه بلده ایست ورا سمرقند از بلاد ما ورا النهر۔

مرباط کمحراب بلده ایست بساحل هند۔

بهنسی بفتح با موحده و نون و سین مهمله منسوب به بهنسی بالقصر بلده ایست در مصر۔

چبرغان بضم جیم فارسی مضمومه و با موحده مضمومه و رای مهمله ساکنه و غین معجمه بلده ایست دو مرحله از بلخ۔

عزیزان لفظا تعظیم ست مثل شاه و میران و غیر آن۔

جزره لقب صالح بن محمد الحافظ۔

جرئی بفتح جیم وسکون را رحمله نسبت بدهی ست بصنعا۔

لخمی منسوب بلخم بفتح لام وسکون خا و بعد آن میم نام مالک بن عدی کذا قال ابن خلکان فی ترجمة الطبرانی۔

خواص بالتشدید بمعنی زنبیل باف و فروشنده برگ خرما کذا فی المنتخب و لقب ابراهیم بزرگیست

دمشق بکسر اول و فتح میم و کسر آن شهریست مشهور بنا کرده دمشاق بن کنعان نبیره حضرت نوح علیه السلام۔

عسقلان بالفتح نام شهریست از شهرهاے شام و دهی ست به بلخ۔

هروی منسوب بهرات که بلده ایست در خراسان و قریه ایست در فارس کذا فی القاموس۔

فربر بکسر فا و فتح را و سکون با ر دهی ست در بخارا۔

نهرواله بلده ایست در گجرات۔

ساوجی منسوب بساوه بلده ایست در عراق عجم۔

مروزی بفتح میم وسکون را و فتح واو و زا زائده منسوب بمرو که شهریست بخراسان۔

ترمذ بکسر تا و میم بعده ذال شهریست بخراسان۔

کروخ بفتح کاف وضمه را المخففه دهی ست در نواحی هرات۔

همذان بفتحتین بذال شهریست از شهرهاے عراق عجم بنا کرده همدان بن فلوج بن سام ابن نوح و همدان معرب آن۔

فرغانه نام شهریست مشهور از شهرهاے ماوراء النهر که از بلاد ترک ست۔

نیشاپور نام شهریست در خراسان۔

اسفرائن شهریست مشهور بخراسان از اکابر آنجا ابو الفتوح محمد بن الفضل الاسفرائنی بود۔

جاجرم نام ولایتی ست از خراسان۔

جرجان شهریست بزرگ مشهور از دار الملک استرآباد۔

بیهق شهریست نزدیک نیشاپور۔

جام شهریست مشهور از خراسان۔

خوافی بالفتح شهریست به نیشاپور۔

سناباد دهی ست از دیهای طوس۔

عرنه بالفتح نام جائے ست در عرفات و آن موقف نیست

دامغان شهریست معروف در اقلیم چارم از ملک قهستان۔

شهرورد شهریست نزدیک زنجان و نسبت بآنجا کنند شیخ شهاب الدین سهروردی را۔

نهروان دیهی ست میان واسط و بغداد۔

دماوند کوهی ست بلند از اعمال رے و از کوهہاے قدیم ست۔

کاشان نام شهریست۔

صفهان شهریست بزرگ مشهور۔

انطاکیه شهرے بزرگ ست نزدیک بروم که دور آن دوازده میل ست مشتمل ست بر کوه و نهرہاے بسیار۔

حمص شهرے مشهور ست۔

تبریز صاحب نزهة القلوب گوید که از اقلیم چارم ست و زعم راقم تقویم البلدان ست که از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمد که این را زبیده خاتون منکوحهٔ هارون رشید بنا ساخته و بعد ازان چندگاه بزلزله منهدم شد متوکل عباسی به تجدید عمارت آن بلده پرداخته۔

اردبیل شهریست مسکن شیخ صفی الدین اردبیلی و در بیرون آن سنگی ست بوزن دویست من تخمیناً هرگاه اهل شهر محتاج باران می شدند ازان سنگ قطرات مطر در نقصان می بود تا طلیکه از شهر بیرون برند۔

قزوین از بلاد عراق عجم ست۔

نهاوند بالضم شهریست قدیم و آن بلده از بناهاے نوح ست و نامش در اصل نوح آوند بود از کثرت استعمال نهاوند شده۔

ارمینیه شهریست مشهور که آتشکدهٔ زردشت در آنجاست۔

اندلس مملکتی ست عظیم در جانب مغرب۔

سبزه شهریست در اندلس بر ساحل بحر۔

قونیه شهرے بزرگ بروم ست و از آنجاست شیخ صدر الدین قونوی رح۔

کاشغر بالقاف مدینه الیست از بلاد شرق کذا فی اللباب و ابن سعید گوید که کاشغر شهری مختصر ست

بوشنج بالضم شهریست بهرات که الحال آن را فوشنج گویند و معرب پشنگ ست و دیهی ست به ترمذ

شونیز و شونیز گورستانی ست به بغداد۔

شاش بهردو شین شهریست بماوراء النهر۔

شوش موضعی ست و قلعه نزدیک موصل۔

شهرزور نام شهریست میان آذربایجان و همدان و ازینجاست شمس الدین محمد شهرزوری صاحب تاریخ الحکماء۔

عکّار پدر قبیله ایست۔

حمیر بکسر و سکون میم و فتح یار قبیله ایست از قبائل سبا۔

حیری بالکسر و تشدید یا منسوب بحیره که محله ایست به نیشاپور۔

ثور بالفتح پدر قبیله ایست از بنی مضر که سُفیان ثوری از انجاست و نام کوهی که شب هجرت آنحضرت علیه التحیة بغار آن کوه مختفی شدند و نیز کوهی ست خرد بمدینه محاذی کوه اُحد و نام برجی از بروج آسمان

شاذلی منسوب بشاذله دهی ست به مغرب صاحب قاموس می گوید که از انجاست حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی۔

باخرزی منسوب بباخرز دهی ست از نواحی نیشاپور مشتمل ست بر دیه و مزارع و از انجاست شیخ سیف الدین باخرزی۔

حافی لقب حضرت بِشر حافی ازانجهت گویند که روزی بطلب شسع نعل نزد کفش دوزی آمدند او گفت که کلفت شما زیاده از مردمان دیگر ست پس همون وقت نعل انداخته قسم خوردند که اکنون نعل نخواهم پوشید از ان وقت ملقب به بشر حافی شدند۔

احرار بالفتح و هر دو رای مهمله بمعنی آزادگان جمع حر است بالضم بمعنی آزاد و لقب عبید الله نقشبندی و در حقیقت لقب ایشان خواجه احرار ست چون اسم ایشان عبید الله واقع گشت که معنی آن بنده کوچک خداست برای تدارک آن ملقب بخواجه احرار شدند

بنور بفتح موحده و تشدید نون بلده ایست از توابع سهرند کذا فی الانتباه۔

اَسمعان بکسر سین مهمله و سکون میم و عین مهمله نام پدر خواجه ابو یوسف چشتی و بالفتح نیز آمده۔

نساج بالفتح و تشدید سین مهمله و جیم بمعنی بافنده جامه و لقب حضرت خیر نساج

کیلوکهری نام دهی ست قریب دهلی۔

بدوی منسوب ببادیه و نیز نام موضعی ست۔

قیلوی منسوب بقیله قلعه ایست بصنعا۔

ممشاد بفتح میم اول و سکون آخر اسم ایشان محمد شاد که غالباً بوجه کثرت استعمال ممشاد گشته۔

قشیر بالضم و فتح شین پدر قبیله ایست از هوازن

هوازن قبیله ایست از بنی قیس۔

اصطخر بالکسر و فتح طای مهمله و سکون خای معجمه و در آخر رای مهمله نام شهری که قلعهٔ فارس ست بنا کردهٔ دارا ابن داراب۔

صلی الله علیه وسلم المرقم چنانکه روایت کرد ابو الشیخ در کتاب اخلاق النبی و ابن عساکر از ابی ایوب رض
و نیز پوشیدن آنحضرت جبهٔ صوف را چنانکه روایت کرد ترمذی و حاکم و بیهقی از مغیره و ابن ماجه و حاکم و
بیهقی از عباده و حدیث کان یلبس الصوف چنانکه روایت کرد حاکم و بیهقی از ابی موسی و ابن عساکر از
ابی ایوب و ابن طاهر و سهروردی از انس خود ثابت است و روایت کرد وکیع و ابن ابی شیبه بسندین صحیحین
از ابی ذر رض که فرمود آنحضرت این فضل ست از نزلا ارض بروی که برد اخلاق او حلة الیست و شیخین
روایت کرده اند که بود بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقعه که پوشیدا درا وی فرمود که من بنده ام می پوشم
لباس بندگان را و روایت کرد ابو داؤد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که ترک کند پوشیدن لباس
عمده را با وجود قدرت خواهد پوشانید او را حق سبحانه حلهٔ کرامت و روایت کرد ابن ابی شیبه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم البذاذة من الایمان و احمد بسند ثقات و حاکم و بیهقی از معاذ در شعب الایمان
آورده که فرمود آنحضرت صلعم ای معاذ دور دار خود را از توانگری زیرا که بندگان حق توانگر نبوده اند و مروی ست
از عائشه رضی الله عنها که فرمود نا آسوده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نان جوین دو روز پیهم تا وفات بخاری
و ترمذی روایت می کنند از ابی هریره رضی الله عنه که بیرون رفت آنحضرت صلعم از دنیا و نا آسوده شد از نان جوین و ابن
ابی شیبه از عائشه رض روایت می کند که فرموده بودیم ما که گاهی یک ماه کامل خواه نصف ماه نمی آمد آتش برای
چراغ وغیره در خانهٔ ما و نیز عمر بن الخطاب گوید که آمدم نزد آنحضرت صلعم و دیدم که خفته بود بر بوریائی پس
نشستم و دیدم که بر آنحضرت صلعم سوای ازار پارچه نیست و داغها بر هر دو پهلوی او از آن بوریاست پس
بگریست حضرت عمر رض و فرمود آنحضرت صلعم چرا می گریی ای عمر گفت ای نبی الله می گریم از نشانهای پهلوی
تو کسری و قیصر در تنعم و تلذذ اند و تو نبی خدای و درین حال مبتلائی فرمود آیا راضی نیستی در اینکه باشد
برای ما آخرت و برای اوشان دنیا و حدیث کان لا یدخر شیئا لغد و حدیث کن فی الدنیا
کانک غریب او عابر سبیل و حدیث کان یصلی حتی یتورم قدماه و امثال اینها از احادیث
صحیح صریحه مستند اند در کتب معتبره از آثار اهل بیت نبوت و صحابه و تابعین و اتباع اوشان پس

له یعنی تواضع در لباس کردن ۱۲ منتهی الارب

حضرت حسن بصری گو یکه هفتاد کس از بدریان را یافتم که بود لباس اوشان صوف و نیز معلوم بود که فقر آنحضرت
نبود اضطراری بلکه اختیاری مرویست از ابی امامه که فرمود آنحضرت صلعم عرض کرد برای من حق سبحانه که بگرداند
بطحای مکه را از زر گفتم لا یا رب و لیکن میخواهم که سیر شوم روزی و گرسنه مانم روزی پس هرگاه گرسنه شوم
تضرع کنم سوی تو و یاد کنم ترا و هرگاه آسوده شوم شکر کنم ترا و حمد گویم ترا و سند خانقاه صوفیه از صفه مصطفی
است اما ترک کسب و تتبع اسباب توکل پس نصوص درین باره بالخصوص بسیار اند در کتاب و سنت چنانکه
احمد و ابن ماجه بروایت عمر درین باب حدیثی آورده و ترک کسب و نکاح و لباس صوف و مرقع لازم
تصوف نیست بلکه عملی ست بمقتضای حال و محل هرگاه که فعل مقتضی شد کردند و هرگاه که مقتضی ترک شد ترک کردند پس صوفیه
چیزی ترک نکرده اند نصوص بلکه عمل کردند بهر امر بالخصوص و بهمین نهج ائمه قدیما و حدیثا درین مطلب
تصانیف دارند مثل ابن مبارک و وکیع و امام احمد و حارث محاسبی و ابو نعیم و همچو این کتب پیش محدثین
معروف اند کتب زهد و رقاق پس معلوم شد که آنچه بعضی نوشته اند که رسوم صوفیه اهم از صوف و متعلقات
آن در زمانه صحابه و تابعین نبود این قول بجای خود نیست کما لا یخفی علی من تبحر فی العلم۔

وصل باید دانست که سند جید برای بیعت صوفیه حدیث شداد و عباده بن الصامت ست که ترجمه
کرده اند برای آن محدثین باب البیعت علی التمسک بحبل التقوی و ذکر کرده اند جمیع اقسام بیعت را علیحده
فلیراجع کتبهم و چنانکه مستفیض ست از آنحضرت صلعم بیعت بر هجرت و جهاد و غیره همچنین جماعتی
باسانید صحیحه روایت کرده که بیعت گرفت آنحضرت جماعتی را از فقرای مهاجرین بر ترک سوال چنانچه هرجا
که یکی را از اوشان سوطی از دست می افتاد خود از اسپ فرود آمده می گرفت و از دیگری نمی خواست و شک
نیست که هرگاه از آنحضرت صلعم فعلی صادر گردید بسبیل عبادت و واقع شد اهتمام بشان او پس لامحاله آن
فعل سنت فی الدین خواهد بود باقی ماند این امر که آنحضرت خلیفة الله فی الارض و عالم بما انزل الله من
القرآن والحکمة و معلم و مزکی امت خود بود پس آنچه کرد آنحضرت صلعم بر جهت خلافت آن امر خلفای او را
سنت ست و آنچه کرد برای تعلیم و تزکیه آن امر سنت ست بر علمای راسخین پس بیعت عقاید صوفیه
داخل بیعت اقامت ارکان اسلام خواهد بود و آنچه گویند که این قسم بیعت در آن زمانه در خلوت بود نه در جلوت

ابن المنیر الترجمة موهمة والحدیث یزیل ایهامها فهو دال علی عدم انعقاد البیعة
الصغیر و عینی در عمدة القاری ذکر می کند ولم یذکر الحکم علی عادته غالبا اما اکتفاء بما بین
فی حدیث الباب واما المحل الخلاف فیه فقال جماعة من العلماء البیعة لا تستلزم الا
من بالزمه عقود الاسلام کلها من البالغین وقال بعض العلماء انها تلزم الاصاغر بابعة
ابائهم وقد بایع عبد الله بن الزبیر ومات رسول الله وهو ابن ثمان سنین انتهی ثم
گوید که ظاهر مراد این ست که صغیر چون کبیر بیعت نمی تواند کرد زیرا که با وی آن امر کرده خواهد شد که لائق او ...
از شروط بیعت نوع اتصال ... سر نیز نوعی از اتصال حسی ست که لائق بحال صغیر ست مثل مصافحه که
لائق بحال کبیر ست پس این همه مقبول خواهد شد کقبول للاجازة والروایة و موید این ست آنچه که طبرانی در معجم کبیر
آورده که حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز
بن الدراوردی عن جعفر بن محمد عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بایع الحسن والحسین
وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر وهم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتهی پس این
... بیعت صغیر ست وکافی ست برای اتصال السنة وحصول البرکة فی الطریق والله اعلم.

وصل در فضائل ذکر

در شمائل الاتقیاء مرقوم است که شیخ عثمان مغربی در رساله خود نوشته که قال الله تعالی واذکروا الله ذکرا کثیرا
و در ... ست که فرمود آنحضرت سبقت ... سفردان گفته شد که مفردان کدام هستند فرمود آن
... خدا هستند تا که نهاد ذکر از ایشان گناهان ایشان را سبک ... می شوند در قیامت
... در ترجمه قشیری ست که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت گفت که حق سبحانه هیچ امتی را نداد آنچه امت
ترا داد آنحضرت پرسید که چیست گفت فاذکرونی اذکرکم و ذکر را انواع ست یکی آنکه هر کرا ذکر اله ...
دل و جان مستولی شود و ذوالمنة ... مجالست حق رونماید کما قال انا جلیس من ذکرنی دیگر آنکه
چون ذاکر بحقیقت ذکر رسد در حالت ذکر از زبان و دهان او حلاوت شیرین تر از شهد پیدا شود دیگر آنکه چون

ذاکر از ذکر الله که خاصهٔ دل ست بذکر روح که پوست رسد از هستی خود نیست شود و این را عالم فنا گویند
که وی را هیچ حرکت و سکون نفسانی و جسمانی نماند همه ربانی شود که گو نواکر بانیین سر این معنی ست باز
بجائی لتی رسد که سیری در دلش پیدا آید که بقا یابد آن سر غیب بود درین مقام خطاب از حق شنود و ذکر
بر سه نوع ست تقلیدی و معنوی و تحقیقی تقلیدی آنکه عوام بی تلقین شیخ کامل برگزیده بزبانی یعنی
کلمهٔ طیب گویند و معنوی که از قسم خواص باشد آن سهم الله ست که دل گوید و از شیخ کامل و مکمل تلقین
گرفته باشد سوم ذکر حقیقی و آن سهم هو ست که روح گوید و این قسم خاص الخاص بود و نزد بعضے چهار
نوع ست و استیعاب این بحث از رصاد العباد و چشم توان داشت و در شرائط ذکر شیخ حماد در رسالهٔ حصول
الوصول می گوید که ذاکر باید که در وضو و غسل احتیاط نماید بعده ذکر گوید و اگر ذکر بے طهارت ظاهر و باطن
گوید زحمتے خورد یا کرتے بدو رسد و شرط دیگر شیخ عثمان مغربی می نویسد که در حالت ذکر از خلق و حشت و از
خود نفرت جوید باقی تحقیق تلقین و غیر آن متعلقه ذکر از دیگر کتب دیدنی ست۔

وصل باید دانست که در ذوق اهل باطن بمصداق آیهٔ کریمه کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء چنانکه درخت ایمان را که اصل او در دل مومن ست و عماد بجانب اعلی علیین و ثوابت در سر ثابت
بود و اصل همچنین اهل ارادت را شجرهٔ ارادت دخول در زمرهٔ ارادتمندان باید که اصل او در قلب مرید
و فروع او در آسمان عقیدت او باشد و از ثمرات آن هر دم بهره دار بوده باشد و بنا برین ست که بزرگان
فرموده اند که بر مریدان لازم ست که اسامی مشائخ از شیخ خود گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم یاد گیرند که از حضور و برکات طالب این ام است چه بر شاغل واجب ست که هنگام ذکر و مراقبه
پیر را بخاطر آورده اشتغال بآن نماید اگر حضور حاصل نشود ابتدائے پیر را بخاطر آورده اگر حضور نیابد پیر پیر را
و اگر از و هم حضور نیاید پیر پیر پیر را تا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیز یاد هر کدام ازین بزرگان
که حضور ست باید ابتدا ذکر از وی کند و بصورت هر همون را متصور داشته بعد استعانت از روی شغل
بذکر کرد چنانکه حضرت میر سید علی همدانی در رسالهٔ نوریه تصریح بآن فرموده پس اگر برا اسامی مشائخ خویش
اطلاع نداشته باشد و تا بآشنائی پیدا نکرده چرا که ادنی رتبهٔ آشنائی باین برگزیدگان معرفت آشنائی

اسامی ایشان ست و چون آشنائی بذات مقدسهٔ ایشان حاصل نکرده حضور ایشان هنگام ذکر و استعانت
از ایشان دران زمان چگونه صورت بندد پس بنابراین تحقیق باجماع متأخرین از مشائخ پیر را ضرورست
که مریدان را شجرهٔ آن سلسله که در او مرید کرده بدهد تا بسبب آشنائی با اسامی شان آشنائی بمسمیات آنها
حاصل آید که انتقال بمسمی از اسم حاصل می گردد و لهذا در ذکر حق تعالی نیز اولاً اشتغال باسم وی تبارک و
تقدس ست و بعد حصول آشنائی تام باسم انتقال بمسمی ست که ذات مقدس حق ست و چون در قدما وسائط
اندک بودند بی شجرهٔ اسامی شیوخ یاد می ماندند و اعطای آن بمریدان ضروری نمی دانستند و متأخرین
بسبب کثرت وسائط اعطای شجره ضروری دانستند تا حفظ اسامی شیوخ بمریدان آسان گردد و سعادت
فاتحهٔ تفصیلی شان نیز دریابند اگرچه فاتحهٔ اجمالی بی شجره هم می توان خواند و مؤید این مطلب ست آنچه
صاحب معدن المعانی در باب بست و دوم در ذکر شجرهٔ پیران فرموده که شجرهٔ پیران یاد باید گرفت و بعد هر فرض
باید خواند که دران برکات بیشترست و اگر کسی را مهمی پیش آید دینی یا دنیاوی وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد
و شجرهٔ مشائخ خویش بخواند و ایشان را شفیع آرد حق تعالی مهم آن بکفایت رساند ان شاء الله تعالی و بعضی از
محققان فرموده اند که در صورت کثرت وسائط برکات بیشترست چه از ثقات شیوخ مروی ست که سلسله
کسیکه بوسائط کثیره تا سید کائنات صلی الله علیه وسلم منتهی شود افضل ست از سلسلهٔ آنکس که بوسائط قلیله تا
آنجا برسد چرا که از دو سه چراغ چندان روشنی نمی شود که از ده چراغ حاصل می آید و نیز از ثقات مروی
است که اگر از یک چراغ چراغی روشن کنند و از وی چراغی دیگر روشن سازند همچنین تا صد پس حکم و بیش
اخذ نور از چراغ اخیر یا اخذ نور از چراغ اول برابرست زیرا که همان نور چراغ اول بعینه در چراغ اخیر
حاصل ست چنانچه کلام مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی مؤید این بیان ست من اراد
الاطلاع فلیطلب ثمه و طریق نوشتن شجره را حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره چنین نوشته که اگرچه بزرگان
فرموده اند که پیر را باید که در نوشتن شجره ابتدا از نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کرده تا بنام
خود برساند و لیکن پیران ما فرموده اند اولی اینست که پیر را باید در نوشتن شجره برای مرید ابتدا از نام
خود کرده درجه بدرجه تا بحضرت سید کائنات علیه الصلوة والسلام برساند تا استعانت و استمداد از جناب

[illegible] ت نبوت بوسیله وسائط باشد که رعایت ادب ابلغ ست و در قبول نیز اثر بسے عظیم دارد چنانچه عارف

تبریزی قدس سره فرموده ست [illegible] رمیرو و زیر و سلطان را [illegible] بے وسیلت مگرد پیرامن

و همچنین معمول خاندان فقیر کاتب الحروف بوده ست که ابتدا از نام خود می کنند پس آن رعایت ترقی هم

[illegible] ین ست کما لا یخفی و کسیکه ذوق ادراک معانی داشته باشد از آیه کریمه واذکروا [illegible]

استنباط باو کردن شجره پیران و اعطاء آن بمریدان می توان نمود چه معنے آیه کریمه آنست که یاد کن ای

محمد صلی الله علیه وسلم نام پاک پروردگار خود را اگرچه مخاطب باین خطاب اصالةً آنحضرت علیه السلام ست

لیکن بطریق تبعیت تمامه امت درین خطاب داخل ست و ما [illegible] ذکر رب خود و چون مربی آنحضرت و مربی

[illegible] وی علیه السلام ذات پاک پروردگار ست پس لازم بر آنحضرت ذکر و یاد نام وی تعالی ست فقط و

[illegible] ب همین آیه کریمه بر هر فردے از افراد امت ذکر نام مربی وی لازم می گردد و چون ذکر نام مربی خود

بر [illegible] شخصے از اشخاص امت لازم شد ذکر نام مربی مربی ایضاً مسلسل تا بحضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم لازم گشت چه مربی مربی مربی ست کما لا یخفی پس رب صفت مشبه باشد بمعنی تربیت و پرورش

کننده و شامل بود مر همه مربیان را و کسیکه بر گرفته است پرورش کننده وی در همگی امور پیر وی ست

بتوجه باطنی خویش و حق تعالی بوساطت پیر او مر آنکس را فیض ظاهر و باطن میرساند و تربیت ظاهر

و باطن وی می کند اگرچه آن مرید را ازین امر خبر نباشد۔

وصل باید دانست که نهادن شجره در قبر مرید مضائقه ندارد چنانچه ذات شیوخ باذن خدا [illegible] تعالی

[illegible] و رسول وی صلی الله علیه وسلم شفیع ایشان در قبر و حشر اند اسامی آنها هم شفیع ایشان [illegible]

[illegible] غیر الفاظ و اسماء مکتوبه ظروف معانی اند کما قال المولوی المعنوی قدس سره مصرع

حرف ظروف اند و در و معنی چو آب [illegible] و قتیکه اسماء شیوخ که بمنزله ظروف مسمیات اند [illegible]

[illegible] معانی و مسمیات در اینجا موجود باشند مسمیات ایشان کار [illegible]

[illegible] بیان و ساعی در رفع عذاب [illegible] خواهند بود [illegible]

[illegible] کنند ازینجاست که بعضے از شیوخ متاخرین وضع شجره [illegible] در قبر مریدان تجویز [illegible]

جانب بالین میت که بشرف زادت تشریف یافته است بالای سر وی طاق کنید و شجره و کلاه نهند که برکت
آن نجات مرده را حاصل آید یا کلاه را در دستاری که بر سر وی گذارند درپیچ آن به پیچند اگر دستار بهنهند مجوز این
وضع شجره در قبر با بینے که مرید شده مرده باشد نقل این دو حضرات صحابه جلیل القدر مستندی سازند یکی آنکه در کتاب
فصل الخطاب از حضرت عبد الله بن عباس منقول ست که وقتیکه شهر ایران در زمان خلافت حضرت عمر بن
الخطاب رضی فتح گردید حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نبوی فرش چرمی گسترانیده مال غنیمت جمع کردند اولاً حضرت
امام حسن رضی الله عنه آمده فرمودند که ای امیر المومنین نصیب ما که خداوند تعالی مقرر ساخته ست عطا فرمائید
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که بالبرکة والکرامة و یک هزار درم نذر نمود و بعد از ان امام حسین علیه السلام
تشریف آوردند او شان را هم حضرت عمر رضی الله عنه یک هزار درم نذر کرد و بعد از ان حضرت عبد الله بن عمر
رضی الله عنه آمد او شان را پانصد درم عطا فرمود حضرت ابن عمر عرض کرد که یا امیر المومنین من جوان بودم
و در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهاد می کردم و حسنین صغیر السن بودند که در کوچهاے مدینه بازی میکردند
او شان را یک هزار درم عطا فرمودید و مرا پنج صد امیر المومنین فرمود ای پسر تو نیز فضیلت مثل حسنین
حاصل کن پس ترا هم دهم چرا که پدر شان علی مرتضی و مادر شان فاطمه زهرا و جد شان رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و جده شان خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه ام هانی و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله رقیه و ام کلثوم دختران
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستند پس ابن عمر ساکت شد و این خبر بحضرت علی مرتضی رسید فرمود که من هم
از آنحضرت شنیده ام که عمر چراغ اهل جنت هستند این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید او شان با جماعه
مسلمانان بر دروازه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه رفته پرسیدند که شما شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مرا چراغ اهل جنت فرموده حضرت امیر فرمودند که بلے این حدیث را از رسول الله شنیده ام حضرت عمر رضی الله عنه
فرمود که این حدیث را از دست خود نوشته دهید حضرت امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن
علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله عن جبرئیل عن الله تبارک و تعالی
ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة حضرت عمر رضی الله عنه این نوشته را گرفته با اولاد خود بسپرد
گفت وقتیکه بمیرم بعد غسل و تکفین من این کاغذ را در کفن من نهید تا که بذریعه آن از جناب باری ملاقی شوم

پس ازین مقام سند کافی شجره نهادن بدست حضرات صوفیه آمده و دیگر فعل حضرت علی کرم الله که در حین حیات
آنحضرت خبر نوبت شخصی آورده گفتند که محتاج توجه و دعاست آنحضرت این دو بیت بر پرچه نوشته دادند که بر
سینهٔ آن میت بگذارید

وفدت علی الکریم بغیر زاد | من الحسنات والقلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کل شیء | اذا کان الوفود الی الکریم

و از کتب فقه هم سندی آورده می گویند که صاحب فوائد اسماعیلیه در کتاب خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک
تا آخر بنویسد با میت در گور نهند که ببرکت آن نجات از درگاه حق و رفعت درجات وی گردد و هم او نوشته که اگر
کسی بر کفن میت این نام باری تعالی بنویسد آن میت در گور نرسیده و او را عذاب نباشد و سوال منکر نکیر
بر او آسان گردد و بهیچ دریچه از بهشت در گور او بگشایند بفرمان خداوند جل سلطانه و آن دو اسم اینست یا کریم
العفو والعدل انت الذی ملاء کل شیء عدله یا کریم و در در المختار است که نوشتن بر کفن عهد نامه
و بر جبههٔ او بسمله را جائز است و نیز از دو علما متاخرین نوشتن الم نشرح لک مع بسمله بر صدر میت آمده
و همچنین ست در کفایه شعبی و نیز همان آورده است که مردی در حالت مرض موت پسر خود را وصیت کرد
که چون من بمیرم و غسل داده شوم باید که بر پیشانی و سینهٔ من بسم الله بنویسی پسر همچنان کرد و بعد نقل پدر او را
در خواب دیده پرسید که حال چیست گفت آن زمان که مرا در گور نهادند و ملائکه عذاب در آمدند بر پیشانی و
سینهٔ من نوشته دیدند بجز دیدن بازگشتند و گفتند انت مامون من العذاب ببرکة التسمیة و این
چنین ست در فتاوی سراج المنیر نقلاً عن الکنز و امثال این شواهد بسیار اند تا کجا گویم و گفته اند که وقتی که
وضع ادعیه و امثال آن در قبر میت موجب نجات وی می شود وضع شجره و کلاه نیز همین ثمره خواهد بخشید که آنهم
بمنزلهٔ دعاست و مشتمل بر نام خدا و رسول و شیوخ و چون رجوع بر شیوخ و استمداد از انها موجب رفع عذاب قبر میگردد
اگر نقوش اسامی شان بیاد داشت آنها واسطهٔ رفع عذاب قبر عرفی گردد بعید نیست خصوصاً که عذاب
کننده برای عفو مجرمان بهانه جو باشد ازین چه بهانه بهتر خواهد بود که کسی بر توسل خود بجناب شیوخ سلسله
تا سید کائنات دو شاهد که شجره و کلاه باشند همراه خود برد که در شریعت دو گواه برای اثبات مدعی کفایت دارد

---

۱ زنهم برکریم به توشه از نکوشه او دل سالم پس دن توشه بزین چیزهاست وقتیکه باشد رفتن بر کریم ۱۲

و این بہانہ جوئی ست کہ صاحب نفحات در اوائل آن می نویسد در خبر ست از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ از قیامت بندہ نا امید ماندہ باشد از مفلسے کردار خود حق سبحانہ تعالیٰ گوید بندہ من فلان دانشمند را در فلان محلہ می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم فرمان شود برو کہ ترا او بوی بخشیدم چنانکہ در سبب تالیف سالہٗ ہذا گذشت و نیز در نفحات در احوال خواجہ بہاء الدین نوشتہ کہ آنحضرت می فرمودند کہ از شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسیدند کہ در پیش جنازہ شما کدام آیت بخوانیم فرمود آیت خواندن کاری بزرگ ست این بیت خوانید ؎

چیست ازین خوب تر در ہمہ آفاق کار — دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

پس حضرت ایشان فرمودند کہ در پیش جنازہ ما بخوانید ؎ مفلسانیم آمدہ در کوے تو شیئاً للہ از جمال روے تو

مماثل ست بوضع شجرہ در قبر مرید چہ وقتیکہ خواندن ابیات برای طلب ترقی در تجلیات ذات و رویت جمال اسماء و صفات در پیش جنازہ جائز باشد وضع شجرہ و کلاہ نیز در قبر ہم جائز باشد و بیان این در ملفوظ مخدوم شیخ حمزہ کشمیری نیز مفصل مذکور ست اگر کسے خواہد آنجا بنگرد و بعضے مشائخ چنانکہ اعطاء شجرہ و کلاہ بمرید جائز نمیدارند نہادن آن نیز در قبر عمدہ ندانند از جہت احتمال تلوث اسم خدا و رسول بچرک میت و مجوزان وضع آنہا در قبر میت جواب می دہند کہ ادعیہ و شجرات را طرف بالین میت بالائے سر وے طاقی کندیدہ بنہند و درین صورت احتمال تلوث منفی ست آری کل حزب بما لدیہم فرحون و لکل وجہۃ ہو مولیہا و خاتمۃ المحدثین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب در جواب سائلی رقم می فرمایند کہ شجرہ در قبر نہادن معمول بزرگان ست لیکن این را دو طریق ست اول اینکہ بر سینہٗ مردہ درون کفن یا بالائے آن بگذارند این طریق را فقہا منع می کنند و می گویند کہ از بدن مردہ خون و ریم سیلان می کند و موجب سوء ادب با سماء بزرگان می شود و طریق دوم اینکہ جانب سر مردہ اندرون قبر طاقچہ بگذارند و دران کاغذ شجرہ را نہند۔

وصل ہشتم در ذکر خرقہ در بعضے مولفات فقیر کاتب الحروف گذشتہ بنا بر آن بذکرش چندان ضرورتی نماند لیکن شیخ از ان مناسب میدانم و مسئلہ خلافت را مجملاً اینجا ذکر می کنم باید دانست کہ شیخ محمد اکرم چشتی صابری در مناہج السالکین گوید مخفی نماند کہ خلافت مشائخ کہ در ینولا مروج ست بر ہفت نوع ست

بعضے ازان مقبول و بعضے غیر مقبول چنانچہ ذکر کردہ می آید تا این فائدہ برطالبان این فن روشن گردد

اصالۃً اجازۃً اجماعاً وراثۃً حکماً تحلیفاً اویسیاً۔

اصالۃً آنکہ کاسے بامر الٰہی کسی را خلیفہ خویش گیرد و جانشین خود گرداند چنانچہ صاحب سیر الاولیاء می نویسد کہ شیخ حضرت فرید الدین گنج شکر خواستہ بود کہ مریدی را خلافت دادہ صاحب ولایت ہندوستان گرداند در سر او از غیب درداد ند کہ بدار کہ نظام بداؤنی میرسد در راہ راست شایان این خلافت اوست بدو دہی چون حضرت سلطان المشائخ در رسید شیخ او را بامر الٰہی خلیفہ خود کردہ صاحب ولایت ہندوستان گردانید و در حق او در حقہا نمودہ اکثر اوقات در خلا و ملا میفرمود کہ من بابا نظام را در ظاہر خلیفہ گرفتہ ام اما باطن وی خلیفہ باری تعالیٰ ست و نائب محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم و این نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت الٰہی نیز گویند۔

اجازۃً آنکہ شیخ مریدی را خواہ وارث باشد یا بیگانہ قابل کار دیدہ برضا و رغبت خود خلیفہ گیرد چنانچہ رسم جمہور مشائخ ست این نوع خلافت را رضائے نیز نامند۔

اجماعاً آنکہ شیخ ازین عالم نقل کرد و کسے را خلیفہ نگرفت قوم و قبیلہ وارث و مریدی را بخلافت وی تجویز نمایند چنانچہ رسم عام ست این خلافت نزد مشائخ روا نیست این نوع خلافت را افترائی نیز گویند چرا کہ اہل اجماع بر خلافت وارث مذکور اگر برتبہ ارشاد و استخلاف رسیدہ اند اجازت یکی از ایشان کافی ست حاجت اجماع نیست و اگر برتبہ مذکور نرسیدہ اند اجازت و خلافت ناقصان چہ نفع بخشد اگر کسے گوید کہ خلافت حضرت صدیق اکبر و خلفاے راشدین نیز پیش اہل سنت و جماعت باجماع امت ثابت شد پس باید کہ این نوع خلافت از خلافتہاے دیگر جائز تر و بہتر باشد کہ در خیر القرون مسلم الثبوت آمدہ گوییم خلافت باطنی کہ تکمیل ناقصان بآن بازبستہ است مر خلفاے اربعہ را در حضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجازت خاصہ آنحضرت حاصل گشتہ بود این خلافت بدون اجازت شیخ حاصل نمی گردد و از اجماع ثابت نمی شود و خلافتیکہ بعد انتقال حضرت سید المرسلین ازین دار فانی بعالم جاودانی بخلفای آنحضرت باجماع مسلم گشتہ خلافت ظاہریہ بود کہ بآن ترویج احکام شریعت و انتظام مصالح معاش و معاد عباد کنند

الحق این خلافت باجماع ثقات ثابت می شود پس از امت آنحضرت بعضے خلیفه و نائب باطنی ہی علیه السلام
ست که ترویج طریقت و ہی بجنان و تعلیم شریعت و ہی بلسان می کنند چه مروّج طریقت را ترویج احکام شریعت
لازم ست و ن عکسه و بعضے خلیفه ظاہر ویست که متوجه بترویج شریعت و اصلاح مصالح عباد باشند فقط و ہمینها
ملوک و سلاطین و امرا و حکام باشند اگر امضاے امور معاش و معاد بصواب دید علما و فقہاے دین کنند
والا خلیفه نباشند بلکه حاکم و جابر بودند و خلفاے اربعه (ودیگران ۱۲) رضی الله عنهم خلفاے ظاہر و باطن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اند که در ہر دو خلافت جمع کرده اند ایشان نائبان علی الاطلاق و جامعان جمیع کمالات ولایت مطلقه
و مقیده باطنیه و ولایت مطلقه و مقیده ظاہریه اند به نیابت کلیه که مثل شان دیگرے بعد انبیا علیهم الصلوٰة
والسلام پیدا نشد. فافهم۔

سوم وراثتاً آنکه شیخے ازین جہان درگذشت و خلیفه را بجاے خود نگذاشت وارثے که شایان این امر بود
بر سجاده نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت را مشائخ منظور نداشته اند. اگر احیاناً آن شیخ
او را در باطن امر فرماید روا بود که نزد صوفیه امر باطن جائز ست و لیکن چون اسناد این خلافت ظاہر منقطع
است و بظاہر از شیخ مجاز نگشته خلافت انقطاعی باشد و چندان فائده نبخشد۔

حکماً آنکه بزرگے وفات یافت اما خلیفه نداشت وارثان او با یکدیگر مناقشه برپا کردند پادشاه وقت
وارثے را لائق کار دانسته بخلافت ممتاز نمود این نوع خلافت بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم جائز می نماید بشرطیکه والی امر صاحب نسبت باطن و لائق تکمیل ناقصان باشد اگرچه
در ظاہر سلطنت و بادشاہت داشته باشد و اگر والی امر نسبت باطن ندارد اجازت وی ہیچ نیست۔

تکلیفاً آنکه مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا بتکلیف مزاحمت خود خلافت دریافت
این خلافت روا نباشد و ہم برخورداری دران نیست لیکن عدم جواز این خلافت علی الاطلاق نیست
چرا که اگر مرید لائق تکمیل دیگران شده ہست بہر طوریکه خلافت بگیرد سزاوار ست با ہمچنین کس اگر خلافت ندہم
کم توجہی پیر ست و اگر لیاقت مذکوره ندارد بہر وجہیکه خلافت باشد چندان معتد به نبود لہٰذا بعضے از محققان
این قوم گفته که اصل در خلافت اینست که مرید وقتیکه تزکیه و تصفیه و رفع حجب موہومه کرده مدارج کمال

طی نموده اہلیت تکمیل دیگران پیدا کند و فانی بفنای اتم شود عند اللہ مستحق خلافت می گردد پس او را خداوند جل سلطانه
خلیفه خود و نائب نبی خویش بے واسطهٔ دیگری میگرداند و طالب بعد وصول باین مقام خلیفهٔ حق تعالی می شود
محتاج باستخلاف هیچ کس نمی باشد و پیش از وصول بمقام مذکور اگر هزار خلافت دهند خلیفه نشود و لهذا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب کرام بحضور خود خلافت نداد زیرا چه خلافت ادنی بحکم
انی جاعل فی الارض خلیفه کار خداوند ست جل سلطانه هر کرا لائق خواهد دید بخلافت مشرف خواهد ساخت
پس خلافت خلفای اربعه بترتیب معروف دادهٔ خداست یکی را بعد دیگری رتبتاً فرتبتاً بترتیب حصول
استحقاق خلافت پس باطل شد قول کسی که قائل نص جلی ست بر خلافت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
چه مستحق بخلافت از جانب حق بعد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم امیر المومنین حضرت صدیق اکبر ست
و بعد ازان حضرت عمر رضی الله عنه و بعد ازان حضرت عثمان رضی الله عنه و بعده حضرت علی کرم الله وجهه
پس اگر در واقع نص جلی متحقق بودی استخلاف من الله هم موافق آن شدی و اول خلیفه حضرت علی کرم الله وجهه
بودی نه حضرت صدیق اکبر که خبر مخبر صادق احتمال کذب ندارد و چون چنین نشد معلوم گشت که قول نص
جلی باطل و افترای محض ست از جهت آنکه خداوند جل سلطانه عادل ست ظالم نیست که وضع شی در غیر محل
آن کند پس وضع خلافت که از وی سبحانه بترتیب مذکور واقع شد عدل محض ست و بر تقدیر قول نص
جلی لازم می آید نسبت ظلم بجانب حق تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اما محققین از اکابر صوفیه
متفق اند بر آنکه در خلیفه دو جهت می باشد جهت ولایت و تصرف که جهت باطن ست و باین جهت نائب
و خلیفه حق ست و جهت متابعت و ارشاد که جهت ظاهر ست و باین جهت خلیفه حضرت سید کائنات ست
صلی الله علیه وسلم پس جهتین مذکورین ارکان و دعائم قصر خلافت اند که به یکی ازین هر دو بدون دیگری قائم
نماند چه جهت ولایت جهت فنا فی الله ست و جهت متابعت جهت بقا بالله و خلافت بدون حصول
صفت فنا و بقا در خلیفه چه طور صورت بندد و بفقدان یکی ازینها در خلیفه نقصان در ذات وی پیدا
آید چرا که اگر بظاهر از حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم دریابندگان شرف صحبت وی علیه السلام
مجاز نگردند سلسله اجازت از روی ظاهر منقطع الاسناد بود و این نقصان صریح ست بلکه کل خلافت

نامعتبر و نامنظور باشد که انتفاء یک رکن خلافت که اجازت ظاهری ست موجب انتفاء کل خلافت ست
که خلافت مرکب از دو رکن ست که عبارت از اجازت ظاهر و باطن ست و همچنین ست حکم نائب نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و نائب نائب وہی الی یومنا ہذا کہ بی اجازت شیخ ہر وقتیکہ نائب نبی ست مرید وی را ارشاد مریدان
و مرید گرفتن شان درست نباید و چون خلافت انتظامیہ خلفاے اربعہ رضی اللہ عنہم باجماع امت ثابت
شدہ و ثبوت حجیت اجماع بحدیث حضرت رسالت پناہ است پس ثبوت خلافت خلفا بترتیب معہود
باستخلاف آنحضرت باشد مر آنہا را بدان ترتیب و مقرر ست کہ آنحضرت خلافت ارشاد و تکمیل ناقصان
خلفاے خود را در حین حیات خویش عطا فرمودہ بود۔
اویسیا آنکہ شخصے از روح بزرگے کہ ازین عالم نقل کردہ بیعت و خلافت گیرد این نوع خلافت را
بعضے بزرگان باتقدم روا داشتہ اند لیکن این خلافت چون در ظاہر بشیخ مرتبط نیست و منقطع الاسناد
بحسب ظاہر پس چندان معتبر نباشد انتہی و معتبر نیست خلافت آنکہ گوید من در خواب خلافت یافتہ ام
مخدوم شیخ سعد خیرآبادی در شرح رسالہ مکیہ گوید کہ بعضے بودند و ہستند کہ ثبوت خلافت در حالت خواب
کردند کہ پیر من مرا در حالت خواب خلافت دادہ و معلوم ست کہ بخواب حکمی از احکام شرع ثابت نشود و ثبوت
خلافت کہ تعلق بحیات دارد چگونہ بود و جائز ست خرقہ خلافت بکسے کہ وی را بحضور شیخ یکی از خادمان
مقبول شیخ بپوشاند و گوید کہ تو نیز خلیفہ شیخ ہستی و شیخ بدان راضی بود گو از زبان خود آن وقت ہیچ
نگوید چنانکہ الباس خواجہ اقبال خادم خرقہ حضرت سلطان المشائخ را بمولانا یوسف چنانکہ در سیر الاولیا
مرقوم ست و نیز جائز ست اجازت بیش از بلوغ بمجازیہ نہایت مرتبہ کمال چنانکہ در مکتوب صد و نہم از جلد
اول مکتوبات حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی سرہندی کہ بمیر محمد نعمان صدور یافتہ واقع شدہ کہ مشائخ
طریقت پیش از تمامی بعضے مریدان را اجازت تعلیم طریقت دادہ اند چنانچہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ
بمولانا یعقوب چرخی و در رسالہ مبدء و معاد فرمودہ کہ گاہ باشد کہ کاملی ناقصے را اجازت تعلیم طریقت می دہد
و در ضمن اجتماع مریدان کار آن ناقص با تمام میرساند انتہی اما درین صورت بہتر آنست کہ در اجازت نامہ
و یا در لفظ اجازت قید صلاح و تقوی و دیگر شرائط شیخی کہ منظور و محتاج الیہ باشد افزاید چنانکہ از بعضے

بزرگان بعمل آمده و بعضی از مشایخ خلافت را به دو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری صغری آنکه پیر مجاهده و ریاضت
مرید دیده بنا بر حسن ظن بخلافتش نوازد و کبری آنکه بر دل شیخ کرات و مرات الهام حق باعطای خلافت بکی
را از مریدان ظهور یابد چنانکه اگر آن خطره از دل رفع نماید مرتفع نشود و این خلافت کبری ست شاه محمد یحیی
قادری المعروف بشاه خوب الله اله آبادی در کلمات مؤلفه گوید که اجازت عام ست و خلافت خاص نفی
خاص نفی عام نمی کند اجازت پیش از بلوغ مجاز به نهایت مرتبه کمال نیز مجوز ست و در اجازت کمال
اهلیت تربیت مشروط نباشد بلکه هر مقدار که کمال داشته خواهد بود همان مقدار تربیت طالبان خواهد کرد
و در خلافت نیابت و قائم مقامی مستخلف شرط است یعنی آنچه از شیخ مقتدا الواقع شد از خلیفه نیز تواند بوقوع آمد
و نسبت خلیفه به مستخلف از میان سائر اصحاب همچو نسبت انسان بحق باشد جل جلاله از میان سائر مخلوقات
پس چون شیخ کامل و مکمل واصل موصل یکی از اصحاب خود را در درجه خویش می بیند او را بخلافت خود می گیرد
و گرنه باجازت اکتفا می نماید و غالباً این قسم کسیکه شایستگی خلافت در و شود متعدد نمی باشد حضرت شاه محمد افضل
اله آبادی میفرمود که سخن اکابر طریقت ست که آسمان را یک آفتاب و پیر را یک مرید و استاد را یک
شاگرد باشد و فرق میان مجاز و ماذون آنست که مجاز بمنزله مقلد ست و ماذون بمرتبه مجتهد چنانکه برای
بلوغ بدرجه اجتهاد در ظاهر شرائط ست وصول بمرتبه خلیفه و اذن نیز در باطن شرائط دارد حضرت مرشدی
در اسناد المشیخت می فرماید که ادنی شرائط اجازت استقامت بر شریعت ست بعد از حصول بیعت صحیحه
و حصول تصحیح عقیده به نهجیکه تساهل و تکاسل در اتیان احکام شریعت و طریقت صورت نه بندد
و اعلا آن تخلق باخلاق شیخ ست مهما امکن و همین ست مقصود شیخ محی الدین ابن العربی در فص آدمی
که و من شرط الخلیفة ان یکون علی صورة المستخلف و آداب خلافت اینست که هر شیخ که بکسی
خلافت اذن خواهد باید که عام و خاص را خبر کرده جمع سازد و بحضور جماعت مردمان خلافت بدو عنایت کند
تا خلافت و شیخی او ثابت و مستقیم شود غرض شرط در استحقاق شیخی و خلافت او اجماع اصحاب طریقت
و ارباب حقیقت می باید که الاجماع حجة ولقوله علیه السلام لا تجتمع امتی علی الضلالة زیرا که
اگر کسی در خلافت و شیخی او انکار نماید و اصحاب ارباب عهد اختلاف کنند آن اجماع نباشد و اجماع

شرط اعظم و رکن او ثق و یکی از آداب شرع ست پس آن خلافت خلاف نباشد و هدایت کردن او بر بندگان
خدا ضلالت نبود و خلافت نامه با و بدین مضمون که متوکل باشی و آدرائے و دیہی قبول نکنی و بزراعت و تجارت
مشغول نشوی و به تعیین از کسے چیزی نستانی و بر در ملوک و سلاطین بے طلب نروی و هر چه از غیب رسد
آن را ذخیره نکنی و بندگان خدا را بسوی حق ارشاد نمائی و نیز او را علم سجاده تعلیم کند تا سزاوار سجاده شود و نیز
خادم خود را وصیت کند که بعد وفات من روز سوم این کس را با خلعت شیخی و خلافت حضور جماعت مسلمانان
و علما و مشائخ بیارد و گوید که خدمت شیخ این را خلافت داده ست و بجاے خود نصب کرده تا بندگان حق
را بر جادۂ شرع و طریقت دعوت کند زیاده اگر خواهی در کتاب مستطاب شرائط الوسائط نظر کن۔
وصل باید دانست که خرقۂ که از صاحب سماع در حال وجد افتد استعمال آن او را نا درست آید و آن خرقہ بر دو
نوع بود صحیحه و ممزقه اما حکم خرقۂ صحیحه اگر مراد واجد در القا و اعطای آن تخصیص قوال بود دیگری را با و مشارکت
و مساهمت نباشد و اگر مراد تخصیص او نبود و شخصے تمیز و تمثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتهاد خود اگر مصلحت
بیند بقوال دهد و اگر خواهد بدیگرے بخشد و هیچ کس را بر و مجال اعتراض نه چه تصرفات او همه از سر خبرت
و بصیرت بود و اگر حاضران مجلس سماع همه اخوان باشند و شخصے حاضر نه خرقه بقوالان دهند چه محرک و باعث
وجد که سبب القاء خرقه باشد قول او بود من قتل قتیلا فله سلبه و بعضے گفته اند که خرقه از ان جمع
بود چه باعث وجد نه مجرد قول قوال بود بلکه سبب آن مجموع قول او و برکت جمع بود و مستند قول این طائفه
قیاس بر قضیۂ واقعۂ بدر ست که جوانان لشکر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند با امید آنکه غنیمت
همه ایشان را بود چون ظفر یافتند خواستند که جملگی غنیمت خود بردارند پیران گفتند کنا ظهرا لکم و ردا لکم
فلا تذهبوا بالغنائم دونا و نزاع پدید آمد رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند تا وحی نازل
شد که یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
غنیمت را میان ایشان بسویت قسمت کرد و طائفه گفته اند اگر قوال برای جماعت بود با جمیع مساهم باشد
والا در نصیب داخل نبود و بعضے گفته اند اگر او را با جرت گرفته باشند ندهند والا مشارک جمع باشد و اگر
کسے را از محبان خدای در میان آرد و حاضران بدان راضی نباشند روا بود که هر کس با سر خرقه خود رود و آن

بقوالان دهند و اگر کسے در القاء خرقه نیتے داشته باشد نخواهد که دیگر باره باز سر خرقه رود خرقه او را بقوالان دهند
و اما حکم خرقهٔ ممزقه که صاحب وجد آن را از سر غلبهٔ حال و سلب اختیار بر خود خرق کند آنست که بر حاضران مجلس
سماع جنساً او غیر جنس قسمت کنند و هر یکے را نصیبے بدهند لان الغنیمة لمن شهد الوقعة و شرط در مساعدت
غیر جنس آنست که در حق این طائفه حسن ظنے دارد و تبرک خرقهٔ ایشان را معتقد بود و اگر کسے در حال
قسمت حاضر شود و در وقت سماع حاضر نبوده باشد او را نیز نصیبے بدهند قال الله سبحانه و تعالیٰ اذا حضر
القسمة اولوا القربیٰ والیتامیٰ والمساکین فارزقوهم منه ۞ و اگر خرقها که انداخته باشد بعضے
صحیح باشد و بعضے ممزقه اگر شیخ حاضر بود و مصلحت بیند خرقهٔ صحیحه را روا بود که بتبعیت ممزقه تمزیق کند و بر
حاضران منقسم گرداند و هیچ کس را بر وا اعتراض نرسد۔

حکایت ست که وقتے میان فقها و صوفیان در دعوتے اندر نیشاپور اتفاق اجتماع افتاد و شیخ فقها
ابو محمد جوینی بود و شیخ صوفیان ابو القاسم قشیری صوفی در سماع از غلبهٔ وجد القاء خرقه کرد چون صوفیان
از سماع فارغ شدند آن خرقه را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روے به بعضے فقها کرد و آهسته گفت هذا اسراف
و اضاعة المال ابو القاسم قشیری این سخن بشنید و هیچ نگفت تا قسمت تمام شد و خادم را بخواند
و گفت بنگر تا درین مجمع سجاده طلبم که دارد آن را حاضر کن چون حاضر کرد شخصے را از اهل خبرت و بصارت
بخواند و گفت این سجاده را در بازار به چند بخرند گفت به دینارے گفت چون یک پاره بودے به چند ارزیدے
گفت نیم دینار آنگاه روے به محمد جوینی کرد و گفت هذا لا یسمی اضاعة المال و اصل
در تمزیق خرقه و قسمت آن بر حاضران حدیثے ست مستند از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت
کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ انزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتك يدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف اليوم وهو
خمس مأئة عام ففرح رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال افيكم من ينشدنا
فقال بدوي نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هات فانشد البدوي ؎

قد لسعت حية الهوى كبدي	فلا طبيب لها ولا راقي

الا الحبیب الذی شغفت بہ   فانہ رقیتی و تریاقی

فتواجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تواجد الاصحاب معہ حتی سقط رداہ عن
منکبیہ فلما فرغوا اوی کل واحد الی مکانہ فقال معاویۃ ابن ابی سفیان ما احسن
لعبکم یا رسول اللہ فقال مہ یا معاویۃ لیس بکریم من لم یہتز عند سماع
ذکر الحبیب ثم قسم رداءہ صلی اللہ علیہ وسلم بین حاضرہم
باربعمائۃ قطعۃ و در صحت این حدیث خلاف کردہ اند اگر صحت تام متحقق
شود متصوفان را در توجیہ صحت سماع الحان و حرکت و تمزیق ثیاب
و قسمت آن بر حاضران بہترین متمسکے بود واللہ اعلم فقط

لہ شاعرے معانی ابیات ہذا را چنین نظم کردہ ؎

بگزید مار عشق ست جگرے کباب مارا ٭ نہ طبیب می شناسد
نہ فسونگرے دوا را ٭ مگر آن حبیب دلکش کہ
ربودہ دل ز دستم ٭ بفسونگرے در آید
بکند علاج مارا ٭ ۱۲

الایضاح فی تتمۃ الانتصاح

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد بیحد مر خدای را زیبا کہ ❊ طرز اندیشہ آفریدۂ اوست ❊ در تن لفظ جان دمیدۂ اوست
پشت معنی قوی ز پہلویش ❊ خامہ را فربہی ز بازویش ❊ رشحات کرمش تازگی بخش
قلوب انبیاست و نفحات انسش مفرح صدور اولیا۔ و درود نامحدود حضرتی را سزا کہ ❊
تن از نور پالودہ سر چشمۂ ❊ دلی ہمچو مہتاب در چشمۂ ❊ تمنای دیرینۂ کردگار
بوسے ایزد از خویش امیدوار ❊ ذات پاکش را موجب تخلیق عالم کرد و صفاتش را باعث تکریم آدم
و بر آل و اصحاب وی کہ اقتدای شان عروج معارج ولایت ست و اقتفای آنان سلوک مناہج کرامت
اللھم صل وسلم علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین وعلی سائر اتباعہ واولیاء امتہ ھداۃ
طریق الحق ومحی معالم الدین **بعد ازین** می گوید فقیر سراپا تقصیر احقر **حبیب حیدر** کہ این
کتاب مستطاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مصنفہ ومؤلفہ جناب عرفان مآب صدر نشین چار بالش
عز و تمکین اریکہ آرائی وسادۂ شریعت و دین عنقای گوشہ گیر قاف قناعت شاہباز بلند پرواز اوج
ولایت مرشدی و استادی سیدی وسندی مرآت جمال خالق اکبر مولانا حافظ **شاہ علی انور قلندر**
روح اللہ روحہ الاطہر وافاض علینا فیوضاتہ فی الحضر والسفر کہ حاوی ست بر حالات بزرگان سلاسل این
خاندان عالیہ یعنی قادریہ و قلندریہ و چشتیہ و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ و مداریہ و نقشبندیہ صحیفہ ایست
فرحت افزا و صحیفۂ الیست مسرت انتما ہر حرفش خاصیت مفرح القلوبی و ہر سطرش تزکیہ نفوس را دعوت میکند

الحق که چنین ملفوظ مجمل مفصل نما موصوف بصفات متذکرهٔ بالا از نظر قاصر نگذشته نخستین ثبوت مقبولیتش این
بود که بفور اختتام مسودهٔ تصنیف هنوز نوبت مبیضه کردنش نرسیده بود که جناب حافظ عزیز حسین صاحب مغفور
کاکوروی که یکی از اعزهٔ قریب حضرت مؤلف بودند عزم انطباعش کرده در مدت قلیله بقالب طبع درآوردند و بهجت
بخش چشم نظارگیان کردند اما از سوء اتفاق یعنی تعجیل و عدم تصحیح کاپی و قلت معائنهٔ پروف که باعث شغل
تجارت وغیره حافظ صاحب موصوف ازدیاد اغلاط کثیره در آن راه یافت و علاوه اغلاط مذکوره اکثر حالات
هم در تحریر کاپی از مسودهٔ اصلی در اندراج فروگذاشت شدند که وقوع آن حضرت مؤلف را چنان باعث قلق
و خلجان خاطر گردید که اکثر بر زبان درفشان می رفت که این کتاب بوجوه متذکرهٔ بالا بسیار غلط طبع شد معائنهٔ
آن خود را آزار می دهد الله تعالی چنان فرصت عطا فرماید که این احب خواهش بصحت رسانم چنانچه
اولاً مقدمهٔ این کتاب مع یک دو حال از دست مبارک تصحیح فرموده بودند مگر باز بوجه عدیم فرصتی که از کثرت
مشاغل شد و ارشاد که معمول خاندانی بود نوبت تصحیح زائد از آن نیامد دو سال قبل از وصال خویش روزی
بر سبیل تذکره بجانب حقیر که یکی از خدام و حضار بارگاه همایونش بود متوجه شده فرمودند که تو اگر خدمت تحریر این
رساله بذمهٔ خود گیری ما این را در مدت قلیله بصحت رسانم عرض کردم که بجان و دل حاضرم هرگاه ارشاد عالی شود
کمر همت بمیان جان بسته شرف تحریرش فراگیرم لیکن بوجه دیگر موانع و علالت وغیره تکمیلش نوبت نرسید
و داعیهٔ دلی از قوت بفعل نیانجامید تا آنکه از بست و هفتم ماه شوال سنه یک هزار و سه صد و بست و سه هجری
آغاز مرض الوصال گردید و بتاریخ بستم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و سه صد و بست و چار هجری این جهان فانی
را پدرود کرده وصال محبوب حقیقی پسندیدند و کوه غم و الم بر یاران چنان انداختند که دلها پاش پاش و قلوب
پر از حسرت و یاس گشتند مکنونات دل همه در دل ماند و مقاصد دینی سرانجام نیافت افسوس مصرع
ای بسا آرزو که خاک شده — همدرین حسرت و یاس ماه جمادی الآخر سنه یک هزار و سه صد و بست
و پنج هجری روزی که دل بخت نارسا گله برهمی کار و بخت با ایام ناسزا شکوهٔ بیوفائی روزگار داشت
بسینهٔ اندوه گنجینه چنان ریختند که غم واژگونی بخت و ناسازگاری وقت مخور و بشرف خدمت مصلح
پرداز تا فیض صحبت اهل صلاح بدست آید و کشود کار بسته رو نماید اگرچه عدم استطاعتی و بی بضاعتی

خود از سرمایهٔ علم و فضل ظاهر است اما این همه محض سرفرازی و عنایت بغایت است که بنده را قابل این کار دانستند
و سعادت تصحیح کتاب هذا بوی بخشیدند بهر حال این بنده نوازی و پرسش پنهانی را باعث ازدیاد عنایت خداوندی
و گرمی هنگامهٔ ذوق خدمت عالی آن جناب متعالی دانستم و کمر همت بسته متوجه و مستعد تصحیح کتاب موصوف شدم
چونکه علاوه اغلاط کتابت در بعضی بیانات که بروی طبع سابق اختصار مخل هم واقع شده بود لهذا حتی المقدور
آن همه را رفع ساختم و بهرهٔ سعادت ازین کار بر داشتم تا که نه آن اختصار مخل فهم مطالب شود و نه چنان اطناب
ممل گردد که ناظرین را قلقی و ملالی بخاطر راه یابد بالجمله به توجه روح مبارکش در مدتی اندک از صحت سرانجامش
فراغت یافتم و بسپاس گذاری فرجام کار رطب دل و زبان را ثناخوان بنده پروری ساختم خدا کند که این
همه مقبول روح پرفتوح حضرت ایشان گردد و بر حال پریشانم که سراپا آلوده گناه است نگاهی افتد تا از من یاد آرند

مسکین حسن می گوید ای وقت مشتاق تو خوش — گرچه من از ایشان نیم در کار ایشان کن مرا

چونکه این کتاب مشتمل بود بر بیان سلاسل عالیهٔ خاندانی لهذا ضرورت افتاد که قدری از حالات سراپا کمالات
جناب والد ماجد حضرت مؤلف که بعد وفات شان نام نامی و اسم گرامی اوشان خود حضرت موصوف درج شجرات
فرموده بودند و نیز حالات بعض بزرگان دیگر که از خدمت شان اجازت سلاسل سبعه درین خاندان عالیشان
رسیده مثل حضرت شاه عبد الله قلندر برادرزاده و خلیفهٔ حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهرپوری و حضرت
شاه خدا بخش قلندر خلف اصغر و خلیفهٔ سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الهآبادی و حضرت شاه علی اظهر
قلندر خلف و خلیفهٔ حضرت شاه مسعود علی قلندر الهآبادی و حضرت خواجه حسن المودودی الفیض آبادی ثم اللکنوی
و نیز حضرت مؤلف سمت اندراج پذیرد تا که این کتاب درین باب بجای خود کتابی مستقل گردد و طالب را
بصورت عدم دستیابی کتاب مستطاب **حصول المقصود** بکار آید و هم فوائد دیگر را شاید لهذا مجملی از
حالات حضرات موصوف الصدر نگاشته و در آخر آنها جدولی مشعر بر تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر
و مدفن پیران سلاسل عالیهٔ ثمانیه که خالی از نفع رسانی و آسانی نیست اضافه نموده بطور تتمه شامل
کتاب ساختم و نامش **الایضاح فی تتمة الانتصاح** بر زبان آوردم پس هر چه درینجا تحریر
یافت همه فیض صحبت و یمن همت حضرت مؤلف است و کارگذاری طبع نارسا در نه عبارت آرائی

خانۂ یا و بسر اجر الکہ ۵ صرفت العمر فی لہو و لعب فاہا ثم اہا ثم اہا

الحال از ناظرین پر تمکین و اصحاب علم و الیقین چشم آن دارم کہ چون با خدا وقت خود خوش دارند و از معاینۂ این جنگ و مختصر حظے و نصیبے بردارند حقیر سراپا تقصیر را از دعاے حسن خاتمت و سلامتی ایمان و حصول عرفان فراموش نسازند و اگر بجائے خطلے یا زللے دریابند محمول بر قلت بضاعت و عدم استطاعت این ہیچمیرز کردہ بدامن عفو و کرم بپوشند و بطعن و اعتراض نکوشند ۵ یارب بکمالات شہ جیلانی کاندر کرم وجود ندارد ثانی کن باطن من پاک بیک جلوۂ او آلودہ مکن باغرض نفسانی اللہ بس ما سواہ ہوس

ذکر قطب سپہر استقامت کوہ ارض کرامت حجۃ العارفین نخبۃ الواصلین ذی الشرف العلی حضرت شاہ عبد اللہ قلندر اللاہپوری

ایشان خلف رشید حضرت شاہ غلام مجتبی قلندر ابن حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری اند از ابتدای طفولیت تا اوان شباب در حجر کرامت و کنار استقامت والد ماجد خویش و ہم عم مکرم حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر و حضرت شاہ امین الدین قلندر قدس سرہما ماندہ بدانشہای موفور و علوم صوری و معنوی کامیاب گردیدہ قطب الوقت و محتشم روزگار و از عظماے اعیان طریقت و واقفان اسرار حقیقت شدند الحق کہ ذات شریفش در درویشی و زہد و ورع یگانہ و در فقر و تائید سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مشہور زمانہ بود و فی نفس الامر در خاندان مجتبوی بدیل ایشان شنیدہ نشد مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در کتاب مستطاب **اصول المقصود** رقم فرمودہ اند کہ حضرت موصوف بغایت بزرگ بودند ہر کسے از ساکنان آنجا قائل درویشی و لیاقت و ولایت ایشان بود نسبت ارادت و خلافت بخدمت عم بزرگوار خود حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر رحمہ میداشت کریم ابن الکریم بن الکریم در صفت او صادق می آمد تا بعمر یک ساعت غفلت نورزید مدام از خلق بیگانہ و با حق یگانہ ماند خوشا طالع کہ غم غمخانۂ دنیاوی نداشتہ چشم تمنا براہ حق بینی گماشت بعد از وفات پیر و مرشد خویش بست و شش سال و سادہ آرای مسند شیخی و مقتدائی گشتہ در رشد و ارشاد و افاضۂ فیوض مجتبوی کوشیدہ عالمے را فیضیاب ساخت کوتاہی سخن چون آن کار رہبر نا دیدہ

شده است بتاریخ هفتدهم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری ازین دار فانی
رخت سفر بسته برحمت حق پیوستند مزارش در لاهرپور من مضافات سیتاپور پائین مسجد در روضه شریفه
حضرت شاه مجتبی المعروف بشاه مجا قلندر رح بر چبوتره مزار حضرت شاه عبدالرحمن قلندر پیر و مرشد و عم
ایشان متصل مزار حضرت شاه سلطان مهدی قلندر مرشدزادهٔ ایشان بطرف مغرب واقع است از خلفای
ایشان حضرت شاه خدابخش قلندر الٰه آبادی و حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه علی مظهر
قلندر الٰه آبادی و حضرت شاه علاء الدین عرف شاه غلام حضرت قلندر لاهرپوری نواده برادرزادهٔ ایشان بودند

ذکر عارف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت سراج الکاملین مصباح العاشقین واقف اطوار هدایت و رهبری حضرت شاه خدابخش قلندر الٰه آبادی

ایشان خلف اصغر و خلیفهٔ برحق والد ماجد خویش سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی اند
از بدو شعور بسعادت حضور پرنور والد ماجد خویش مشرف مانده کتب درسیه فقه و تصوف وغیره بحضرت
ایشان باتمام رسانید چونکه نائرهٔ عشق الٰهی در ذات وی از ازل نهاده بودند پس یکایک دست افشاند
و در سلسلهٔ عالیه قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش بیعت کرده اذکار و افکار و اوراد
و مراقبات معمولهٔ خاندانی از خدمتش فراگرفت و از اجلهٔ خلفاء وی گشت پیوسته بنظر رحمت و رافت
پدری و مرشدی مشغوف و مالوف مانده جامع فضائل و کمالات و صاحب حالات عالیه و مقامات متعالیه
گردید اذکار و اشغال قلندریه چنانکه صحیح و درست وی میدانست کم کسے را معلوم بود و نیز با این برادر
کلان یعنی حضرت شاه مسعود علی قلندر رح و ایشان چنان اتحاد و محبت بود که کمتر کسی را شنیده شد
برادر بزرگ اکثر می فرمودند که هر که ایشان را راضی داشت مرا راضی داشت و ایشان نیز برادر کلان را
بجاے مرشد خویش می انگاشتند و بهمین وجه ترک لباس در ایام حیات شان نه کردند اما بعد وفات
ایشان ترک لباس فرموده خرقهٔ فقر پوشیدند و در آستانهٔ بڑگانون که از مضاف دگڈه و محل اقامت
جد خود حضرت شاه محمد ماه قلندر خلیفهٔ حضرت سید العرفا شاه مجتبی المعروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری

سکونت ورزیدند و از حضرت شاہ عبداللہ قلندر لاہر پوری نیز اجازت و خلافت سلاسل سبعہ موافق رسم آبائی حاصل فرمودہ بودند بعد از وفات برادر بزرگ خویش شانزدہ سال بقید حیات ماندہ ابواب رشد و ہدایت بر مریدان و مسترشدان کشادہ و اکثران را واصل بحق گردانید بالآخر بمقتضائے آیہ شریفہ کُلُّ نفسٍ ذائقۃُ الموت، بتاریخ نوزدہم ماہ ربیع الاول سال یکہزار و دو صد و چہل و ہفت ہجری بآغاز جاخرامید و وصال محبوب حقیقی پسندید مزار شریفش در دگمڈہ شریف من مضافات الہ آباد در روضۂ حضرت الداجد خود بہلو واقع ست و زیارتگاہ و متبرک است از خلفائے وے مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاہ بخشش علی قلندر خلف اکبر و جانشین ایشان بودند۔

ذکر عالم اطوار ارشاد و رہبری قائم باحکام شریعت نبوی مورد فیوض و کمالات لم یزلی مقبول رب ذو المنن حضرت خواجہ حسن مودودی چشتی لکھنوی

سلالۂ خاندان سیادت و خلاصۂ دودمان کرامت بود نسب شریفش بہ بست واسطہ بحضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ ذات قدسی صفات مرجع اہل علم و کمال و قدوۂ ارباب سماع و وجد و حال بود در زمان سلطان غازی الدین حیدر فرمان روائے لکھنؤ منبع رشد و ارشاد و مرجع اصحاب صدق و سداد بود چنانچہ مسموع ست کہ سلطان موصوف در خدمتش اخلاص و اعتقاد بسیار داشت و خود را از مخلصین صادقین وے مینداشت وظیفۂ معقول ماہوار نیز از نزد خود بحضور ایشان می گذرانید بیعت و خلافت از حضرت شاہ علی اکبر مودودی چشتی فیض آبادی کہ سلسلۂ اش بچہاردہ واسطہ بحضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا محبوب الٰہی دہلوی منتہی می شود می داشت در بیان حقائق و معارف عموماً و بر تصانیف حضرت خاتم ولایت محمدیہ شیخ اکبر محی الدین ابن العربی الطائی الاندلسی رحمہ خصوصاً عبورے تمام داشت از مرشدنا و مرشد العالم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رحمہ بسیار اتحاد و اخلاص بود مکاتیب حضرت خواجہ صاحب کہ بنام حضرت صاحب موصوف صدور یافتہ اند بران شاہد عادل ہستند و بمقتضائے ہمین خلوص و اتحاد مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلندر رحمہ اجازت و خلافت سلسلۂ عالیہ قادریہ و چشتیہ نظامیہ از ایشان اخذ فرمودہ بودند چنانچہ اجازت نامہ کہ حضرت

خواجه صاحب بنام نامی حضرت مرشدنا موصوف رقم فرموده اند تا حال درین خاندان موجود ست و خود حضرت صاحب در کتاب مستطاب **اصول المقصود** اظهارش فرموده اند حالات وجد و حال ایشان اکثر از بزرگان خود شنیده ام یکی از ان اینست که وقتی بر دهلی دروازه واقع شهر لکهنو مجلس سماع گرم بود و ایشان را حالتی دگر گرفت همدران حالت خود را از بالای دروازه بزیر انداختند مریدشان که زیر آن دروازه استاده بود جان فدائی پیر کرده و هر دو دست راست کرده اوشان را بران نگهداشت و ایشانرا خبری نبود وفات ایشان در سنه یک هزار و دو صد و چهل و یک هجری واقع شد روضهٔ شریفه در شهر لکهنو متصل درگاه حضرت عباس رضه واقع ست بالین مزار شریف شجرهٔ عالیه چشتیه بغایت نفاست و لطافت و بر در و دیوار آیات قرآنی بخط طغرا بچنین خوبی و زیبائی کنده اند که جائی دیگر یافته نشد و دو قطعه تاریخ مخبر سال وفات که بر دروازه روضه شریفه کنده اند درج ذیل اند **قطعه**

گشت خورشید هدایت چو نهان در ته خاک — تیره گردید جهان در نظر اهل الیقین
گفت از روی بکا سال وفاتش هاتف — جانشین علی اکبر حسن عارف پاک

ایضاً دیگر

حسب حالش شده تاریخ وصالش — حضرت خواجه حسن با برکات
کرد رحلت ز جهان سوی جنان — داد جان بود به تکبیر و صلوة

سنه ۱۲۴۱ هجری –

ذکر بهار بوستان سیادت و رونق گلستان ولایت آبروی چمنستان کمالات باسطی حضرت شاه علی مظهر قلندر الٰه آبادی

خلف اکبر و صاحب سجاده مرشدی حضرت شاه مسعود علی قلندر بن سید السادات سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی مع ولادت باسعادتش تقریباً در سنه یک هزار و یک صد و نود هجری شد ستارهٔ حق پرستی از عنفوان شباب در سیمای سعادت او هویدا و نشان اوصاف علوی در نهاد سیادتش پیدا از ایام طفولیت مورد عنایت در افت پدر بزرگوار و مطرح انظار جد بزرگوار خویش مانده علوم ظاهری و باطنی اخذ کرد چنانچه مسموع ست که حضرت شاه باسط علی قلندر رح تاج خود را بر سرش نهاده بود و بنام **مجامیان** خطاب فرموده بود از انجا که مقبولیت در خاطر بزرگان دین اثری تمام دارد در اندک مدت بجمیع امور درویشی و اذکار و افکار و اسرار

قلندری از حضور والد ماجد خویش کامیاب و بہ تشریف کلمہ یداللہ گیدی و نیز برائے جانشینی سرفراز گشت چنانکہ مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلندر رح در کتاب مستطاب اصول المقصود مؤلفہ خود رقم میفرمایند کہ فقیر وقتیکہ بخدمت پیر و مرشد خود رفتہ بود روزے بدل آمد کہ بطورے از حضرت پیر و مرشد دریافت کنم کہ جانشین آنحضرت کدام صاحبزادہ خواہند شد اما این امر را مناسب ندانستہ خاموش بودم ہمانجا شبے بخواب دیدم کہ از حضرت پیر و مرشد می پرسم کہ آنحضرت را چہار پسر اند و ہمہ نیک و بہتر اما آنحضرت کرا دوست میدارند فرمودند **علی مظہر** را صبح از آنحضرت نقل این خواب کردم فرمودند ہمچنین ست چنانکہ دیدی این را یاد باید داشت پس علی من حاصل شد انتہی باجمادات والاصفاتش در ہمت و سخا و رافت و عطا مصداق الولد سر لابیہ بود در مراتب معرفت و دقائق و اسرار توحید و حقائق و ریاضت و مجاہدہ راسخ ترین سالکان بود بعد وفات والد ماجد خویش شرف ارادت و خرقۂ خلافت از دست حضرت شاہ عبداللہ قلندر لاہرپوری یافت و تا مدت چہل و ہشت سال در ہدایت و ارشاد مردمان و افاضۂ فیوض ظاہری و باطنی طالبان کوشید بالآخر چونکہ از چنگ ہاذم اللذات ہیچ آفریدہ را مجال سلامت نیست بتاریخ بستم ماہ رجب المرجب یک ہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری روز چہار شنبہ وقت ظہر داعی اجل را لبیک اجابت فرمود مزار شریف در باغ نصب کردۂ ایشان واقع موضع بڑگانون پرگنہ سورام من مضافات الہ آباد متصل مکان خود بجانب گوشۂ مشرق و شمال زیارتگاہ خلایق ست از خلفایش برادر خورد ایشان حضرت شاہ علی اکبر قلندر و حضرت شاہ رضا علی قلندر نبیرۂ حضرت شاہ خدابخش قلندر عم ایشان و حضرت شاہ حیدر علی قلندر کاکوردی بودند

ذکر قدوۃ الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن والظاہر صاحب مقامات العلیۃ بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریۃ شیخنا و جدنا و مرشدنا مولانا الشاہ علی اکبر قلندر رہ

دل تازگی از حسن کلامت دارد | جان زندگی از سماع نامت دارد

هر جا که دلے واقف اسرار بود | او نور صفا سے ز ریاست دارد

ایشان از اعاظم خلفای حضرت والد ماجد خویش بودند بیعت در سلسلهٔ عالیه قادریه رضویه از جد امجد مرشد ارشد
خود حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره اخذ فرموده بودند ولادت با سعادت ایشان بتاریخ یازدهم ماه
ربیع الاول سنه یک هزار و دو صد و چهل و نه بود حضرت ایشان در وقت خود بالکلیه مصداق قول مشهور
صوفی آن بود که نبود - بودند یعنی بغایت درجه منکسر النفس و متحمل المزاج ظاهر با شریعت آراسته و باطن بالطریقت
پیراسته داشتند حسن اخلاق چنان وافر بود که هر کسے بجائے خود گمان می برد که از من کسے زائد مقبول نزد
ایشان نیست اصل این ست که ایشان را نه کسے دانسته و نه شناخته همه عمر کتمان و اخفا و ملامت را پسندیدند
و از شهرت بسیار محترز ماندند قول مشهور که الشهرة آفةٌ والخمول راحةٌ نقد حال ایشان بود بحدیکه
اکثر از اهل دنیا بجز امور دنیوی سخنے دیگر بمیان نمی آوردند الحق که ایشان را اگر بمفاد لفظ قلندریت گویم بجاست
و اگر سرخیل حلقهٔ ملامتیه شمارند روا کتب درسیه بخدمت عم مکرم خویش حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره
گذرانیدند و ریاضات و مجاهدات و کسب اذکار و افکار و اشغال معموله خاندانی هم بخدمت ایشان نموده
مورد عنایت بغایت شدند چنانچه مشتے نمونه از خروارے اینست که روز سوم از وصال حضرت والد ماجد
خویش قدس سره بعد فاتحه حضرت مولانا صاحب ایشان را موافق ارشاد حضرت والد ماجد قدس سره خرقه و
اجازت و خلافت عطا فرموده بر سجادهٔ مشیخت نشانیده خود بنفس نفیس نذر گذرانیدند من بعد از جانب خود هم
اجازت و خلافت سلاسل سبعه عطا فرمودند شفقتهائے که در آن وقت خاص دیده شدند از انسان کمتر است
که باین چنین شفقت خداوندانه باید ایشان نیز مرتبهٔ فنا فی الشیخ را چنان ظاهر ساختند که باید و شاید اکثر در ایام
حیات وقتیکه نام نامی حضرت مولانا رح می شنودند رنگ چهرهٔ شریفه متغیر می شد آخر آخر یک سال قبل از
وصال بعض مریدین مخلصین کنایةً از وصال خود خبر داده بودند در شب یازدهم ماه رجب المرجب باد فالج
بجانب ایمن عارض گردید و بعد ارشاد چند وصایای ضروری سکوت ورزیدند دو روز قبل از وصال چهرهٔ
شان مثل چهرهٔ جمیل حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر رح گردیده از ینجا ظاهر ست که ایشان را با حضرت
مولانا صاحب چه قدر نسبت عشقی بود که بسبب آن خود را صورةً و سیرةً وقت وصال در او شان فنا ساختند

اہلِ شان با ہمون شوکت و شان پاس انفاس گویان در شب ہفدہم ماہ مذکور ہنگام نہ انواخت شب بسوی عالم بقا شتافتند گویا از زبان حال ارشاد می فرمودند کہ ؎ من ز تن عریان شدم و از خیال می خرامم تا نہایات الوصال صبح آن کہ ہفدہم روز چارشنبہ سنہ یک ہزار و سہ صد و چہاردہ بود بعد نماز ظہر در حریم روضہ حضرت مرشدنا شاہ تراب علی قلندر رح بپہلوی حضرت والد ماجد خود جانب مغرب مدفون شدند و الآن گنبدی خوش اسلوب بنا ساختۂ شیخ محمد سعید الدین صاحب بران قائم ست یزار و یتبرک عمر تشریف شصت و چہار سال شدہ اکثر حصہ عمر خود در تدریس و افادہ و ارشاد صرف نمودند از تصانیف ایشان اصل الاصول و ہدیۃ المتکلمین ست کہ بحیز طبع آمدہ نظارہ بخش چشم منتظران گشتہ اوصاف و محامد ایشان چندان اند کہ از حیز تحریر و تقریر بیرون ست ہر کہ دید دست بخود مید اند ع خامشی از ثنای تو حد ثنای تست از خلفاے ایشان خلف رشید و جانشین ایشان شیخی و استادی و مرشدی و مولائی حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر و مولوی شاہ افضل علی کاکوروی نبیرۂ حضرت شاہ کرامت علی صاحب رح کاکوروی و نیز سید حسین دہلوی ابن مولوی سید محمد دہلوی کہ از سادات صحیح النسب بودند و سید فرزند حسین مودودی لکھنوی کہ از اولاد حضرت خواجہ حسن لکھنوی بودند۔

تاریخ وفات از جناب مولوی محمد محسن صاحب کاکوروی

از جہان افسوس شاہ ما علی اکبر گذشت — آنکہ بود اندر بزرگیہا علیؔ و اکبرے
جد او بودہ شریکِ جد و نام بوتراب — والدش را می توان گفتن ہمی حیدرے
در عبادت زاہدے و در ریاضت کاملے — در طریقت مرشدی و در شریعت سرورے
در گلستانِ خموشی غنچۂ او گلبنے — در دبستانِ تکلم حرف حرفش دفترے
با خدائے خود وصال او بقول عاشقے — حسن را پروردگار و عشق را پیغمبرے
بر زمین تکیہ محوِ عالم بالائے قدس — بود گویا این جہان او جہانے دیگرے
اکبرِ ما سعد اکبر بود بہرِ یادگار — جائے خود بگذاشت نامِ نیک و ماہ انورے

نامِ نیکش با علی انور الٰہی دان بسا | باد مثلِ بارشِ نیسان ز آب گوہرے
بہرِ تاریخش بہ محسن ملائک گفتہ اند | بر سپہرِ قربِ حق دیدم سعدے اکبرے

ذکر معدنِ شریعت و طریقت مخزنِ معرفت و حقیقت صدر العلما زبدۃ العرفا شیخی و استادی و من الیہ فی جمیع العلوم استنادی مرشدی و مولائی مرآتِ جمالِ خالقِ اکبر ذو المناقب الاشہر مولانا الحافظ شاہ علی انور قلندر رحمۃ اللہ علیہ

بقدر مشک و عنبر ما را کند کسے | از زلف خویش گر گرہے وا کند کسے
ہستم بلند منزلت از یاد قامتت | زان سان کہ سیرِ عالمِ بالا کند کسے
معلوم می شود رخِ تابانِ تو بخط | چون شمس با زغہ کہ محشے اکند کسے

بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الآخر سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری پیکرِ شریفش تجلی فرودش دیدہ ناسوتیان شد آثار اجتباد انوار ابتدا از صغرِ سن در جبین کرامت و ولایت آگین پیدا و ہویدا بود از ہفتمین سال ولادت بحفظ کلام مجید اشتغال ورزیدہ در عمر چہاردہ سالگی فراغت یافت و درین اثنا علاوہ حفظ کلام مجید کتب درسیہ فارسیہ ہم تحصیل کرد زان بعد رجوع بعلوم عربیہ نمود اوائل کتب صرف و نحو تا مصباح بخدمت حضرت والد ماجد خویش و اواسط و اواخر یعنی کتب درسیہ تفسیر و حدیث و فقہ و منطق و کلام و معانی و بیان و تصوف بحضور جد بزرگوار مرجع الفضلاء و الکملا مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانید سلاست طبع و جودتِ فکر و فطانت و ذہانت جبلی داشت در عمر شش یا ہفت سالگی بر دست حق پرست حضرت الواجد خود شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ بیعت نمود و بوجہ ظہور نور سعادت ازلی حضرت صاحب فی الفور بعد اخذ بیعت کلاہ مبارک خود بر سرش نہادہ از اجازت و خلافت سلاسل سبعہ سرفراز و ممتاز فرمودند و بعد ازان او را بسوی حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ کردہ ارشاد فرمودند کہ وقتیکہ ایشان از حفظ کلام مجید فراغت یابند از جانب ما خرقہ مع تاج جعفری بالیشان پوشانیدہ شود چنانچہ حضرت مولانا صاحب

در مجلس ختم کلام مجید بتکمیل ارشاد حضرت والد ماجد خویش خرقه پوشانیدند بعده تعلیم اذکار و افکار و اشغال و
مراقبات خاندانی از جد امجد خویش حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند افاضهٔ فیوض صوری
و معنوی و علوم ظاهری و باطنی چنانکه از ذات قدسی صفاتش شائع شد از احدی درین خاندان عظمت
نشان ذائع نشد در عمر هفده سالگی فراغ یافته باب درس و تدریس موافق معمول خاندان بر طالبان کشاد
اکثرے بفیض درس و تعلیم وی عالم و فاضل گشت الله تعالی چنان قبول و جمعیت داد و فیض علوم از ذات
بابرکاتش شائع کرد که کسے نمانده که زله ربائے خوان یغمائے و خوشه چین خرمن فیوضات بے همتائی و نشد
در تدریس ایشان اثرے خاص بود که از شاگردانش کسے بے بهره از علم نماند چنانکه اکثری فرمودند که این همه
اثر دعائے حضرت استاد من ست که فرموده بودند شاگرد شما بے نصیب نخواهد ماند تواضع و سخاوت و حلم
در آنحضرت چنان وافر داشت که حاجت بیان ندارد و صد باکسان را تا حال از خاطر فراموش نگشته رقت قلب
بدرجه [illegible] میداشت که اکثر در مجلس پند و نصائح که زبان سخن می کشاد آواز در گلویش از گریه بسته شدی
و اشکها از هر دو چشمانش جوش می زدی و به آن خوش بیانی و شیرین زبانی کلام می کرد که هر یک متاثر
می گشت جمال با کمالش چنان مسکن دلها بود که اگر بکسے زحمتے یا کلفتے لاحق بودے و حاضر خدمتش می شد
آنهمه بالکلیه کافور می گشت گویا در وے از بهاانشانی بود و طینت شریفش بذله سنجی و لطیفه گوئی چنان
داشت که بسیارے را مرهم جراحت الم و اکثرے را باعث فرحت اتم می گردید بالجمله التزام آداب ظاهر شریعت
و تمسک بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلوک بر طریقهٔ سلف صالح و ریاضت نفس
و صبر جمیل در طلب مولی و تحمل بر بلا و اشتغال بعلوم دینیه و تحقیق و تدقیق شان باحسن وجوه و مجالست
فقرا و استغنا از اغنیا و حزن طویل در دل و تبسم تام در وجه و تفقد اخوان و ترحم بر احوال مسکینان
و رعایت طریقهٔ اعتدال بهر حال چنانکه در ذات شریفش بود کمتر در کسے دیگر بنظر آمده

چه گویم آن شه خوبان که از خوبی چها میداشت برعنائی و زیبائی همه شان خدا میداشت

طریق ملامت و کتمان موافق طریقهٔ اسلاف کرام معمول ایشان بود و همین اخفاء حالات و درجات
عالیه خویش را یافته چنان خمول و گمنامی ورزید که مدة العمر کسے ندانست که این چه ذات عالی ست

وچه مر بکمال میدارد و چنان شان کنز مخفی ثابت کرد کردی را حبّ ظهور متعلق نگشت جمعی بجاے خود
می انگاشت که ایشان عالم و فاضل محض اند و از بوی فقرا آگاه نه حالانکه اسرار باطنی و رموز سرمدی و اسرار
توحید و عرفان را چنانکه قلب شریفش گنجینه بود دیگرے در زمان وے نبود و بیش ازین اظهار گمنامی چه تواند بود
آنکه کاتب الحروف روزے بعرض رسانید که خیال تحریر ملفوظات عالیه از مدتے بخاطر جاگزین ست و بار بار
در دل می گذرد که این را از قوت بفعل آرم مگر بعدم فرصتی معذور میدارد جوابش ارشاد شد که چه ضرور در واین
شعر بجنسه بر زبان فیض ترجمان گذشت بیت   پوشیده بھلا ہے خون عاشق   جانے دو بس اس پہ خاک ڈالو
بعد از آن مختصر شدم فرمودند چه مضایقة الحال از خدای تعالی امید دارم که چنان موفق سازد که ملفوظات ایشان
چنانکه بکنون خاطرست از زبان قلم تراویده فرحت بخش چشم مسترشدین و مخلصین گردد چنانکه ذات با کمالش
در عالم حیات مسکّن قلوب مسترشدین بود بعد وفات ہم حالات عالیه و مفرح دلها باشد. خرقهٔ خلافت اولاً
از الوالجد خود حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره و ثانیاً از جد امجد خود حضرت مولانا شاه حید علی
قلندر قدس سره و ثالثاً از جد امجد و استاد اعظم حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت
والد ماجد خویش مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره یافته چنان جامعیت و مرجعیت عامهٔ خلائق دریافت
که زبان قلم و قلم زبان از احصاے شے عاجز ست بعد وفات حضرت والد ماجد خویش موافق معمول
خاندانی ترک لباس کرده و ساده آراے سجادهٔ عالیهٔ کاظمیه گشتند و عالمی را از مسترشدین و مقتبسین انوار
حضرت وجود بعطاے فیوض و کمالات بهره ور ساختند علاوهٔ طبقهٔ اہل اسلام بسیارے ہنود ہم از مخلصین
صادقین وی بودند خوش النصیب کسانے که از ابتدا تا انتها حلقهٔ ارادتش بگوش جان انداختند و خود ہا را
پروانه وار بران شمع مجلس لاہوتی نثار کردند در علم تصوف عموماً و علم حقائق و معارف خصوصاً تحریرات
کافی و تقریرات شافی میداشت تصانیف عالیه که ہر یکے صوفی را حرز بازوے جان می تواند شد
برآن شاہد عادل ہستند الله تعالی کسے را چنان موفق سازد که ہر ہمه را طبع کنانیده دہد که از ان کیفیت
تبحر علمی عموماً و تبحر زخّارے در علم تصوف خصوصاً دریافته می شود ترقیات ظاهری و باطنی چنانکه از ذات
بابرکاتش صدور یافت از احدے درین خاندان به ریاضت نرسید غرضکه تا کجا نویسم که ہنوز مشتے از خروارے

هم نیست آخر آخر چند سال قبل از وفات مخلصین صادقین را از خبر وصال خود می آگاهانیدند مگر کسی را بوجه غفلت خود که از افراط خلوص و محبت بود یقین نمی شد با این همه که کسلمندی مزاج که فی الحقیقت جاذبۂ الهی بود روز روز مانند گرفت نگردانند که علاج سکون می شد تا اینکه از بست و هفتم ماه شوال المکرم سنه یک هزار و سه صد و بست و سه هجری سلسلۂ علالت مستقل گشت و یوماً فیوماً ترقی پذیرفت از حضار مجلس برای تسلی و تشفی می فرمودند که اندوهگین مشوید و مطمئن باشید ما عنقریب صحت می یابم و اگر کسی را زاید منتشر معلوم می شد خیالش را چنان از دل وی دور می کردند که باز آن خطره مولم و موذی پیرامون خاطر وی نمی گشت المختصر چونکه عشاق الهی و مشتاقان جمال ایزدی دمی در فراق مانند شوار و مرتبع وحدت حقیقی را طلبگار می مانند از بست و پنجم ذی الحجه در علالت اشتداد شد و باز مزاج مبارک باصلاح نگرائید انچه تکالیف صعب که درین روزها بوجه علالت دیده شدند بچه طور در تحریر آورده شود مگر اینکه این هم بوجه صلابت فی الدین و باعث رفع درجات عالیه بود بلکه از لوازم مرتبۂ قطبیت زمان توان شمرد بمقتضای حدیث شریف که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل بتاریخ بستم ماه محرم الحرام روز جمعه که صبحش تاریک تر بود از شام غم و الم و روزش روزی بود از صبح قیامت زاید مظلم از هنگام صبح نظام نبض متغیر شد و ظاهرا بجز قدری ضعف امری دیگر چنان نبود که از ان قیاس می توان بود که همین روز برای ما همه نمونه قیامت خواهد شد و همین روز آفتاب فلک قلندریه بازوالی غروب خواهد شتافت وقت نماز جمعه چند بار بر زبان مبارک رفت که از نماز جلد فراغت باید کرد بالآخر بعد نماز عصر از مرتبۂ تشبیهات عبدیت جسمانی عروج بمرتبۂ اطلاق صفات الوهیت روحانی فرمودند یعنی روح مبارکش از قفس عنصری پرواز کرده با معشوق حقیقی پیوست افسوس صد افسوس ؎

تا گشت شمع روی تو از انجمن جدا
پروانه در فراق جدا سوخت من جدا

هر یک بیاد زلف و رخش می خورند خون
ریحان جدا بنفشه جدا یاسمن جدا

از یک نگاه ناز تو در کوهسار و دشت
مجنون جدا فریفته شد کوهکن جدا

آه رحلت بی هنگامش هر خرد و بزرگ را

له بالکسر بمعنی یکسو شدن از خلق ۱۲

چنان صدمهٔ فراق فرو خورد که نتوان گفت هر کسی را الم و تلهف بود و هر یکی را درد و تاسف بیست آز دیدهٔ دل گریان بشتغله از چشم ظاهر اشک ریزان طائفهٔ از حدوث این حادثه مضطر و جماعتی از مشاهدهٔ این واقعه متالم متحیر علی الصباح تاریخ بست و یکم از تجهیز و تکفین فراغت کرده بعد نماز ظهر جانب مشرق روضهٔ شریفهٔ حضرت الحضرات مرشدی شاه تراب علی قلندر قدس سره بر زمین افتاده که اکثر آن را برای مزار خود تجویز می کرد جسد شریفش را بخاک سپردند والفراق گریان اشک ریزان باین آمدند ع نمی یابم سراغ رهبر و راه عدم اندر دل صبا گشتم غبار راه گشتم جستجو گشتم بعد پنج روز از وفات مخلص و اثق و مرید صادق ایشان نواب عبدالکریم خان صاحب نامی، روضه و حریم انداخته خود را در همچشمان و زمرهٔ مریدان سربلند ساختند و بسعی و کوشش نواب صاحب موصوف و دیگر خدام حرمیش قریب تیاری رسیده اکنون عمارت گنبد باقی ست خدا کند که آن هم زود تر باتمام رسد از ان زمان سوادش شایسته و غنوانش پیراسته چنان می نماید که تعلق از دین دارد وسعت و فرحت و برکت که دران مقام ست او را چه توان گفت آری ع برزمینی که نشان کف پایش باشد سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود از خلفای ایشان حضرت مولوی شاه ولایت احمد صاحب لاهرپوری خواهرزادهٔ مولوی شاه محمد اسمعیل صاحب لاهرپوری سجاده نشین آستانهٔ فیض کاشانهٔ حضرت شاه مجتبیٰ المعروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری و جناب حکیم شاه محمد رضا المعروف به مسافر شاه ساکن اناو نزیل حیدر آباد و دیگر مخلصان و صاحبزادگان ایشان سلمهم الله تعالی عن آفات الدارین و اذاقهم حلاوة الایمان والعرفان و رقاهم الی اعلی مراتب النشاتین۔

قطعهٔ تاریخ وفات حضرت ایشان از قاضی نور الحسن صاحب صفی پوری المتخلص به هاشمی

دخل الجنة علی السرور
فات من کان شهرة العلما
۱۳۲۴
فاز فی الخلد طالب المولی
ما رأینا کخلقه فی الخلق

بکت الارض و السماء و ما
الیشان اسنه
مهر النور چرخ عالم بود
ما سمعنا نظیره حاشا

هاشمی قال عام رحلته
مات من کان حافظ القرآن
همه تن نور بود مرد خدا
نور بر نور علم با عمل ست

قلب انور بہر د وجلوہ نما
حافظ دین احمدی رفتہ
احرق قلبی اہ دا دیلا
گشت روزجہان سیاہ چو شب
گشت پنہان بزیر ابر فنا

مات من لیس مثلہ بشر
بغمش ماستے چوشر بپا
نبستمین از مہ محرم آہ
رفت مہر سپہر جود وسخا
ہاشمی روشن بت سال وصال

کان فی العلم اکرم الفضلا
نم کنوم العروس قال لہ
شد زدا رفنا بملک بقا
مہرایان بماہ عرفان داشت
مہر انور با وج خلد صفا
۱۳۲۴ھ

جدول تواریخ وسنین ولادت ووفات ومدت عمر ومدفن حضرات پیران سلاسل عالیہ ثمانیہ

سلسلۂ عالیۂ قلندریہ باسطیہ کاظمیہ

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	جناب رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ بعد طلوع صبح صادق عام الفیل	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ وقت چاشت ۱۱ سنہ ہجری	۶۳ سال	مدینہ منورہ حجرۂ حضرت عائشہ رضہ	بقول محدثین ۲
۲	حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ	۱۳ رجب روز جمعہ خانۂ کعبہ	۲۱ رمضان المبارک ۴۰ھ شب دوشنبہ	۶۳ وبقولے ۶۵ سال	نجف اشرف	بقولے روز جمعہ ۱۷ وبعضے ۲۳
۳	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر	+	۱۲ ذی الحجہ	۶۰۰ سال وبقولے زیادہ ازان	شہر پٹن من مضافات ملتان	
۴	حضرت سید خضر رومی قلندر	آغاز صدی پنجم	۱۸ رجب المرجب ۵۷۰ سنہ ہجری	۳۵۰ سال سنہ پنجاہ	شہر کیدران روضۂ خانجی شہید ست	
۵	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر	۶۳۷ سنہ ہجری	۲۰ ذی الحجہ ۸۳۷ سنہ ہجری روز چارشنبہ	دو صد سال	کوہ مانڈو صوبہ مالوہ	
۶	حضرت شیخ قطب الدین بنیادل قلندر	۷۲۵ سنہ ہجری	۲۵ شعبان ۹۲۵ سنہ ہجری	۱۴۹ وبقولے ۲۰۰ سال	جونپور قریب جیل خانہ	وبقولے ۹۸۰ سنہ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۷	حضرت شیخ محمد طیب قلندر		۹ ذی القعدہ	۹۰ سال	جونپور	
۸	حضرت شاہ عبد السلام قلندر	سنہ ۸۶۱ ہجری	۱۵ ذی القعدہ روز دوشنبہ سنہ ۹۶۲ ہجری	زائد از ۱۱۰ سال	جونپور	
۹	حضرت شاہ عبد القدوس قلندر	سنہ ۹۴۲ ہجری	۱۲ شوال سنہ ۱۰۵۰ ہجری روز یکشنبہ	زائد از ۱۱۰ سال	جونپور	
۱۰	حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف بشاہ مجا قلندر	سنہ ۱۰۱۲ ہجری	۱۵ ربیع الآخر سنہ ۱۰۷۴ ہجری	۶۳ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	
۱۱	حضرت شاہ فتح قلندر		۲۲ شعبان سنہ ۱۱۱۸ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڑھ	
۱۲	حضرت شاہ الہدیا احمد قلندر		۲۲ ذی الحجہ سنہ ۱۱۴۷ ہجری		لاہرپور روضۂ حضرت شاہ مجا قلندر	
۱۳	حضرت شاہ باسط علی قلندر	سنہ ۱۱۱۴ ہجری	۱۷ ذی الحجہ سنہ ۱۱۹۶ ہجری شنبہ	۸۲ سال	وگڈھ متعلقہ الہ آباد	
۱۴	حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	۷ رجب المرجب سنہ ۱۱۵۸ ہجری روز دوشنبہ	۱۲ ربیع الآخر سنہ ۱۲۲۱ ہجری شب چہارشنبہ	۶۳ سال	کاکوری	
۱۵	حضرت شاہ تراب علی قلندر	سنہ ۱۱۸۰ ہجری	۵ جمادی الاولیٰ روز یکشنبہ سنہ ۱۲۷۵ ہجری	۹۴ سال	کاکوری	
۱۶	حضرت شاہ حیدر علی قلندر	۸ شعبان سنہ ۱۲۰۵ ہجری	۲ شوال سنہ ۱۲۸۴ ہجری دوشنبہ	۷۹ سال	کاکوری	
۱۷	حضرت شاہ تقی علی قلندر	۷ رجب سنہ ۱۲۱۳ ہجری	۷ رجب سنہ ۱۲۹۰ ہجری روز چہارشنبہ	۷۷ سال	کاکوری	
۱۸	حضرت شاہ علی اکبر قلندر	۱۱ ربیع الاول سنہ ۱۲۴۹ ہجری	۷ رجب سنہ ۱۳۱۴ ہجری روز چہارشنبہ	۶۵ سال	کاکوری	
۱۹	حضرت شاہ علی انور قلندر	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۱۲۶۹ ہجری	۱۱ محرم سنہ ۱۳۲۵ ہجری روز شنبہ	۵۴ سال	کاکوری	

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
		سلسلۂ عالیۂ قادریۂ رضویہ				
۱	حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ شعبان وبقولے ۵ شعبان سنہ ۴ ہجری	۱۰ محرم روز شنبہ وبقولے جمعہ سنہ ۶۱ ہجری	۵۶ وبقولے ۵۷ سال	کربلائے معلی	نزد بعضے سنہ ۶۰ ہجری
۲	حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان روز پنجشنبہ سنہ ۳۸ ہجری وبقولے سنہ ۳۳ ہجری	۱۸ محرم سنہ ۹۴ ہجری	۵۸-۶۲-۶۱ ۵۷-۵۵ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۹۳ ہجری و سنہ ۹۵ ہجری
۳	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳ صفر روز جمعہ سنہ ۵۷ ہجری	ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۳ ہجری	۶۰-۵۷-۵۲ ۵۷ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۱۱۷ ہجری و سنہ ۱۲۵ ہجری
۴	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷ ربیع الاول سنہ ۸۳ ہجری یا سنہ ۸۰ ہجری	۱۵ رجب روز دوشنبہ سنہ ۱۴۸ ہجری	۶۵-۶۸ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۱۲ شوال
۵	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷ صفر سنہ ۱۲۸ ہجری وبقولے سنہ ۱۲۹ ہجری	۲۴ صفر سنہ ۱۸۳ ہجری	۵۴-۵۵ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۵ رجب وبقولے ۱۵ و سنہ ۱۸۳ ہجری
۶	حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱ ربیع الآخر روز پنجشنبہ سنہ ۱۵۳ ہجری	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۲۰۲ ہجری	۵۵ سال	مشہد مقدس مضافات طوس	نزد بعضے ۹ صفر سنہ ۲۰۳ ہجری
۷	حضرت خواجہ معروف کرخی رح		۲ محرم سنہ ۲۰۰ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و سنہ ۲۰۱ ہجری
۸	حضرت خواجہ سری سقطی رح		۳ رمضان المبارک سنہ ۲۵۳ ہجری سہ شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۳ و بقولے رجب سنہ ۲۵۱
۹	حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی رح		۲۷ رجب سنہ ۲۹۷ ہجری روز شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۲۹۸ ہجری
۱۰	حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح	سنہ ۲۴۷ ہجری	۲۷ ذی الحجہ سنہ ۳۳۴ ہجری	۸۸ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و سنہ ۳۳۵ ہجری
۱۱	حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی					

نمبر	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱۲	حضرت شیخ ابوالفضل عبدالواحد تمیمی		۵ جمادی الآخر ۴۲۵ سنہ ہجری		بغداد مقبرہ امام احمد ابن حنبل	نزد بعضے ۴۲۶ سنہ ہجری
۱۳	حضرت شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی	۳ شعبان ۴۴۷ سنہ ہجری			طرطوس	
۱۴	حضرت شیخ ابوالحسن علی ہکاری	۴۰۹ سنہ ہجری	۱ محرم ۴۸۶ سنہ ہجری	۷۷ سال	ہکار	نزد بعضے ۴۸۰ سنہ ہجری و ۴۸۵ سنہ ہجری
۱۵	حضرت شیخ ابوسعید مبارک مخزومی		۱ محرم ۵۱۳ سنہ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے ۵۰۸ سنہ ہجری
۱۶	حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رض	اول شب رمضان ۴۷۱ سنہ ہجری یا ۴۷۰ سنہ ہجری	۱۱ ربیع الآخر ۵۶۱ سنہ ہجری شب شنبہ	۹۰ سال یا ۹۱ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۹ ماہ مذکور ۵ ماہ ۵۶۲ سنہ ہجری [illegible]
۱۷	حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی	ماہ رجب ۵۳۹ سنہ ہجری	غرہ محرم ۶۳۲ سنہ ہجری	۹۳ سال	بغداد شریف بیرون شہر	
۱۸	حضرت سید نور الدین مبارک غزنوی		۱۳ ربیع الآخر ۶۴۷ سنہ ہجری		دہلی جانب شرقی حوض شمسی	نزد بعضے ۶۳۲ سنہ ہجری
۱۹	حضرت سید نظام الدین غزنوی					
۲۰	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر		بالاگذشت			
			سلسلہ عالیہ چشتیہ قطبیہ			
۱	حضرت خواجہ حسن بصری	۲۱ سنہ ہجری	غرہ رجب ۱۱۰ سنہ ہجری شنبہ	۸۹ سال	بصرہ	نزد بعضے ۴ محرم و ۱۵ اول ۱۱۱ ہجری
۲	حضرت خواجہ عبدالواحد ابن زید رح		۲۷ صفر ۱۷۷ سنہ ہجری پنجشنبہ		بصرہ	نزد بعضے ۱۷۶ سنہ ہجری

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۳	حضرت خواجہ فضیل بن عیاض	سنہ [illegible] ہجری	۳ ربیع الاول سنہ [illegible] ہجری	۸۰ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۰ محرم
۴	حضرت خواجہ ابراہیم بن ادہم		غرہ شوال سنہ [illegible] ہجری		بلخ و نزد بعضے شام	نزد بعضے ۲ جمادی الاولیٰ [illegible]
۵	حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی		۱۴ شوال سنہ [illegible] ہجری		مرعش	نزد بعضے ۲۴ شوال [illegible] و ۲۵ شوال
۶	حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری	سنہ ۱۶۷ ہجری	۷ شوال سنہ [illegible] ہجری	۱۲۰ سال	بصرہ	نزد بعضے ۱۰ شوال
۷	حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری		۱۴ محرم سنہ [illegible] ہجری چہار شنبہ		دینور	نزد بعضے ۱۴ [illegible] سنہ ۲۹۸ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابو اسحٰق چشتی		۱۴ ربیع الآخر سنہ [illegible] ہجری		عکہ	نزد بعضے سنہ [illegible] ہجری
۹	حضرت خواجہ ابو احمد چشتی	۲ جمادی الآخرہ و بقولے ۷ رمضان سنہ [illegible] ہجری	یکم جمادی الآخرہ سنہ ۳۵۵ھ	۹۵ سال	چشت	نزد بعضے ۱۰
۱۰	حضرت خواجہ ابو محمد چشتی	شب عاشورہ سنہ [illegible] ہجری	یکم رجب سنہ [illegible] ہجری	۷۰ سال	چشت	نزد بعضے ۴ ربیع الآخر بغرہ جمادی الآخرہ سنہ [illegible]
۱۱	حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی	سنہ ۳۷۵ ہجری	۴ ربیع الآخر سنہ [illegible] ہجری	[illegible] سال	چشت	نزد بعضے ۲ رجب و ۲۶ ربیع الآخر
۱۲	حضرت خواجہ مودود چشتی	سنہ [illegible] ہجری	یکم رجب سنہ [illegible] ہجری	۹۷ سال	چشت	
۱۳	حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی	سنہ ۴۹۲ ہجری	۱۳ رجب سنہ ۶۱۲ ہجری	۱۲۰ سال	زندنہ توابع بخارا	نزد بعضے ۲ رجب [illegible]
۱۴	حضرت خواجہ عثمان ہارونی	سنہ ۵۲۶ ہجری	۷ شوال سنہ [illegible] ہجری	۹۱ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۶ و ۵ ماہ مذکور
۱۵	حضرت خواجہ معین الدین سنجری چشتی	سنہ ۵۳۷ ہجری	۶ رجب دوشنبہ سنہ ۶۳۳ ہجری	۹۷ و بقولے ۱۰۷ سال	اجمیر شریف	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری و [illegible]
۱۶	حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی		۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۳ ہجری	۵۲،۵ سال	دہلی قریب حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۳ ہجری
۱۷	حضرت سید خضر رومی قلندر		بالا گذشت			
	سلسلۂ عالیہ سہروردیہ بعد حضرت قطب الدین بنیا دل قلندر رحمۃ اللہ علیہ					
۱	حضرت شمس الدین ترک؟	سنہ [illegible] ہجری	سنہ [illegible] ہجری	زائد از صد سال	ظفر آباد متعلقہ جونپور روضۂ مخدوم چراغ ہند	
۲	حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح سکندر		۱ محرم سنہ [illegible] ہجری		″	نزد بعضے سنہ [illegible] ہجری
۳	حضرت شیخ صدر الدین حاجی چراغ ہند	سنہ [illegible] ہجری	۱۰ ذیقعدہ سنہ [illegible] ہجری	[illegible] سال	الہ آباد محلہ شیخ واڑہ	نزد بعضے سنہ ۹[illegible] ہجری [illegible]

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۴	حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابوالفتح ملتانی	سنه ۶۴۷ ہجری روز جمعه	۹ جمادی الاولی سنه ۷۳۵ ہجری پنجشنبه	۸۸ سال	ملتان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۵	حضرت شیخ صدر الدین عارف	شب جمعه سنه ۶۰۲ ہجری	سوم ذی الحجه شنبه سنه ۶۸۴ ه	۸۳ سال	ملتان	نزد بعضے سنه ۶۸۷ ہجری
۶	حضرت خواجه بہاء الدین زکریا	شب جمعه ۲۷ رمضان المبارک سنه ۵۶۶ ہجری یا سنه ۵۷۸ ہجری	۷ صفر سنه ۶۶۶ ہجری پنجشنبه	۱۰۰ سال یا ۸۸ سال	ملتان حصار قدیم	نزد بعضے ۱۷ صفر سنه ۶۶۱ ہجری
۷	حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی		بالا گذشت			
۸	حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی		۱۲ جمادی الاخری شب شنبه سنه ۵۶۳ ہجری		بغداد	نزد بعضے شب پنجشنبه ۱۰ رجب سنه ۵۶۳ ہجری و نزد بعضے اواخر [illegible]
۹	حضرت شیخ وجیه الدین ابوحفص سہروردی		۲۷ شعبان روز شنبه سنه ۵۶۶ ہجری		بغداد	
۱۰	حضرت شیخ محمد بن عبدالله عمویه		ماه رجب سنه ۳۷۴ ہجری			
۱۱	حضرت شیخ احمد اسود دینوری سلمی		ذی الحجه سنه ۳۶۶ ہجری		سمرقند	نزد بعضے ۱۴ محرم سنه ۳۴۰ ہجری

سلسله عالیه طیفوریه بعد حضرت سید خضر رومی قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت میر جمال الدین مجرد ساوجی				نائن میان یزد و اردستان	
۲	حضرت طیفور شامی عرف ابویزید بسطامی	سنه ۱۳۶ ہجری	۱۵ شعبان سنه ۲۶۱ ہجری جمعه	۱۲۵ سال	بسطام	نزد بعضے سنه ۲۳۴ و نزد بعضے ۱۴ شعبان ۲۱۱ و ۱۶۰

سلسله ایشان از حضرت ممشاد علو دینوری و از ایشان از سید الطائفه جنید بغدادی تا آخر چنانکه در سلسله قادریه بالا گذشت ۱۲

سلسله ایشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه و از ایشان از آبای خود چنانکه در سلسله قادریه بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ تاریخ ولادت	سنہ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلافات
سلسلۂ عالیہ فردوسیہ بعد حضرت قطب الدین بنیا دل قلندر رح						
۱	حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی معروف نوشتہ توحید	سنہ ۷۵۴ ہجری	سنہ ۸۶۹ ہجری	۱۱۵ سال	بہار	
۲	حضرت شیخ مظفر شمس البلخی		۲۷ جمادی الاولی سنہ ۷۸۹ھ		عدن	
۳	حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری	ماہ شعبان ذی الحجہ سنہ ۶۶۱ ہجری	۶ شوال سنہ ۷۸۲ ہجری	۱۲۱ سال	بہار	
۴	حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی		۱۷ جمادی الاولی سنہ ۷۳۲ ہجری		دہلی حوض شمسی	نزد بعضے ۱۳ محرم
۵	حضرت شیخ رکن الدین فردوسی		۲۵ جمادی الاولی سنہ ۷۲۴ھ		دہلی	
۶	حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی		سنہ ۷۱۶ ہجری		سنگرلہ	
۷	حضرت شیخ سیف الدین باخرزی	سنہ ۵۸۵ ہجری	۱۳ شعبان سنہ ۶۵۸ھ چہارشنبہ	۷۳ سال	بخارا	
۸	حضرت شیخ نجم الدین کبریٰ		۱۰ جمادی الاولی سنہ ۶۱۸ ہجری	۷۶ یا ۷۷ / ۶۰ سال	خوارزم در خانقاہ خود	نزد بعضے شنبہ ۹ رمضان و ۲۹ ذی الحجہ
سلسلۂ عالیہ مداریہ بعد حضرت قطب الدین بنیا دل قلندر رح						
۱	حضرت حاجی بدھن					
۲	حضرت شیخ ابو الفتح مست		سنہ ۹۴۲ ہجری			
۳	حضرت شیخ قاضن		۳ صفر سنہ ۹۲ ہجری		جونپور	
۴	حضرت مولانا حسام الدین سلامتی		۹ ربیع الاول سنہ ۹۴۲ ہجری		جونپور	

۱۔ ایشان را از حضرت ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی تا آخر چنانکہ در سلسلہ سہروردیہ بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۵	حضرت شیخ بدیع الدین قطب المدار	سنہ ۲۱۵ ہجری بقریہ [illegible] یکم شوال سنہ ۲۴۲ ہجری وقت صبح روز دوشنبہ	۱۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ سنہ ۸۳۸ ہجری	۲۲۵ سال	مکن پور از توابع قنوج	نزد بعضے ۱۷ ماہ مذکور
۶	حضرت طیفور شامی					
۷	حضرت شیخ امین الدین شامی		۱۹ صفر چار شنبہ سنہ [illegible] ھ		بغداد	
۸	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد العلمبردار قلندر					
۹	حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ	۲ سال ۴ ماہ بعد از واقعۂ فیل	۲۲ جمادی الآخرہ سنہ ۱۳ ہجری شب سہ شنبہ	۶۳ واقوی ۶۵ سال	مدینہ منورہ روضۂ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم	نزد بعضے آخر روز دوشنبہ ۲۲ ماہ مذکور

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت مولوی احمدی				کرسی ضلع بارہ بنکی	
۲	حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل [illegible]		۱۱ رمضان المبارک سنہ ۱۱۹۲ ہجری		راے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۳	حضرت سید محمد رح	سنہ ۱۰۷۲ ہجری	۲۴ ربیع الآخر دوشنبہ سنہ ۱۱۵۶ھ	۸۴ سال	راے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۴	حضرت سید شاہ علیم اللہ رح	سنہ ۱۰۳۳ ہجری	۸ ذی الحجہ سنہ ۱۰۹۶ ہجری	۶۳ سال	راے بریلی	نزد بعضے ۹ ذی الحجہ سنہ ۱۰۸۱ھ
۵	حضرت سید آدم بنوری رح		۲۳ شوال سنہ ۱۰۵۳ ہجری		مدینہ منورہ جنت البقیع	
۶	حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی	سنہ ۹۷۱ ہجری	۲۸ صفر سنہ ۱۰۳۴ ہجری سہ شنبہ	۶۳ سال	سرہند	
۷	حضرت خواجہ باقی باللہ رح	سنہ ۹۷۲ ہجری	۲۵ جمادی الآخرہ سنہ ۱۰۱۲ھ	۴۰ سال	دہلی متصل قدم رسول ؐ	
۸	حضرت خواجہ محمد امکنگی رح	سنہ ۹۱۸ ہجری	۲۲ شعبان سنہ ۱۰۰۸ ہجری	۹۰ سال	امکنہ من مضافات سمرقند	

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۹	حضرت مولانا درویش محمد رح		۱۹ محرم سنہ ۹۱۵ ہجری		اسفرار	نزد بعضے سنہ ۹۷۰ ہجری
۱۰	حضرت مولانا محمد زاہد رح		یکم ربیع الاول سنہ ۹۳۶ ھ		وخش	
۱۱	حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رح	ماہ رمضان سنہ ۸۰۶ ہجری	۲۹ ربیع الاول شب شنبہ سنہ ۸۹۵ ہجری	۹۰ سال	سمرقند	
۱۲	حضرت مولانا یعقوب چرخی رح		۵ صفر سنہ ۸۵۱ ہجری		ہلغتون من مضافات حصار	
۱۳	حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رح	محرم سنہ ۷۱۸ ہجری و بقولے سنہ ۷۲۸ ہجری	۳ ربیع الاول شب دوشنبہ سنہ ۷۹۱ ہجری	۷۳ سال و بقولے ۶۳	قصر عارفان من مضافات بخارا	
۱۴	حضرت سید امیر کلال رح		۸ جمادی الاولیٰ پنجشنبہ سنہ ۷۷۲ ھ		سوخار من مضافات بخارا	نزد بعضے ۲ جمادی الاخرہ ۱۱ و ۱۵
۱۵	حضرت خواجہ محمد بابا سماسی رح		۱۰ جمادی الآخرہ سنہ ۷۵۵ ہجری		سماسی من مضافات بخارا	
۱۶	حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی	سنہ ۵۹۱ ہجری	۲۷ رمضان المبارک سنہ ۷۱۵ ہجری	۱۳۰ سال	خوارزم	نزد بعضے ۲۸ ذیقعدہ سنہ ۷۲۱ ہجری و سنہ ۷۱۵ ہجری
۱۷	حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی		۱۷ ربیع الاول سنہ ۷۱۵ ہجری		بخارا	نزد بعضے سنہ ۷۱۷ ہجری
۱۸	حضرت خواجہ عارف ریوگری رح		یکم شوال سنہ ۷۱۵ ہجری شب شنبہ		ریوگر	
۱۹	حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح		۱۲ ربیع الاول سنہ ۵۷۵ ھ دوشنبہ		غجدوان	
۲۰	حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رح	سنہ ۴۴۰ ہجری	۲۷ رجب سنہ ۵۳۵ ھ	۹۵ سال	مرو	نزد بعضے غرہ صفر
۲۱	حضرت خواجہ ابو علی فارمدی رح	سنہ ۴۳۴ ہجری	۴ ربیع الاول سنہ ۴۷۷ ھ	۴۳ سال	طوس	
۲۲	حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی رح	سنہ ۳۵۲ ہجری	۱۰ محرم سنہ ۴۲۵ ہجری	۷۳ سال	خرقان	نزد بعضے ۱۵ رمضان سنہ ۴۲۴ ہجری
۲۳	حضرت شیخ ابو یزید بسطامی رح		بالا گذشت			
۲۴	حضرت امام جعفر صادق رض		بالا گذشت			
۲۵	حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رض	سنہ ۳۰ ہجری	۲۴ جمادی الاولیٰ سنہ ۱۰۷ ہجری	۷۰ و بقولے ۷۲ نزد بعضے متجاوز از صد سال	مدینہ منورہ	نزد بعضے سنہ ۱۰۸ ہجری و ۱۰۲ ھ و سنہ ۱۰۱ ہجری و ۱۱۲ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنهٔ تاریخ ولادت	سنهٔ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۶	حضرت سلمان فارسی رح		۱۰ رجب ۳۶ھ سنه ہجری	۱۵۰ و بقولی ۲۵۰ و ۳۵۰	مدائن	نزد بعضی ۱۷ جمادی الآخره ۳۳ سنه ہجری
۲۷	حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر ابن الصدیق رضی الله تعالیٰ عنه		بالا گذشت			

جدول دیگر مشتمل بر سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات قلندران عظام که اسمای گرامی شان درین کتاب و تتمه ضمناً آمده اند

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنهٔ تاریخ ولادت	سنهٔ تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱	حضرت شاه بوعلی قلندر رح		۱۲ رمضان پنجشنبه ۷۲۴ھ		پانی پت	
۲	حضرت شاه نصیر الحق قلندر رح		۲۵ جمادی الاولیٰ ۹۱۵ھ و بقولی ۱۰۱۵ سنه ہجری		نیگو ضلع جونپور	خلفای حضرت شاه [illegible] الدین [illegible] (vertical)
۳	حضرت شاه نور الحق قلندر رح		۲۲ صفر ۹۶۳ سنه ہجری		سهرپور	
۴	حضرت شاه عبد الرحمن جانباز قلندر رح	۸۶۱ سنه ہجری	۱۲ ذی الحجه ۹۷۶ سنه ہجری	تقریباً ۱۱۵ سال	لاهرپور من مضافات سیتاپور	خلفای حضرت شیخ [illegible] اسلام [illegible] (vertical)
۵	حضرت شاه محمود قلندر رح		۲۱ شعبان ۹۸۶ سنه ہجری		لکھنؤ بنگالی باغ	
۶	حضرت شاه محمد باقی قلندر رح	۱۰۲۰ سنه ہجری	۲۶ رمضان دوشنبه ۱۱۳۳ھ	تقریباً ۱۱۳ سال	بڑگانون متعلق الٰہ آباد	
۷	حضرت شاه یوسف قلندر رح		۱۲ ذوالقعده چهارشنبه ۱۱۰۶ھ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	
۸	حضرت شاه ابو نجیب قلندر رح		۲۸ جمادی الآخره و بقولی ۲۶ ذیقعده		امیٹھی ضلع لکھنؤ	خلفای حضرت شاه [illegible] المعروف [illegible] (vertical)
۹	حضرت قاضی محمد مینا قلندر رح	۱۰۳۳ سنه ہجری	۱۴ ربیع الآخر روز یکشنبه ۱۱۲۹ سنه ہجری	تقریباً ۹۶ سال	موہنه ضلع لکھنؤ	
۱۰	حضرت قاضی محمد تقی قلندر رح	۱۰۸۲ سنه ہجری	۲۰ ذی الحجه دوشنبه ۱۱۷۲ھ	تقریباً ۹۰ سال	موہنه ضلع لکھنؤ	

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱۱	حضرت شاہ صفت قلندر رح		سنہ ۱۱۳۲ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڈھ	خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۲	حضرت شاہ بہار قلندر رح		۷ رمضان المبارک		//	خلف رشید حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۳	حضرت سید محمد وصل عرف شاہنشاہ قلندر رح	•	۳ ذی الحجہ روز پنجشنبہ سنہ ۱۱۶۸ ہجری		دگھڑہ متعلقہ الہ آباد	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر رح
۱۴	حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثانی رح		۲۵ محرم سنہ ۱۱۹۹ ہجری		لاہرپور	خلف و خلیفہ حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر قدس سرہ
۱۵	حضرت شاہ مسعود علی قلندر رح	۲۴ محرم روز یکشنبہ سنہ ۱۱۶۵ ہجری	۲۵ جمادی الاولیٰ روز دوشنبہ سنہ ۱۲۲۱ ہجری	۵۶ سال	دگھڑہ	خلف و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر و پیر بیعت و خرقہ حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی
۱۶	حضرت شاہ عبداللہ قلندر رح		۷ ذی القعدہ سنہ ۱۲۲۵ ہجری		لاہرپور	از ایشان اجازت و خلافت سلاسل سبعہ بحضرت شاہ تراب علی قلندر رح رسیدہ
۱۷	حضرت شاہ خدا بخش قلندر رح		۱۹ ربیع الاول سنہ ۱۲۴۷ ہجری		دگھڑہ در روضہ والد ماجد خود	خلف صغیر و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر و از ایشان نیز اجازت و خلافت سلاسل بحضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ رسیدہ
۱۸	حضرت شاہ بخشش علی قلندر رح		۱۱ شوال سنہ ۱۲۶۸ ہجری		بڑگانوں	خلف و خلیفہ حضرت شاہ خدا بخش قلندر رح
۱۹	حضرت شاہ علی مظہر قلندر رح	سنہ ۱۱۹۰ ہجری	۲۰ رجب چہارشنبہ سنہ ۱۲۶۹ ہجری	تقریباً ۷۹ سال	بڑگانوں	ایشان پیر بیعت و اجازت و خلافت حضرت شاہ حمید علی قلندر کاکوروی بودند
۲۰	حضرت شاہ سلطان مہدی قلندر رح		۱۲ جمادی الآخرہ		لاہرپور	
۲۱	حضرت شاہ علاء الدین عرف شاہ غلام حضرت قلندر رح		۱۵ جمادی الآخرہ	۲۵ سال	لاہرپور	
۲۲	حضرت شاہ میر محمد قلندر رح	۵ رجب المرجب سنہ ۱۱۶۲ ہجری	۸ جمادی الاولیٰ دوشنبہ سنہ ۱۲۴۲ ہجری	تقریباً ۸۰ سال	کاکوری تکیہ شریف اندرون روضہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند
۲۳	حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر رح	سنہ ۱۱۸۵ ہجری	۲۵ رجب روز جمعہ سنہ ۱۲۲۶ ہجری	۴۱ سال	//	ایشان خلف رشید و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۴	حضرت شاہ رکن الدین قلندر رح	غرہ محرم الحرام سنہ ۱۲۰۲ ہجری	۱۹ شعبان شنبہ سنہ ۱۲۶۳ ہجری	تقریباً ۶۲ سال	لاہرپور	ایشان خلیفہ حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر کاکوروی بودند
۲۵	حضرت شاہ محمد اسمٰعیل قلندر رح	۹ شعبان سنہ ۱۲۴۷ ہجری	۱۲ شعبان روز چارشنبہ سنہ ۱۳۱۶ ہجری	۶۹ سال	لاہرپور	

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از تازہ افاضات جامع الکمالات مولانا محمد فرید الدین خان صاحب محدث کاکوروی

الحمد للہ ذی الفضل و الجود و الکرم و الصلوٰۃ و السلام علی من ارسلہ لہدایۃ الصراط المستقیم الاقوم و شرفنا بسبب خطاب خیر الامم و علی آلہ و صحبہ الذین نصروا دینہ و بذلوا اموالہم و انفسہم بنصرہ بالوجہ الاتم الاکمل بالبرہان الاقوم اما بعد می گوید فقیر حقیر معتصم بحبل خدائے متین ابو مسلم محمد فرید الدین خادم حجاج و علماء دیندار کثرہم اللہ تعالیٰ و غفر لہ علوی حنفی قادری ماتریدی پسر حاجی حرمین شریفین قدوۂ علماء متبحرین مولانا مولوی ابو الفرید محمد مسیح الدین علیخان بہادر طاب ثراہ و جعل الجنۃ مثواہ کہ بر ضمیر مرآۃ نظیر روشن دلان صبیح نفس واضح باد کہ این سطور چندیست در وصف کتاب مستطاب فصاحت مآب و سلامت آیات محتوی بر فوز و فلاح مسمی بہ تصلح عن ذکر اہل الصلاح کہ بگلشن پردازی طبع بہار پیرائے نادرہ کار و بہ نیرنگ سازی خامۂ جادو طراز سحر نگار اریکہ آرای معانی و بیان زیب دہ سجادۂ فقر مقبلان بارگاہ سبحان حافظ کلام قدیم شاہ علی انور قلندر رح صاحب سجادۂ مرشدی و مولائی قدوۃ الکاملین زبدۃ العارفین حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ الاطہر کہ بزمان سابق بحیز تصنیف آمدہ بمعرض طبع درآوردہ بودند فاما چون غرض از غفلت کارپردازان مطبع از کسوت صحت

عاری بود بدین وجه جناب مصنف ممدوح آن را بحیز اشتهار نیاوردند در بنولا بموجب قول عرب الولد سر لابیه صاحبزادهٔ عالی قدر کیخسرو بارگاه علم و فن مهر نورانی چهر سپهر کمال بدر بلند قدر اوج بے زوال کشاف مشکلات حقائق و معارف شادکن ارواح آبا و اجداد عالی مقدار مفتاح مغلقات دقائق منبع مآثر عز و شرف مطلع خورشید من عرف نفسه فقد عرف ربه **شاه حبیب حیدر** رفعتمند سلمه الله تعالی خالق القوی والقدر و زاد علمه و استقام علی المنهج الارشد الاظهر بتصحیح کتاب موصوف پرداخته و بسیاری از فوائد و عوائد بفحوائے کم ترک الاوائل للاواخر اشیاء مهمه بازدیاد مضامین فیض آگین جهد بلیغ فرموده حقا که اکنون کتاب مشار الیه قابل انتفاع هر خاص و عام گردیده بالخصوص متوسلان سلسلهٔ عالیه کاظمیه را جانی تازه و فرحتے بے اندازه بخشیده حالا ختم کلام می نمایم و برین اشعار دعائیه طرح سکوت بر زبان می رانم

خرد با دولت او همنشین باد
همه دلها از او باشند خرم
بود شامش چو صبح وعدهٔ یار
جهانش گشته چون خورشید پر نور

بدل باری مباد از آسمانش
مبادا یکسر مو در دلش غم
مبادش هرگز اندوهی ز گردون
ز جانش یا رب چشم بد دور

معین بخت او چرخ برین باد
بود روشن تر از خورشید جانش
شبش مانند روز وصل دلدار
دل خصمش بود دائم پر از خون

اللهم امین بجاه محمد سید المرسلین صلی الله و سلم علیه کلما ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از اخی و اعزی مولوی حافظ محمد اکرام علی کاکوروی سلمه الله القوی

لسان ناطقه که ترجمان جنان ست لال ـ و جنان راسخه که میزان لسان ست بے مقال ـ در عوارف ذات بے همالی و معارف صفات بے مثالی که مقدس ست از ادراک عقول و افهام ـ و منزه از شوائب نقص و لواحق اجسام ـ انحصار نعمائے جلیله و احصار عطایائے جزیله او فزون ست از اندازهٔ وهم و خیال ـ و بیرون از احاطهٔ قیل و قال ـ ذره حقیرے را چه یارا که ذکر قشری را چه پایه که در جناب تنزیه قدم زند

در راه تصوفش قدم نهد که خود سراسیمگی و سرگشتگی نقد حال دارد اگر خیال آسمان سیر باندازِ عروج ادنی
معارج حمدش هزار سال تردد بیجا نماید چهره به انفعال و عجز شوید تا برسائی ادراک تا هیئتش چه رسد و اگر فکر
فلک پیما بقصد طی یک نکته از پایهٔ نردبان حقیقتش عمری لصعود گراید هنوز زیر پایهٔ تخجلت نارسائی خود
باشد پایهٔ دریافت کنهش چه کشد فی الجمله گفتگوی اینجا لب بهم بستن ست و معرفت اینجا بیخبر از خود
نشستن آثار قدرتش بر سپهر پیدا عیان و انوار حکمتش بر سر منشار نمایان ذرات صحرای گیهان دعوهٔ توحید
کنند و قطرات دریای جهان غرهٔ تفرید زنند آری ○ چشم اگر بینا شود هر سو جمال یار هست
گوش اگر شنوا شود در هر سخن اسرار هست ○ و درود و سعادت ورود بر آن زیب فزیب که نمود
نمود ناسوت ست و وجود وی وجود ملکوت جمالش آئینهٔ جمال لایزالی و جلالش نمونهٔ جلال ذوالجلالی
صراطش شمع صراط ربانی و بساطش بساط بزم نورانی مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم ملقب
بالقاب بالمؤمنین رؤف رحیم مصباح طالبین منهاج عابدین باعث آفرینش عالم و علت پیدائش بنی آدم ○
بی نشانی که از نام و نشان می طلبی ○ بنگری آئینهٔ حسن رسول عربی
صلی الله تعالی علیه وسلم ما قام السماء علی العالم و بر آل و اصحاب اخیار که صدر آرای انجمن شریعت
و طریقت اند و رونق افزای بزم معرفت و حقیقت اتباع آنان مطلوب طالبین ست و اقتدای آنها
سیر عارفین اما بعد می گوید عزلت گزین گوشهٔ گمنامی و سرگشتهٔ وادی ناکامی معترف بعجز و قصور نادانی
امیدوار رحمت یزدانی محمد اکرام علی تجاوز الله عن ذنوبه الخفی والجلی که تذکار اولیای اخیار و اذکار
صلحای ابرار رافع کدورات هواجس و خواطر ست و دافع خطرات صغائر و کبائر محلل مشکلات شتّی [illegible]
مقوی قلوب عارفین مصفی ارواح سالکین انیس واعظین مونس ذاکرین موجب حصول برکت باعث
نزول رحمت و نعم ما قیل عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة و از همین ست که اخلاف نامی و اسلاف گرامی
رضی الله عنهم درین باب تصانیف در خوارق عظیمه و لوارق کریمهٔ سالکان طریقهٔ الهیه و عارفان [illegible]
ناسفته [illegible] در سلک تحریر کشیده [illegible] و آن مراد درین روزگار کمیاب [illegible] بوقلمون انباشتند و کاملان [illegible]
[illegible] روانی داشتند [illegible] مجربات عجیبه و [illegible] واقعات غریبه [illegible]

کامل النصاب مفید هر شیخ و شاب مایهٔ ارتیاح نسخهٔ انشراح اعنی انتصاح عن فکر اهل الصلاح
شانے عجیب و بیانے غریب از حرف حرفش لا جواب و لفظ لفظش انتخاب عنوان نفیس او ردو بیان
سلیس صفحهٔ وی عارض جمال خوبرویان و نقطهٔ وی خال رخ مه جبینان غواصان بحر معرفت را دلیل
و خواصان نکات حقیقت را سبیل دردمندان الم عشقیه را دوا و مریضان حب الهیه را شفا آئینگی گوهر
حسن معانی بلکه صدف در دریاے همه دانی قلزم معانی را سفینه و جواهر مضامین را گنجینه است چرا
نباشد که از تالیف لطیف و تصنیف شریف سلطان عرفا تلوین برهان کملا تمکین منبع ازهار یکتائی
مطلع انوار کبریائی واقف حقائق علوم کاشف دقائق علم و معلوم مروج قانون شریعت مصطفویه محی
مراسم طریقت مرتضویه آفتاب آسمان ولایت ماهتاب زمان هدایت معدن اسرار الهی مخزن تجلیات
نامتناهی جامع ملکات انسیه حاوی کمالات قدسیه محور اصحاب علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل
جنید زمان شبلی آوان امام همام مقتداے انام سالک مسالک ارشاد هادی مراحل فیض و رشاد
ملجاے غریبان ماواے بیکسان مرشدی و استادی سیدی و سندی شیخی و مولائی محب ساقی کوثر
محبوب داور حضرت مولانا حافظ شاه **علی انور** قلندر نور الله تربته بانوار الازهر و افاض علینا فیضانه
الاطهر بعون ملک العلام درین ایام فیض التیام آن کتاب مستطاب بار دیگر از تصحیح و تنقیح کلک براعت
سلک عالم اجل فاضل اکمل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول خلاصهٔ دودمان کاظمیه
نقاوهٔ خاندان باسطیه شمس تجلاے حیدری بدر سیماے انوری نکته شناس شریعت اسرار دان طریقت
مطرح فیوض فیاض اکبر سیدی و استادی اخی المعظم مولوی **شاه حبیب حیدر** بسط الله تعالی
ظلال رافته الانور بکمال حسن خوبی و خوش اسلوبی باضافهٔ مضامین ضروریه بطور تتمه و ضمیمه آراسته
و پیراسته گشته سرمهٔ دیدهٔ اهل عرفان و راحت بخش دل ارباب ایقان شد و به حسن کارپردازی اهل مطبع احسان
رونقے تازه و زینتے بے اندازه یافت که ع ز فرق تا بقدم هر کجا نظر فگنی
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست یارب تا قطره افشانی کلک گهربار سحاب جدول کش بیاض
روضهٔ امکان ست سبزهٔ جان بخش معانی این کتاب بچشم نظارگیان حدیقهٔ سخندانی و معنی بیان

گلکدۂ صحت انق بیانی جلوہ فروز باد قطعۂ تاریخیہ ؎ مقتدایے ناکرامت انتساب

کرد تصنیف کتاب مستطاب ۔ گشتہ از روئے بلاغت لاجواب

تذکرۂ تاریخ طبع این کتاب

۲۷ ۱۲ ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از برادر عزیز مولوی محمد تقی حیدر سلمہ اللہ تعالی خالق القوی ولد رشید حضرت مصنف رح

آب و رنگ گلستان سخن گستری بہ آبیاری ستایش نیایش حضرت احدیت و واحدیت ست جل جلالہ کہ
در عین وحدت مائل بکثرت ست و در عین کثرت قائم بوحدت بے مثلی کہ مثالی ندارد و از ہر مثال سر بر آرد
بے مکانے کہ مکانے ندارد و بہر مکان جلوہ گری فرماید با وجود خفا در ہر مظہر عیان ست و با وجود ظہور راز
دیدۂ مردم نہان کریمے کہ اسم شریفش باعث تسکین قلوب عارفان و کاملان ست و رحیمے کہ ذکر جمیلش
راحت دلہاے طالبان و واصلان حکیمے کہ شمع زبان ما بنور بیان روشن فرمود علیمے کہ ہزاران دقائق
معانی را در پردۂ الفاظ ودیعت نمود خالق صباح و رواح خود ممدوح و خود مداح و زینت بزم نکتہ پروری
بدستیاری نعت حبیبے ست کہ حبش سبب ظہور ہر بود و نابود گشت و بودش علت بودن ہر موجود و
مشہود وجود باجودے کہ نقطۂ دائرۂ شہود ست و موجودات عالم را مقصود خاک درش کحل البصر
لاہوتیان و خاشاک رہش سرافراز ناسوتیان نقش قدوم میمنت لزومش سجدہ گاہ انس و جان و
نعلین پای مبارکش تاج سر کروبیان و عرشیان کونین لمعہ الیست از برق نور او و دارین شمہ الیست از
نور ظہور او نقطۂ نبوت عنصر فتوت سرور انبیا سالار اصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ؎
خواجۂ کونین رسول امین ۔ خاک درش سرمۂ چشم یقین + و آل اطہار و اصحاب اخیارش
کہ نجوم ہدایت در چشمۂ علوم بدایت و نہایت اند عارفان حقیقت اند و کاملان طریقت متابعت آنہا
وسیلۂ نجات ازلی و موافقت آنہا ذریعۂ حیات ابدی مقتدایے انام اتقیاے کرام علیہم السلام الی یوم القیام

اما بعد ازانجا که تذکرهٔ علمای ابرار و صلحای اخیار موجب سعادت و باعث خیر و برکت ست و از همین
جاست که حضرات اہل تحقیق و تدقیق مکتوبات و ملفوظات حضرات صوفیهٔ کرام و علمای عظام تصنیف
فرموده بار منت بر خلق نهاده اند که هر یک بر روش خوب ست و نزد صاحبدلان و طالبان مرغوب از انجمله
کتاب مستطاب نقاوت انصاب که بنظر ارباب بصیرت مشاہدهٔ انوار الٰہی را توتیای حقیقت نما و قلوب
مکاشفه یاد حدائی را سویدای معرفت افزا ذریعهٔ فلاح و نجاح اعنی **انتصاح عن ذکر اہل الصلاح**
مصنفهٔ قطب سپهر ولایت ماه برج ہدایت مخزن نقود کمالات معدن جواہر حسنات شمع شبستان تحقیق
مربع نشین بزم تدقیق مہبط انوار ربانی مظہر اسرار قرآنی غواص بحر حقیقت در یتیم دریای شریعت
صدر نشین شریعت مصطفویه راس و رئیس طریقه مرتضویه حسنة من حسنات سید المرسلین معجزه من
معجزات خاتم النبیین ثانی شیخ اکبر حضرت مولانا حافظ شاه علی انور قلندر قدس الله سره الاطہر ؎
بظاہر شد بشکل خلق خدا ٭ بباطن ز رنگ ولی ہم جدا ٭ بوحدت گرائیده شد آنچنان
حجاب دوئی رفته از درمیان ٭ الحق کتابی ست که بیان روشنش تجلی افروز دلہای حقیقت آگاه
است و گم گشتگان منازل طریقت را چراغ ہدایت بر راه نسخهٔ شفا بخش امراض روحانی و شمع ظلمتکدهٔ
جہل و نادانی ہر نقطه اش مردمک دیدهٔ اولوا الابصار و ہر لفظش بر فرق معنی گوهر نثار ؎
حروفش چہره آرای گلستان ٭ سطورش و نمائی سنبلستان ٭ سوادش چون سواد کاکل حور
بیاضش چون بیاض صبح پر نور ٭ چہره کشای ملاحت لیلای سخن در کسوت عبارتش آماده شد چه‌های
دلربائی ست و رنگ افروزی صباحت عذرای معنی از آئینهٔ بیانش در انداز رونمائی گلیست که در دست
راسخه طالبان بحقیقت بوید و بلبلی که از گلزار معرفت سخن گوید بوی گل محمل نزاکتہای خیالش کشیده
و صوت بلبل در جاو فصاحت بیانش دو دیده دیده وران دانند که بوی مشک انتظار تعریف عطار نمی کشد
و ستایش سخن خوب چشم بر جنبش لب قائل نمی دوزد آن مشک چه مشک ست که تا عطار بر زبان
نیارد از دکان خمول بیرون نتواند شتافت و آن سخن چه سخن که تا صدای از گلو دعوی بلند نگردد در صفحهٔ
گوشه بار نتواند یافت ؎ بسوگند گفتن که زر مغربی ست ٭ چه حاجت محک خود بگوید که چیست

لہذا دیدن و شنیدن را فزودہ کہ الحال آن کتاب مستطاب دوبارہ بتصحیح کافی و توضیح شافی ماہ فروزندہ آسمان بلند اختری و موج سرکشیدہ دریائے والا گوہری نور حدیقہ مصطفوی نور حدیقہ مرتضوی نوباوہ بوستان کاظمی زیب سادہ باسطی استاذنا المعظم واخونا المکرم حضرت مولوی شاہ حبیب حیدر قلندر لازالت شموس فیوضہم بالمع الشمس والقمر مع اضافہ حالات بعض بزرگان کہ در ضمیمہ و تتمہ مندرج ست طبع شدہ نظارگی بخش چشم نظارگیان و تازگی بخش قلوب عرفانیان گشت یارب الہٰ از فیض این کتاب مستطاب کاشانہ افروز قلوب ہر شیخ و شاب و روشنی بخش دیدہ وران حقیقت مآب طریقت انتساب بادا الی یوم التناد بحق النون والصاد فقط

وانا العبد الاحقر المفتقر الی رحمۃ ربہ الاوفر محمد تقی الشہیر بالحیدر غفر اللہ العلی الاکبر

قطعات تاریخ طبع اولیٰ انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

قطعۂ تاریخ چکیدۂ کلک جواہر سلک فصیح اللسان بلیغ البیان جناب مولوی محمد قاسم صاحب مغفور ساکن کاکوری

شدہ مطبوع کتابے خوشتر	از تصانیف جناب ذیشان
خضر سرچشمۂ یزدان طلبی	مرحبا ہادیٔ راہ ایمان
حافظ و صوفی و مرتاض و ولی	قبلۂ اہل صفا شاہ زمان
بے سر جد بگفتم تاریخ	رہبر راہ خدائے دوجہان ۱۲۹۴ ھ

دیگر از مورخ بے عدیل سخن سنج عدیم البدیل مولوی قاضی منظور الدین صاحب سرور سلمہ اللہ الاکبر ساکن کاکوری

ہوا طبع جو نسخہ انتصاح	نشان دار تسہیل تدقیق ہے
لکھا سال تاریخ سرور نے یہ	کہ اسمائے شجرہ کی تحقیق ہے ۱۲۹۴ ھ

...ئج طبع ثانی انتصاح عن فکر اہل الصلاح

...قافلہ سالار دقیقہ سنجان گرامی نبض شناس خامہ کامل

...محمد حبیب علی صاحب وکیل اٹاوہ ساکن کاکوری

...مردات — اسم پاکش حبیب حیدر دان
...خصال — نور عرفان در وست جلوہ کنان
...صلاح — یادگار جناب والد شان
...افزعال — کز اب وجد خویش داد نشان
...سبع — تا رسد فیضہا بخلق عیان
...دہ مشاکر — ہمہ عالم بود ثنایش خوان

...ل طبعش حبیب علوی گفت
...ص گلدستہ اولیاے جہان
۱۳۲۷ھ

...دیگر از جناب ممدوح

...ہ ذات — وان گرامی پور اسلاف نکو
...سیدی — لیس فی الدنیا نظیر مثل او
...صاح — بار دیگر داد تازہ رنگ وبو
...اولین — طبع ثانی ہست نقشے خوب از و

...سال عیسوی گفتم حبیب
...مد تکمل انتصاح از فضل او
۱۹۰۹ء

قطعہ تاریخ از نغمہ سرائی بلبل شاخسار شیوا زبانی طوطی شکرستان شیرین بیانی صاحب فکر سلیم مولوی شاہ عصیم الدین صاحب عصیم

شد طبع بار دیگر چون انتصاح مرشد — تاریخ او عصیما از غور و فکر می جو
قلب عدو بدر کن از سینہ یکینہ — باغ جناب انور آباد باد می گو
۱۳۲۷ھ

دیگر

ہاتف غیب نے کہا از طبع — ہو سخن انتصاح گر مطلوب
لکھ دے سال عائیہ بے جد — نسخہ انتصاح ہو محبوب
۱۳۲۷ھ

دیگر

ایضاح سب کے ساتھ عصیما پھر — چھپتی جو کتاب مختصر رہی
تاریخ زر سے لکھ دے دانش اب — لکھ فیض دل قائمند رہی
۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از حافظ علی حیدر سلمہ خلف اصغر حضرت مصنف

صحت ہوئی انتصاح کی خوب — ایضاح لکھی بہت خوش اسلوب
چھپ کر ہوئی جب کتاب طیار — دل کو ہوا سال طبع مطلوب
بولا یہ فرشتہ سنا دی — کیا عمدہ کتاب سب کو مرغوب

قطعہ تاریخ از ناظم بے مثال نباض باکمال شیرازہ بند فرہنگ نقش بدیع وطرز نوی جناب مولوی حکیم محمد وصی علی صاحب ساکن کاکوری

بحمد اللہ ز فیض شاہ حیدر — حبیب حیدر پاکیزہ پیکر
محدث عالم و صوفی مسلسل — بجائے شاہ کاظم شیخ اکبر

سید نقوی خوش سیر پاکیزه پیکر — تقی سید تراب است قلندر
چه خوش تصحیح و تطبیق کتابت — نموده در کتاب شاه انور
که بوده انتصاح اسمش گرامی — پی حالات پیران قلندر
بسعی جد و جهد بے نہایت — ز پور شاه مولانائے انور
همه احوال پیران سلاسل — در آورد انتصاح شاه انور
اضافه هم شد احوال اب و جد — شه انور شه اکبر قلندر
مکرر طبع شد از صحت خوب — نسخے این نسخهٔ پاکیزه منظر
وصی بودم برائے فکر تاریخ — چنین گفتم ز فیض شاه انور
پی تاریخ طبعش گو بزودی — کتاب نادر و قند مکرر
۲۹ — ۲۴۳ ۲۵۵ ۱۲۰ ۶۰ ۲

دیگر

دوش دیدم رسالهٔ مقبول — مشعر حال اولیائے فحول
مخزن فیض و هم هدایت و رشد — حاوی جمله از فروع و اصول
یادگار شه علی انور — ذکر اهل صلاح و اهل قبول
خلف اکبر و حبیب پاک — آئینه دار بزم حسن قبول
شاه ذیجاه و سید علوی — عالمے در فقه حدیث و اصول
دست او دست احمد مرسل — یا که سیفے بکافران مسلول
یا که شمعے ست در لگن تابان — یا طلائی ست در سبو محلول
از عطایائے غوث جیلانی — هست تازه ثمر بدست قبول
گل گلزار بوستان تراب — یا که روشن چراغ ابن رسول
قرة العین انور و اکبر — نونهال ز گلستان بتول
فاضل و عاقل و ستوده صفات — هادیے خلق از ظلوم و جهول

عارف و کامل و مکمّل دین — عالم و حاوی فروع و اصول

زیب سجادهٔ مشائخ سلسلہ — حبذا نائب خدا و رسول

توشهٔ طبع ناشر آورد — بعد تصحیح و بعد رد و قبول

گو پئے طبع انتصاح وصی — ذکر اہل صلاح اہل عقول

قطعۂ تاریخ از ریختۂ خامۂ سحر آہنگ حلی بند شاہد دانش و فرہنگ وحید فن فرید زمن جناب مولوی رضی علی صاحب احسن کاکوروی

قبلۂ کعبۂ آستان صدر نشین لامکان — نامش علیؑ الورد و جان قلندری بگو

جز ز مصنفات او نسخۂ انتصاح نام — نامۂ اہل معرفت سرّ پیمبری بگو

جمع شدست اندر و ذکر خدا رسیدگان — جام جہان نما بگو ساغر احمری بگو

آنکہ بگویمش جہان شاہ حبیب حیدرست — پیر و جوان بگفتہ تاج قلندری بگو

حسن و جمال سیرتش سرمۂ کش بصیرتست — خضر رہ طریقت و اختر رہبری بگو

آنکہ سمی ست یا نبی آنکہ سمی ست با علے — تازہ نہال نورس گلشن اکبری بگو

روح روان مرشدان جان و دل قلندران — صورت و سیرتش ببین ظل پیمبری بگو

ہست ز آل مصطفےٰ چشم و چراغ مرتضے — گوہر تاج سروری طرۂ افسری بگو

نشۂ ساغرش کنون از من و ما نجات داد — دُردِ مئی عنایتش بادۂ اطہری بگو

دامن کوه و ہم کلیم در ید موسوی ببین — در بر طور و ہم قبس جلوۂ احسنگری بگو

عرض ز حال پر ملال شد بامید مرحمت — جان و دل ست چارہ خواه رحمت داوری بگو

احسن آتش فراق تیز مشو بہ پیش شاه — بہر کتاب مستطاب مطلب برسری بگو

بار دگر چو طبع شد رونق تازه باز یافت — شاه حبیب حیدرم کرد چه یاوری بگو

شد باضافۂ جدید لفظ بلفظ صحتش — جلوۂ نو عروس یافت نازش دلبری بگو

طبع شده است خوش خط وصاف وصحیح وخوبتر ‌ ‌ ‌ هر ورق کتاب را حور بگو پری بگو
فکر بسال طبع او بود که ناگهان رضی ‌ ‌ ‌ گفت ملک که نام او نغمهٔ حیدری بگو

قطعهٔ تاریخ از چمن طراز بهارستان سخنوری آبیار بوستان معنی پروری جناب مولوی شریف الدین صاحب متخلص به شریف کاکوروی

گر ترا یک دم حضور اولیاست ‌ ‌ ‌ درحقیقت همنشینی با خداست
جلوه گر شد حق میانِ آب وگل ‌ ‌ ‌ داند آنکس کو ازین سرّ آشناست
جلوهٔ وحدت میان کثرت ست ‌ ‌ ‌ آفتابے در هزار آئینه هاست
هر کسے کو مست جام عشق شد ‌ ‌ ‌ هر دم او را صد فنا و صد بقاست
ساعتے نبود جدا از اصل خویش ‌ ‌ ‌ در خودی و بیخودی او با خداست
فانی از خود گشته و باقی بحق ‌ ‌ ‌ جز و شان کل گشتهٔ کل الکل خداست
گرچه اندر خاک باشد جسم شان ‌ ‌ ‌ تا ابد حاصل حیات جانهاست
از خودی بگذشتن و بیخود شدن ‌ ‌ ‌ این خیال صوفیانِ با صفاست
ذکر شان باشد سفر اندر وطن ‌ ‌ ‌ ذکر شان از ذکرِ جان و تن جداست
فکر حق باشد بیانِ اہل دل ‌ ‌ ‌ فرق دانستن میانش ناروا است
خوش بذکر و فکر این مردانِ حق ‌ ‌ ‌ مولوی معنوی نغمه سرا است
این خیالات که دام اولیاست ‌ ‌ ‌ عکس مهر و یان بستان خدا است
گر میسر نایدت صحبت ترا ‌ ‌ ‌ حاصل از ملفوظ شان هم فیضهاست
پاک مشرب صوفیِ صافی منش ‌ ‌ ‌ قطب الارشاد و رئیس الاولیاست
قبلهٔ جان کعبهٔ هر دو جهان ‌ ‌ ‌ سرگروهِ اصفیا و اتقیاست
نام پاک او علی انور ست ‌ ‌ ‌ چون علی انور به نور مصطفےٰ ست

داشت تصنیفی بنام اتصال — یادگر خوشتر از پیران ماست

گرچه بُد مطبوع هر پیر و جوان — لیک چون نقص کتابت جابجاست

لاجرم واجب شده تصحیح او — خدمتِ پیران بجان و دل رواست

آن حبیب حیدر الاحباب — آنکه ابن و جانشین پیر ماست

دل بیار و دست اندر کار‌ها — ظاهرش با خلق و باطن با خداست

صورتا و صورتِ پاکِ حبیب — سیرتش چون حیدرِ شیرِ خداست

خوش قلندر مشرب و صوفی منش — جامع تنزیه و تشبیه خداست

عالم جمله علوم ظاهر ست — عارفِ سرّ علیٔ مرتضیٰ ست

واقف ذکرِ خفیّ و هم جلی ست — کاشفِ رازِ درونِ اولیاست

مستعد شد چون به تصحیح کتاب — همتش را صد هزاران مرحباست

هم مضامین جدید افزون نمود — حرف حرفش لفظ لفظش کیمیاست

طبع شد بار دگر چون این کتاب — ظاهر و باطن ز سابق خوشنماست

آمده مطبوع طبعِ خاص و عام — قامتِ معشوق از سر تا بپاست

ساقی می خانه نوشش معرفت — باز بهر می کشان صبر آزماست

می کشند و دم ز مستیها زنند — باده نوشان را همی آید صلاست

باده در جوش آمد و مستان بشور — چارسو جام و سبو و شیشه‌هاست

می پرستان در طوافِ میکده — گرد ایشان گردش پیمانه‌هاست

تا ابد باشید مستِ جام می — مستی این می ز مستیها جداست

مستی این کز رگِ انگور نیست — مستیِ این میٔ ز مستانِ خداست

شیخ مست و رند مست و محتسب — مستیش در کوچه و بازارهاست

باده مست و جام مست و هم سبو — مست زین می شیشه و پیمانه‌هاست

هر خم می مست و هر خشت سبو
مست از وی هر در و دیوارهاست

ساقی می مست و هم میخانه مست
این همه مستی ز شیخ جام ماست

نیست اندر شرع فتوای حرام
هم محمد را ز حق این می رواست

هان و هان دست طلب کوته مکن
شیشه و جام و سبو در کارهاست

فارغ از اندیشهٔ کونین باش
چون ترا ره در چنین میخانهاست

جرعهٔ کو یافته از می فروش
رفت از خویش و فنا اندر فناست

همدرین بیهوشی و مستیِ می
مست افتاده شریف بینواست

جرعهٔ در کام جانش ریختند
مست شد زان می هزاران سالهاست

هیچ آگه نیست از ما و توئی
شد تهی مست و بیخبر از ماسواست

گرچه از هوش و خرد بیگانه شد
لیکن اندر بیهشی طبع آزماست

بهر طبع این کتاب مستطاب
آمده کز بیخودی این سالهاست
۱۳۲۴ھ

ساغر بود هدیهٔ پیر مغان
۱۳۲۴ھ
کز پی مستان شراب دلکشاست
۱۹۰۶ع

باش لیکن دعوی مستی شراب
خود نشانی میدهد کز ابتلاست

مستیت پیدا شده از هستیت
ورنه این پندار مستی از کجاست

بی نشان گشتی اگر از خویشتن
پس ترا این شورش مستی چراست

بیخودی و درست اکنون بیخودی
دعوی مستی به هستی صد بلاست

بی ادب رفتن بکوی میکده
در طریق می پرستان ناروا است

دور کن وهم دوئی را صاف گو
سال او ملفوظ صحابِ صفاست
۱۳۲۴ھ

دیگر

چون نسخهٔ انتصاح شد طبع
مطبوع به شیخ و شاب آمد

از بر زخ پیر سال طبعش
میخانهٔ بو تراب آمد
۱۳۲۴ھ

دیگر

طبع شد انتصاح بار دگر — تازہ شد ذکر پاک اہل اللہ
بود از بہر سال طبع شریف — در بیابان فکر چشم براہ
دید چون جلوهٔ رخ انور — گفت تاریخ اولیاء اللہ
۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از مشاطگی غازہ کش رخسار لیلاے زیبا بیانی چہرہ آرائے سلمای آتش زبانی جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص بہ شرف ساکن ٹھلنیڈی من مضافات رائے بریلی

بنام آن نقشبند عالم کہ کرد تصویر قد آدم — کہ چشمش آمد چو ساغر جم رخش چو آئینۂ سکندر
بقصر تن شمع جان نہادش بصنع خود دید ہاکشادش — زبان پی ذوق ذکر دادش کزو دہن گشت تنگ شکر
چہ دم بر دکلک تر زبان زد کہ پیکر نقش دم ز جان زد — زصنع نقاش داستان زد کہ جان فزالیست روح پرور
جہان از و شد نگارخانہ فسون حسن بتان فسانہ — کہ نقش بگرفت جادوانہ زکلک سحر آفرین انور
تبارک اللہ زہے انور زاوج طبع رسائے انور — زحسن طرز ادائے انور کلیم ہم ہست دست بر سر
زخط خوبان زد انتخابی نوشت نام خدا کتابی — بطرز تحریر لاجوابی چو صورت خوش خطان دلبر
رقم زحالات اولیا زد قلم مقالات اصفیا زد — کہ در خیالات اذکیا زد قلم بر آئینۂ مصور
بباد صبح انتصاح ماند کہ سینہ زو انشراح یابد — زذکر اہل صلاح باشد شگفتہ دل صورت گل تر
جمال او زنگ دل زداید بچشم جان روشنی فزاید — دل نظر باز را ربایدکہ ہست مرآت روئے انور
زہے کرامات خوش مقالی وخرق عادات طبع عالی — کہ نشہ آورد چون لآلی نثار نثرش زچرخ اختر
فسانہ اش زیب انجمنہا کہ ذکرش افتادہ در دہنہا — ترانہ اش رونق چمنہا کہ بلبلانند ازان نواگر
زچشمۂ نوش تر زبانی بیاد پیران خاندانی — بجو رہ دوداد آب زندگانی کہ مرد در حسرتش سکندر

بانگ رود دی بزد سرود دی رساند بر رفتگان درودی
مشام روحانیان به عودی که سوخته ساخته معنبر

سرود داده بیادِ مستان نوید رقصی بمی پرستان
چه راه در پرده زد بدستان که رفت صوفی بحالت اندر

بحرفِ او هر که گوش دارد بکشتِ دل تخم او بکارد
بروید و بار نیک آرد که کام جان تازه سازد و تر

فغان که عمرش وفا نکرده مکرر این قبض را نکرده
چو دیده بر بست وا نکرده می وصالش که بود در سر

بجان جانان رفت جان پاکش بخاک پیوست جسم خاکش
بخواب شد چشم خوابناکش که بود مستِ وصال دلبر

مرید و تلمیذ و برادهٔ او که هست نسبت بسادهٔ او
دو آتشه کرد بادهٔ او که داد یادی ز آب کوثر

دُرے که ناسفته بود سفته ز هر چه ناگفته بود گفته
بسنگ ز گوهر نهفته که بود در کان راے انور

طراز او ار جمند آمد که طرز او دلپسند آمد
قلم نگر نقشبند آمد قلمزن آمد اگر قلندر

ز خط و خال رخ مضامین کتاب گشته مرقع چین
مصورِ چین ز دیدنش بین چو نقش دیوار مانده ششدر

مرقع نامهٔ نگارین که نقش زد خامهٔ نگارین
چو نوخطانِ جامهٔ نگارین زبر طاوس کرده در بر

چو غازه طبع کرد بر روز موقلم وسمه تاب ابرو
بسال گفتش شرف چه مطبوع طبع شد انتصاح انور
۱۳ ۲ ھ

قطعه تاریخ از شاعر نکته پرور ماهر سخن گستر جناب مولوی محمد عاصم صاحب سلمه الله الواهب

آمد چه خوب و دلکش این نامهٔ کرامت
اینک به طبع موزون چون بیت خوش کلامے

نے نامه بلکه جام ست از بادهٔ حقیقت
شربت به خشک حلقی تریاق تلخ کامے

جام جهان نماے جمشید تخت یزدان
آئینهٔ جمالِ شاهان چه جم غلامے

هین بے شک آفتاب ست پر از شراب ناب ست
از این بوتراب ست این جام لاله فامے

سلطانِ کشور جان در ملک دل سلیمان
بالاے تخت عرفان اسکندر احتشامے

در بزم نظم هستے اسمش علی انور
در لامکان مستی بے نے صورت و نه نامے

وین بادهٔ کهن را نو کرد ساقیِ ما … آن شمع بزم رندان آن مست شیخ جامے

پیر خجسته پیکر برتاے عشق داور … پور علی الانور رشک مہِ تمامے

شاهِ حبیب حیدر زیبِ سریر کاظم … صوفی و هم قلندر شاهِ مجاهقامے

آن سیر چشم ساقی بخشید جرعۂ مے … آمد به طرفه مستی قیس کمین غلامے

در مدح آن سخن ور دین آهنگ شوق آئین … شد زمزمه سرایان گه صبح و گاه شامے

ادرے جان میگفتش تاریخ طبع آمد … مطبوع انتصاحے بانشر ریز جامے

۱۳۰۲ھ

دیگر

دو عالم گشت روشن از جمالِ اکبر انور … چه ایضاح از حبیبِ حیدرِ مهرِ منور شد

همایون چشم نورت باد ای قیس بینا مه … که سالِ رونقِ طبعش فروغ دیدهٔ تر شد

۱۹۰۶

دیگر

مرحبا این نسخهٔ دلکش کتابے دلربا … سخرهٔ دل راست هر لفظش فسون ساحری

از خط و خال و حروف نقطه روے دلبران … شے هر صفحهٔ آن غیرت حور و پری

پیکرِ نور است الحق در جهان روشن شده … از فروغ شاه انور مهر اوجِ سروری

یا زضو آگین شده از نیرِ فیضِ حبیب … گشت تابان بر دلان چون اخترِ نیک اختری

شاهدی آمد که بودی گر مهِ کنعان بدهر … آمدی از نقد جانش چون زلیخا مشتری

سال آن در یتیم از عاصمی سر شده … قدر گوهر شاه داند یا بداند جوهری

بلکه خود در جلوه گاه سرخوشی از قلبِ ذوق … شاه انور کرد الحق انتخاب انوری

۱۳۰۲ھ

دیگر

بحسن چون گل به نطق بلبل بعذب چون لب بو چو کاکل … به لطف مستی به نشه چون مُل چه لاجواب آمد این کتابے

به طبع ثانی چو شکر آید ز قیس تاریخ آن چه آید … که از لب پیر مغ ترا و دعجیب دو آتشه شرابے

۱۳۱۲

قطعۂ تاریخ از طلیق اللسان ذلیق البیان مولوی محمد عالم صاحب سلمہ اللہ القائم

خوشا دور فرخ کہ اینک کتابے ‌ ‌ ‌ دل و جان و روح و روانِ غریبان
ز تالیف شاہِ علی انور آمد ‌ ‌ ‌ توانِ دلِ ناتوانِ غریبان
حبیبِ شہ قدسیان بارگاہے ‌ ‌ ‌ کہ شد عتبہ اش لامکانِ غریبان
ز انوار فیضش چو شمعیست روشن ‌ ‌ ‌ سپہرے دار سے خانمانِ غریبان
سپے سال طبعش بطبعم بشارت ‌ ‌ ‌ شد از ردی الہام جانِ غریبان
۱۳۱۸ الہی

دیگر

الحمد لک الحمد لک یا رب کہ از الطافِ تو ‌ ‌ ‌ سرگشتگی آخر شدہ دورِ فلاسے آمدہ
کز خانقاہِ پیر مغ شاہِ علی انور کنون ‌ ‌ ‌ این ساغرِ آبِ بقا جان را صلاسے آمدہ
شاہِ حبیب حیدرم چون نخستین کا ہما ‌ ‌ ‌ در جسم زارِ خستگان روحی وراسے آمدہ
یعنی مکرر طبع شد اینک گرامی نامہ ‌ ‌ ‌ جان و دل مشتاق را زان انشراحے آمدہ
از عیسی گردون نشین شد بہر سالش این ندا ‌ ‌ ‌ مطبوع دل مقبول جان جوش انتصاسے آمدہ
۶ ۱۹ ۹

دیگر

این نسخۂ شکر افزا چون بادۂ ناب آمد ‌ ‌ ‌ ہنگامہ بستان شد از کثرتِ مشتاقی
بر آمدہ دل بخود چون شادستنش گفتم ‌ ‌ ‌ جامے زمئی باقی بردست خوشِ ساقی
سنہ ۱۹۲۲ بکری

تاریخ طبع از مولوی منظور الدین خان صاحب رئیس کاکوری

بارک اللہ شد مکمل این کتاب ‌ ‌ ‌ گوششیں قند مکرر بالصواب
بیشتر حال بزرگان سلف ‌ ‌ ‌ ہست با تفصیل در اکثر صحف
بعض ازیشان کتاب مستقل ‌ ‌ ‌ بعض را فن سیر شد مشتمل

لیک حالِ اولیاے آخرین　　گر بجوئی کم بیابی بالیقین
نیز یکجا نے باکثر خاندان　　مختصر از صحت نام و نشان
کم ہمین دانند حالاتِ کرام　　کمترک بود ست معلومات عام
کیستند این چشتیان و نقشبند　　با کہ میدارند شان پیوند و بند
با کسے پیوستہ است این سلسلہ　　ہست این شیخ کدامین سلسلہ
ہمچنین دان اینچنین و آنچنان　　مشکلے بُد از پئے ناواقفان
گوہرِ تاج گرامی مائگان　　روشنیِ بزم عالی پائگان
سرورِ عنائے گلستان بہشت　　انجمن آرائے خوبان بہشت
حضرت حافظ علی انور بجان　　بر زمین بُد آفتابے ضو فشان
تاب خور از چرخ چارم بر زمین　　نور او بالائے چرخ ہفتمین
آن اگر رنگین کند سنگ و حجر　　این نماید قلب را شمس و قمر
نورش افزون از ثریا و از سہا　　کان کالبدر الدجی شمس الضحیٰ
فخرِ عالم بود در جملہ علوم　　کان کالبدر المنور فی النجوم
برگرفت از جملہ اصحاب صفا　　اولیاے ہشتگانہ خویش را
بر نوشت این نامۂ نامی نشان　　تا کہ باشد رہنمائی طالبان
تا شود چون سرمہ منظورِ نظر　　تا ببیند زاید از و نور نظر
دودمانش صاحب علم و فن ست　　از صحائف خانہ ہم پُر دامن ست
آبیاری ہست بہر کشت خشک　　فارغ از توصیف باشد بوی مشک
بار دیگر بعد یک ثلث صدی　　خطرۂ در خاطرش شد منزوی
مختصر ہستند اکثر مدعا　　ترک کردم حال بعضے اولیا
نسخہ باید کہ باشد حسب حال　　ہر جراحت را نماید اندمال

چون غلط بود انطباعش ناگزیر — صحتش شد نیز مرکوز ضمیر

در مضامین اندکے ترمیم کرد — هم سوانح جا بجا ترقیم کرد

آه شد رنجور آن عالی مقام — روح پاکش رفت در دار السلام

جان او پیوست با نور احد — جاے موزون یافت در قرب صمد

بود او پیرِ من و استاد من — رہبرِ دین صاحب ارشاد من

ناله با لُفتِ جگر در جست و خیز — آه دارد با درون من ستیز

ناله می خواهد چو ناوک سر زنم — چون ز دل خیزم ز سر سر بر زنم

سینه گوید می نگنجم در درون — سینه را بشگافم و آیم برون

سخت تر شد بر همه این افتراق — تلخ آمد همگنان را این فراق

اے بسا کز ضعف چون مردی شدند — وے بسا که زنده در گور می شدند

اے دل محزون چنین بت چون قضا — پس چه باید پس چه باشد جز خدا

جانشین او گرامی گوهر ست — حضرت شاه حبیب حیدر ست

زینتِ سجادهٔ آن خاندان — بدر انور در میان روشنان

یا که بوے یوسفے در پیرهن — یا کفِ موسیٰ بیضاے بدن

در جبینش نور ایمان نور دین — تلک آیات من آیات المبین

کسب نورش کرده ماه و آفتاب — تلک آیات من آیات الکتاب

بوے پاکش همدم صبح امید — هر که دید او را به مقصد در رسید

جوش دل با خامه در سرگوشے ست — که بها نا این دم می نوشے ست

گویدم این عندلیب کلک من — گوهر نغمه بسے در سلک من

گفتمش خاموش باش از این و آن — بگذر و بگذار بار این زمان

گر خدا خواهد تو باشے همصفیر — فی ریاض القدس و الروض الکبیر

چونکہ اجزا سوے کل راجع شوند ‌ ذرہا از نور خود ساطع شوند
سیل تکمیلش شد از شاہ حبیب ‌ بوستان را خوش کہ پور شد نصیب
پاک کرد از شے خس و خاشاک را ‌ صاف کرد این گلستان پاک را
بر فزائید از مضامین مفید ‌ خوش رقم فرمود حالات جدید
شد دو چند از بیشتر حجم کتاب ‌ تا مرتب شد سواد لاجواب
فائدہ گیرند سیاحان فن ‌ لطفہا یابند از سیر چمن
بود تاریخم چو در طبع نخست ‌ بر من آن سنت گذاری شد درست
مدتے شد شاعرے یارم نبود ‌ با سخنگوئی سرو کارم نبود
خامہ من شعرداری می کند ‌ وہ کہ باز آہنگ یاری می کند
مطلع تاریخ این طبع نوی ‌ در سنین ہجری و در عیسوی
ہم بفصلی و بسمبت شد عیان ‌ با وقبول گرامی خاطران
از سن فصلی الف بار اگبیر ‌ با الف باگشت از سمبت بشیر
انہ اذکری لارباب الجلیل ‌ قل لمن شاء یتخذ بربہ سبیل
۱۳۲۷ھ ‌ ۱۹۰۹ء
فانفتح من فکر اصحاب الفلاح ‌ واتضح عن ذکر ارباب الصلاح
۱۳۱۶ف ‌ ۱۹۶۶ سمبت

قطعۂ تاریخ از طبع بلند و فکر آسمان پیوند شاعر فصیح اللسان ناظم بلیغ البیان جناب مولوی محمد تاج الدین صاحب جذب کاکوری جج ناور

این نامہ براے طالب حق ‌ سرمایۂ بہترین فلاح است ‌ از سید نا جنیب حیدر ‌ حرفی کہ چکد ہمہ صلاح است
سر لا بسہ نور انور ‌ یک جان و دو قالب اصطلاح است ‌ در کار معارج جلیلہ ‌ با بابِ خجستہ ہمنشان است
پوشید کتاب زیور طبع ‌ کردی دل من در انشراح است ‌ جذبا قدرش بجو بحکوت ‌ کین جنبش نیب از انفتاح است

منقوط حروف چیدہ تاریخ
از زین الیضاح انصاح است
۱۳۲۷ھ

تقریظ جناب حکیم مولوی محمد عبد الاحد صاحب صوفی ابن
...تا مولوی محمد حامد علی صاحب کاکوروی ثم لکھنوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

...الصلوٰۃ والسلام علیٰ من لم یزل شرعہ تیلا الاصلوٰۃ وسلاما یعمان صحبا وآلا۔
...عظمت خاندان وسطوت دودمان والاشان قلندریہ اظہر من الشمس وابین من الامس
...ل لطیفہ کہ طالبان را البلباس تجرید وتفرید بیارایدو مکاشفت غریبہ کہ سالکان راہ ہمت
...صیات فیضان جاذبۂ این طبقہ عالیہ می انگارند وتوحید واستقامت میراث این
...منسلکان این سلسلہ در کثرت افکار واذکار وانہماک اشغال درہمہ حال بیثال بودہ
...این زمان فرخندہ عنوان شمع ہدایت این سلسلہ ذکیہ از تکیہ شریفہ کاظمیہ ترابیہ کاکوری
...ت وفیضان عام این خانوادۂ بزرگ اعیان واقران ہر دور را جامع۔ الحق صوفی عبارت
...ق مع الاخلاق ست کہ در علم وعمل یک رنگ بودہ باشد۔ وجود آن گوہر شریف بجوہر
...با خاصیت کبریت احمر دارد۔ اما ضرورت زمانہ ہر کسے را داعی ست بہ چنین فرد
...وارسیدن وگل مقصود برچیدن۔ چون بیشتر مردمان بسبب ترقی علوم مغربیہ
...جدیدہ گرفتار عقائد باطلہ ومقید اوہام ہائلہ اند لہٰذا لازم آمد کہ تحقیق مقامات لطیفہ
...این گروہ حقہ کہ ائمہ حجت رموز الٰہی اند وکلید خزینۂ دولت نامتناہی بطورے
...ل سلف صالحین وبزرگان سابقین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین بنوعے انتشا پذیرد کہ باب
...اق عند ذکر الاولیا تنزل الرحمۃ بکشاید ویمن نفوس قدسیہ باوجود تحجب مکانی
...ر امید مہجوران را سرسبزی وشادابی جاودانی بخشد۔ مژدہ باد کہ این مقصود از کتاب
...ذکر اہل الصلاح کہ از تالیف منیف حضرت شیخ الشیوخ امام ارباب تمکین ورسوخ

بقیۃ السلف حجۃ الخلف زبدۃ الواصلین قدوۃ السالکین الولی الاشہر حضرت مولانا حافظ شاہ
... قدس سرہ العزیز الاکبر بحصول پیوست برکات مضامینش مطلوب ضمائر و انوار فیضیا
بصائر اہل الحق نسبت تالیف بجناب ممدوح بر صحت تامۂ کتاب مذکور دلیل کافی ست و نیز
اجتماع حالات بحضرت موصوف برائے نفاست تامہ برہان وافی الحمد للہ کہ ...
جناب ... الالمعی حضرت رمز آگاہ مقام شناس حق جوی عرفان اساس غواص بحر توحید
... تجرید جامع رموز و دقائق حقیقی و مجازی مخزن کنوز حقائق و بیان اعجاز طراز ... الفرید
مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر کان اللہ ولیا و بہ حفیا الحال بار دیگر مع اضافہ
فوائد عجیبہ و نکات غریبہ صورت نقش اولین را مصداق نور علی نور حسن ... و بالی
منصۂ طبع جلوہ داد تا از انعکاس شعاع عرفان قلوب ارباب ربانہ طور تجلی ...
امید کہ ببرکت و وسیلۂ حضرت فرد اکمل مظہر اول از مطالعہ این رسالۂ نافعہ شعشعۂ لمعا...
بر جان مشتاقان پرتو اندازد کہ ذرّہ ذرّہ آفتاب گردد۔ آمین۔ آمین۔ آمین

آفتاب آمد دلیل آفتاب | اگر دلیلت باید از وے رو متاب

قطعہ تاریخ مصنفہ حاجی سید شریف الحسن مودودی چشتی ...

جناب کرامت مآب حضرت سید شاہ قطب اعظم صاحب ...

شد چو مطبوع انتصاح لاجواب بیمثال
هست در تعریف و ذکر ...

نقطہا پر نور ہمرنگ دل اشراقیان
حرفہا در چشم حق بین ست ...

پیچ و خم در کاکل حد و فیست یا در سطر حرف
معنی در لفظ پنہان یا که ...

بے نظیر و بیمثال و لاجواب و انتخاب
دل کشا و حق نما و عالم ...

مصرع تاریخ طبعش گفت ہاتف با حبیب
فرحت دل جام جم یا شمع بزم اولیا

۵ ۱۳ ۲۷

...انتصلاح عن ذکر اہل الصلاح مع تتمۃ الایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح

سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱	صنف	صنعت	۱۲	۲۰	شغب	شعب	۳۲	۱۴	بیاید	بباید
۱۷	سحن	سخن	۱۳	۱۵	محافظ	محافظت	″	۱۹	تمارسی	تارسی
۱۴	فرامہ	فرماید	۱۴	۸	ازکان دین	ارکان دین	۳۳	۱۷	جواجہ	خواجہ
۲۱	البعض	البغض	″	۱۴	صاحب السر	صاحب سر	۳۶	۸	غوابد	خواہید
۱۰	صل	اصلی	۱۶	۵	انر	اندند	″	۱۱	امام	امام حسن
۱۷	طائفہ خصوصاً	طائفہ صوفیہ خصوصاً	″	۱۱	مند السعادت	مسند السعادت	۳۸	۵	اشاس	شناس
۱۶	دزددر	دَرودر	۱۷	۱۵	تردہ	نردہ	۳۹	۱۳۰	موہن	مومن
۱۸	تابداستن	تا بدانستن	۱۸	۱۵	گوپاموئی	گوپاموئی	۴۲	۱۹	بوہ	بود
۱۶	باین بہہ	باین ہمہ	۲۲	۱۱	ولد	والد	۴۳	۵	کار	وکار
۲۰	جہان	جہات	۲۶	۳	یا	با	″	″	خوقہٴ	خرقہٴ
۴	دجی	وجہی	۲۷	۱۱	فرمود	وفرمود	″	۱۴	مذہب والامام	مذہب امام
۶	عجالا	عجالہ	۲۸	۶	عند القادر	عبد القادر	۴۵	۱۲	رجیل	جُبیل
۱۶	دیدہ شد	ویدہ می شد	۲۹	۱۱	ار	از	″	۱۸	بشیز	بشنیر
۱	رزائل	رذائل	″	″	یر	بہ	۴۶	۲	مخزم	مخزوم
۱۸	آوردر	آوردہ	۷	۱۴	مرد	مردم	″	۵	بدار	بیدار
۲۰	برادرنہادہ	برادرزادہ	۳۰	۸	دوز	دور	″	۱۹	رہاد	رَدّاد
۳	عربی	ابن عربی	۳۱	۵	لوکان	دکان	۴۸	۱۰	موافق	موفق
۸	الاظہر	الازہر	۳۲	۶	گرفیت	گرفتش	۴۹	۱۲	اسروشنۃ	اسروشنہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۴	شبینہ	شبلیہ	۷۴	۶	متمم	تمیم	۹۹	۲۱	سلا	[illegible]
″	۱۷	ہفت	ہشت	۷۵	۱۶	مسلمانی	مسلمان	۱۰۳	۳	فرمودکہ	[illegible]
۵۰	۸	گفتہ بود	گفتہ بودی	۷۷	۱۰	نجبہ	نخبہ	″	۵	ارادہ	[illegible]
″	۱۹	پیشوا	پیشوائے	۸۲	۹	نقطتہ	نفقتہ	″	۸	تاریخ	[illegible]
۵۳	۵	ابن خبان	ابن حبان	″	۱۲	فائدہا	فائدہ ہا	″	۱۰	گرد	[illegible]
″	۱۵	رجبلا	رجل	۸۴	۱۵	توشہ	نوشہ	۱۰۴	۱	تباریخ	اتباع
″	۱۹	منادی	مناوی	۸۶	۷	آید	اید	″	۴	برلوتی	[illegible]
۵۴	۱	ہرچند	برچند	۸۷	۱۴	حیفہ	خلیفہ	۱۰۵	۷	ہذا	[illegible]
″	۱۹	حمل	چہل	۸۸	۱۱	اجمع	جمع	۱۰۶	۱۴	تنادی	[illegible]
″	۲۰	روشاق	روستاق	″	۱۶	لطافت	لطائف	۱۰۷	۹	قریہ	[illegible]
۶۰	۱۵	تقولوان	تقولون	۸۹	۶	باردخت	باردرخت	″	۱۸	عز	[illegible]
۶۳	۱۱	السجر	السجز	″	۱۹	بوند	بُدند	″	″	لمفقود	[illegible]
۶۵	۵	دہوی	دہلوی	۹۵	۵	یوسی	بوسی	۱۱۳	۱	نیاید	[illegible]
″	۱۰	دانشتند	دانشتاند	″	۲۱	اران	ازان	۱۱۴	۱۰	[illegible]	[illegible]
۶۶	۵	زندنجی	زندیجی	۹۶	۲۰	دوم	روم	۱۱۵	۵	درار	[illegible]
″	۱۲	ار	از	۹۷	۱	کشدند	نشدند	″	۹	ویرا	[illegible]
۶۷	۱۰	سنجری	سجزی	″	۸	خوردہ	خورد	۱۱۹	۱۵	الی	[illegible]
۷۱	۴	خدابینہ	خدا ابنیہ	۹۸	۲	جلائی	چلائی	۱۲۱	۱۲	دیا د	[illegible]
۷۳	۱۹	دوانقی	دوانقی	۹۹	۹	اطاعت	طاعت	۱۲۷	۱۴	ذاشت	[illegible]
۷۴	۶	حنظلہ	حنظلہ	″	″	سمع	سمعہ	۱۲۹	۷	بسنج	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۸	فزا	فرا	۱۴۸	۱۳	بملکہا	یماکہا	۱۶۹	۱۱	عشہ	عشہ میرسید
//	۱۷	سرابت	سرایت	//	۱۷	حامل	حائل	۱۷۱	۴	صاخزادہ	صاحبزادہ
۱۳۴	۲۱	روآسم	کراسم	۱۴۹	۱	ایہامہا	ابہامہا	۱۷۷	۷	دی را	رادی
۱۳۵	۱۱	اجوی	اچہوی	//	۱۷	ذکہ	ذکر	//	۹	تخریر	تحریر
[illegible]	۲۱	پری	پیری	۱۵۱	۱۶	یاخذ	باخذ	۱۷۸	۱۷	وما	دما
۱۳۶	۱۴	مجانبتہ	مجانبتہ الہوی	۱۵۵	۲۱	محفی	مخفی	۱۸۱	۱	اشہای	اسمای
۱۳۸	۹	ہمبدون	ہمیدُن	۱۵۶	۵	راہ رست	درراہ راست	۱۸۷	۱۵	۷۲۵ ہجری	۵۳۵ ہجری
[illegible]	۱۳	سعدیہ	سعیدیہ	//	۷	خلاولا	خلاملا	۱۹۰	۲	۱۲۲ ہجری	۱۲۴۴ ہجری
//	۱۵	سطونی	شطنونی	۱۵۹	۱۵	الیاس	الباس	//	۱۳	اقوام	اقوم
۱۳۹	۴	حموی	حمویہ	۱۶۰	۱۳	رعلیہ	علیہ	//	۱۷	آیاب	ایاب
	۱۴	نیاجی	ناجی	۱۶۲	۱۴	مازار	بازار	۱۹۲	۱۲	اخبار	اخیار
۱۴۰	۱۳	سحلے	سحطے	۱۶۳	۲	تواجدہ	وتواجدہ	۱۹۵	۱۰	گرائیدہ	گرائیدہ
۱۴۱	۱۶	نابعی	تابعی	//	۵	رواہ	روانہ	۲۰۰	۱۶	اقبس	قبس
۱۴۲		ہمدان	ہمذان	۱۶۴	۱	فی تتمۃ	فی ترجمۃ	۲۰۱	۱۳	ذکر	فکر
۱۴۴	۱۶	بُشرحانی	بِشرحانی			الانتصار	اہل الصلاح	//	۱۴	فکر	ذکر
//	۸	اسمعان	سمعان	//	۷	وحی	وحی	۲۰۲	۱	یادگر	یادگار
۱۴۵		یا	با	۱۶۶	۲۰	فی تتمۃ	فی ترجمۃ	۲۰۴	۱۴	ذگر	ذکر
۱۴۶	۱۹	اد	او			الانصاح	اہل الصلاح	۲۰۵	۴	دورنکردہ	وانکردہ
۱۴۷	۲۱	حلوت	جلوت	۱۶۹	۱۰	فخاندان	خاندان	۲۰۷	۱۰	وحی	روحی
								۲۱۰	۱۹	کزوی	اینک

تمت